

راه توده

ادرس اینترنت:

<http://www.rabelude.de>

دوره دوم «۹۸» مرداد ۱۳۷۹

حسینیه‌های تیمی

بازوی ترور موقوفه اسلامی

غول ارتجاعی که حجتیه از چاه جمکران بیرون آورد، حالا چون شیخ در حسینیه‌های تیمی می‌گردد! این حسینیه‌ها همان خانه اشباح است که اکبر گنجی از آن یاد می‌کرد. (ص ۱۷)

گفتگوی رادیویی "راه توده" (ضمیمه)

آنها که مدعی ناامیدی مردم و تعلل خاتمی هستند، بگویند:

سهم خودشان در "جنبش مردم" چیست؟

اصلاحات انقلابی یا اعتدال امریکائی؟

بحث پیرامون اشکال و ابعاد اصلاحات اجتناب‌ناپذیر در ایران و کوشش مخالفان جنبش مردم برای دگرگون جلوه دادن خواست‌های مردم و محدود کردن اصلاحات در چارچوب منافع تنگ طبقاتی خود، تنها در ایران جریان ندارد، بلکه یک سر این بحث به محافل وابسته به قدرت‌های بزرگ جهانی نیز وصل است. همانگونه که مخالفان جنبش در داخل کشور سرگرم انواع توطئه‌ها، کارشکنی‌ها و ماجراجویی‌ها برای محصور کردن اصلاح طلبان واقعی و انقلابی و به عقب راندن جنبش، با هدف حفظ موقعیت خویش در حاکمیت جمهوری اسلامی هستند، در خارج از ایران نیز، همین تلاش در جهت مسخ اصلاحات و خارج کردن اصلاح طلبان واقعی از صحنه، مقابله با جنبش مردم و تلاش برای گسترش نفوذ خود در ایران جریان دارد.

کوشش‌های توطئه‌آمیز داخلی علیه اصلاحات و جنبش مردم، اگر امروز هم در پیوند مستقیم با کوشش‌های مشابه قدرت‌های بزرگ امپریالیستی قرار نداشته باشد، در آینده نزدیک در چارچوب چنین پیوندی دنبال خواهد شد. بنابراین، همزمان با تلاش برای گسترش فضای سیاسی کشور، که یک ضرورت تاریخی برای آگاهی و بسیج مردم در جهت دفاع از آرمان‌های اساسی انقلاب ۵۷ است، با تمام توان باید ضمن افشای پیوند توطئه‌های داخلی با توطئه‌های خارجی، از استقلال ملی کشور دفاع کرد. حمایت ملی و توده‌ای از آزادی و استقلال ملی در گرو مبارزه با آزادی ستمگران، یک‌ه‌تازی خودکامگان و حاکمیت غارتگران اجتماعی از یکسو و گسترش آزادی‌ها به سود مردم و وسعت بخشیدن به پایگاه طبقاتی تحولات و اصلاحات از سوی دیگر است. این مجموعه، یعنی "اصلاحات انقلابی"!

تمام کوشش مخالفان داخلی جنبش مردم، که در حقیقت خائنین به آرمان‌های واقعی انقلاب بهمن و رهبران و کارگزاران مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی هستند، طی تمام سال‌های گذشته، بویژه از آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و به صحنه آمدن محمد خاتمی و طیف گسترده چپ و نواندیشان مذهبی تاکنون جلوگیری از چنین اصلاحاتی بوده است. (بقیه در ص ۲)

نگاهی به سخنان "رهبر" اصلاحات انقلابی اراده انقلابی می‌خواهد!

(ص ۳)

۵ سنگر ممنوعه در ج.ا.

(ص ۷)

محمد خاتمی:

اصلاحات با مردم، نه در غیاب مردم

(ص ۵)

۲۸ مرداد و جنبش کنونی

در جستجوی

دست‌های پنهان

امریکا و انگلیس

(ص ۹)

سرمایه‌گذاری خارجی

و استقلال ملی (ص ۲۸)

ادامه "اصلاحات انقلابی یا اعتدال امریکائی؟"

این کار، از میان نخبگان گروه دوم (یعنی جناح راست) و از میان گروه اول ترکیبی را می‌توان بوجود آورد.»

ممکن است، آنها که امثال گنجی را به زندان افکنده‌اند، عمادالدین باقی را به اوین منتقل کرده‌اند و به خلق عبدالله نوری شوکران ریخته‌اند تا آیت‌الله یزدی بازهم نماز جمعه بخواند، ناطق نوری مشاور ارشد رهبر شود و عسگر اولادی از ضرورت تأسیس مرکز اصلاحات تحت هدایت دوستان و همفکرانش سخن بگوید و واعظ طبسی ضرورت یورش به مطبوعات را در پشت صحنه به "رهبر" دیکته کند، مدعی شوند که سخنان "سایروس ونس" مربوط به سه سال پیش است و تصمیمات اخیر که در ایران به اجرا گذاشته شده تصمیماتی "خودی" است!

بینیم واقعا اینطور است؟

یک شبکه خبری آمریکا، که روی اینترنت قرار گرفته و ضبط شده است می‌نویسد: «بردلی شرم» نماینده کنگره آمریکا طرحی موسوم به "تئوری تنش" را در سر می‌پروراند که مطابق آن "ایران دمکراتیک و قدرتمند" به ضرر خاورمیانه است!

آنها که در جمع "خودی" ها تصمیم به مقابله با آزادی‌ها و بستن مطبوعات و جلوگیری از اصلاحات و هدایت آن در چارچوب رهنمودهای "سایروس ونس" می‌گیرند و بر عملکرد شورای نگهبان در ابطال انتخابات مردم در کردستان و آذربایجان صحنه می‌گذارند و زمینه‌های انفجار اجتماعی را فراهم می‌سازند، مطابق طرح "بردلی شرم"، برای جنگ داخلی در ایران، تکه پاره شدن ایران و جلوگیری از اصلاحات دمکراتیک در جامعه عمل نمی‌کنند؟

آن خبری که در باره تشدید آمادگی‌های آمریکا برای دخالت در امور داخلی ایران، در صفحه ۴۰ این شماره راه توده می‌خوانید، در همین راستا نیست؟ اگر آمریکا نگران ادامه حاکمیت مافیای اقتصادی-سیاسی دست به این عملیات نزده‌است، همانگونه که در دوران اولیه ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نزد، پس آنها نگران تحولات دمکراتیک در ایران باید باشند، که چنین به تکاپو افتاده‌اند. آنها که با این روند مقابله می‌کنند همسو با آمریکا عمل نمی‌کنند؟

رشته‌های نا پیدا و پنهانی که هدایت کنندگان و رهبران مخالف تحولات و جنبش مردم در داخل کشور را به قدرت‌های امپریالیستی وصل می‌کند، در نطق‌ها و ادعاهای ضد استکباری البته قابل کشف و رویت نیست، اما در مقایسه عملکردها با خواست‌ها و توطئه‌های باصطلاح استکبار جهانی قابل رویت و کشف است! مهم این نیست که کسانی آگاهانه در این راه گام برمی‌دارند و یا ناآگاهانه، مهم نتیجه عمل و تصمیمات و اقدامات است. وقتی آرمان‌گرایان مذهبی به حکم مافیای اقتصادی-سیاسی به زندان می‌روند، چگونه می‌توان صادر کنندگان و هدایت کنندگان صدور چنین احکامی را در خط آمریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی ندانست! چگونه می‌توان بسته شدن مطبوعات و جلوگیری از رشد آگاهی عمومی و بسیج بازهم بیشتر مردم در صحنه دفاع از استقلال ملی و تحولات را اقدام و تصمیمی در چارچوب مصالح ملی و استقلال ملی دانست؟ مرزهای اصلاحات از فاصله‌های اجتناب ناپذیر میان ادعاها و عملکردها می‌گذرد و صفوف اصلاح طلبان واقعی از به میدان آمدگان برای تعریفی جدید و قابل تحمل از اصلاحات در چارچوب حصارهای مافیای اقتصادی-سیاسی نیز از همینجا جدا می‌شود. یکی به زندان می‌رود و دیگری به امید برقراری اعتدال و تحمیل امریکائی به جنبش، ردای از کف داده وزارت خارجه را (۱) می‌خواهد با مقابله ریاست جمهوری جبران کند! و یا به امید تقسیم رهبری مطلقه ایران بین خویش و واعظ طبسی (۲) با مافیای اقتصادی-سیاسی ج.ا. پیرامون ورود به صحنه انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم مذاکره می‌کند!

خواب و خیال‌هایی که باید با فراخواندن بازهم بیشتر مردم در صحنه و آگاه کردن بازهم بیشتر مردم، اجازه تحقق موقت هم به آنها نداد!

اصلاحاتی که از حمایت همه جانبه توده‌های مردم و نیروها و سازمان‌های سیاسی ملی و غیر مذهبی نیز بصورت عملی و جدی برخوردار است. تمام کوشش قدرت‌های امپریالیستی جهان نیز معطوف به همسوئی با توطئه‌های مخالفان داخلی جنبش و جلب گرایش‌های متزلزل حاضر در طیف تحول خواهان است. بنابراین، ادعاهای بیم و هراس از توطئه‌های امریکا و یا ترساندن مردم و نیروهای آرمان‌گرای مذهبی و غیر مذهبی طرفدار دفاع از اهداف انقلاب ۵۷ از ظهور "یلتسین" در صحنه، با ترازوی سنجش آن تدابیر و تلاش‌هایی باز می‌گردد، که در جهت پاسخگویی به خواست‌های مردم و به صحنه کشاندن هر چه بیشتر آنها باشد.

وقتی "رهبر" جمهوری اسلامی به فساد، تبعیض و فقر در جمهوری اسلامی صریحا اعتراف می‌کند و جامعه را نیازمند یک اصلاحات انقلابی اعلام می‌دارد، ساده‌ترین سؤال از وی آنست که: این فقر و فساد و تبعیض زائیده سیستمی است که هدایت کنندگان و مسببان آن طی ۱۰ سال گذشته، اکنون در برابر اصلاحات ایستاده‌اند. جنبش برای طرد این هدایت کنندگان و تغییرات اساسی در این سیستم شکل گرفته‌است. بنابراین، چگونه می‌توان از اصلاحات دفاع کرد، اما همچنان همان مدیران و هدایت کنندگان را در پست و مقام‌هایشان نگهداشت و از آن بدتر، هر کدام را که به زور جنبش کنار گذاشته می‌شوند، در کنار دست خود نشانند و برای آینده حفظ کرد؟ علی‌اکبر ولایتی، علی‌اکبر ناطق نوری، اعضای مجمع تشخیص مصلحت‌نظام، فرستادن دری نجف‌آبادی و علی فلاحیان به مجلس خبرگان و نشانیدن محمد یزدی در شورای نگهبان و دفاع از مدیریت ضد مردمی تلویزیون و سکوت در برابر یک‌تازی‌های فرماندهان مخالف جنبش در سپاه پاسداران، ظهور تحمل ناپذیر امثال آیت‌الله یزدها و آیت‌الله جنتی‌ها در نماز جمعه تهران و دهن کجی گردنشان به مردم و ده‌ها و ده‌ها نمونه دیگر را در این ارتباط می‌توان ذکر کرد. اگر سرنخ این سیستم مافیائی در اختیار کسان دیگری در پشت صحنه‌است و او تنها در این سال‌ها نقش سخنگوی این طیف را داشته و خود را وام دار رای و اراده آنها می‌داند، بسیار خوب، اصلاحات از در هم شکستن همین بافت مافیائی قدرت آغاز می‌شود!

آنکه می‌کوشد جنبش را در چارچوب بسیار تنگ تعویض رنگ در و دیوار ادارات و جابجائی چند باصطلاح خودی یا چند خودی دیگر خلاصه کند و ترکیب اساسی سیستم اقتصادی-سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی را حفظ کند، در حقیقت همان کاری را می‌کند که آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ امپریالیستی می‌خواهند. خارج ساختن مردم از صحنه، ناامید ساختن آنها از امکان گذار مسالمت آمیز تحولات و در نهایت امر، تداوم بقای مافیای سیاسی-اقتصادی حاکم که تبعیض و فقر و فساد از درون آن بیرون آمده، نامش هر چه باشد، "اصلاحات" نیست، چه رسد به "اصلاحات انقلابی". امریکا نیز همین را می‌خواهد. نخست بینیم هدایت کنندگان و خط‌دهندگان اساسی در ایالات متحده چه می‌گویند و چه می‌خواهند تا سپس بتوانیم این خواست‌ها را با اظهارات و برداشت‌های رهبر و مخالفان تحولات و جنبش مردم مقایسه کرده و نتیجه بگیریم: چه کسی به سود آمریکا و چه کسی در جهت استقلال ملی ایران گام برمی‌دارد و عمل می‌کند.

اعتدال امریکائی: "سایروس ونس"، وزیر خارجه اسبق

امریکا، در کنفرانس نیویورک، که پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری و به پنهان بررسی اوضاع ایران تشکیل شد، رسماً گفت: «بجای استفاده از تحولات دمکراتیک و شامل کردن کلیه گروه‌ها و قشرهای مردمی، از میان گروه‌های نخبه و از درون گروه‌های نخبه نیز گروه‌هایی که بتوانند در خط میانه قرار بگیرند، یعنی نه دمکرات باشند و نه انحصارطلب باشند، اینها انتخاب شوند و از حمایت جهانی هم برخوردار شوند. امریکا می‌تواند بطور مستقیم با گروه انحصار طلب هم وارد مذاکره شود و اعلام آمادگی برای حمایت کند، تا این گروه اطمینان پیدا کند و برای حل مشکلات اقتصادی برود به طرف حل مشکلات سیاسی. برای

اصلاحات انقلابی

درک و اراده انقلابی می خواهد!

اعتبارترین اسنادی که تاکنون منتشر شده، تحلیل پریودیوم کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه به مناسبت یکصدوپنجاهمین سالگرد تولد "لئون استالین" باشد که در شماره ۹۶ راه توده و با عنوان "در آغاز دهه ۶۰ لحظه تاریخی رفرم انقلابی در اتحاد شوروی از دست رفت" منتشر شد. اتفاقاً، اگر مقامات جمهوری اسلامی و شخص "رهبر" که نگرانی خود را از تکرار سناریوی اتحاد شوروی در ایران و غلبه امریکا بر روند اصلاحات با صراحت بیان می کنند، واقعا در پی درس آموزی از آن حادثه باشند، ضرورت دارد تحلیل پریودیوم کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه را بدقت بخوانند. روح حاکم بر این سند تحلیلی، بررسی آن لحظات تاریخی است که پس از درگذشت "استالین" برای رفرم های ضروری سیاسی و اقتصادی که با حمایت و پشتیبانی مردم می توانست به اجرا گذاشته شود، از دست رفت. ابتدا "خروش" مبتکر اصلاحات از بالا شد، که منجر به اختلاف نظر در ترکیب رهبری حزب شد، بدون آنکه مردم کوچکترین نقش و اطلاعی از کم و کیف این بحث ها و یا مرزهای تعیین شده رفرم داشته باشند. سپس، در گام بعدی که بسیار با تأخیر و باز هم بدون سهیم کردن مستقیم مردم، در دوران گریباچف برداشته شد، چنان مردم به ناظران بی طرف رفرم تبدیل شده بودند، که زمینه های کارشکنی و نفوذ امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا را ممکن ساخت. مافیائی که در دوران پیش از رهبری "گورباچف" در سراسر اتحاد شوروی و در دوران مقاومت در برابر ضرورت رفرم شکل گرفته بود، بسرعت توانست در پیوند با امپریالیسم ابتکار عمل را بدست گیرد. در همین دوران بیشترین تلاش برای متلاشی کردن اتحاد شوروی و به قدرت رساندن یلتسین، از طریق دور ساختن جمهوری های اتحاد شوروی از باقی ماندن در اتحاد با "اتحاد جماهیر شوروی" صورت گرفت. در این زمینه برخی حقوق ملی و محلی فراموش شده و یا به تویق افتاده مردم، در کنار تشویق ناسیونالیسم محلی در حد آغاز جنگ های داخلی (ازمنستان، آذربایجان، گرجستان، داغستان، چچن و...) در کانون عملیات فروپاشی اتحاد شوروی قرار گرفت. با علم بر این واقعیات است، که اکنون "رهبر" اگر واقعا نگران ظهور یلتسین و چند پارچه شدن ایران است باید به خود پاسخ بدهد: چرا و با مخالفت چه کس و چه محافظی از حضور نماینده اهل سنت در هیات رئیس مجلس ششم جلوگیری شد؟ شورای نگهبان با چه هدفی انتخابات شهرهای کردتشین، بلوچ نشین، آذربایجان و انتخابات برخی شهرهای خوزستان ایران را علیرغم اعتراضات مردم، که تا حد بستن جاده ها و تحصن پیش رفته است باطل می کند و زمینه های جنگ داخلی و فروپاشی وحدت ملی را فراهم می سازد؟ (مراجعه کنید به خلاصه مقاله آقای حسین باستانی در همین شماره راه توده) این شورا منتخب کیست و در برابر چه مرجعی پاسخگوست؟ یلتسین از درون آزادی، از درون چند روزنامه و هفته نامه و از درون چند تشکل تازه تاسیس مذهبی-ملی بیرون نمی آید؛ و کشور نیز با چند مقاله فرو نمی پاشد، بلکه با تبعیض، حق کشی، بی اعتنائی به خواست مردم و تلاش برای حذف مردم از صحنه و سخن گفتن بجای توده های مردمی جنگ داخلی و فروپاشی کشور ممکن می شود. بزرگترین تبعیض از آنجا آغاز می شود که مقامی در برابر مسئولیتی که بهر تقدیر برعهده اش گذاشته شده پاسخگو نباشد، بلکه خود را موظف به پاسخگویی به محافل مافیائی پشت صحنه بداند. در چهار سال گذشته، مردم شاهد حوادث خونین و دردناکی بوده اند، که هدایت کنندگان و آفرینندگان این حوادث، به نوعی به دستگاه رهبری وصل بوده اند و یا برگمار شده مستقیم وی بوده اند. امام جمعه ها و ستاد سیاست گذاری نماز جمعه، که عمدتاً مقابل تحولات و مردم ایستاده اند برگمار شده رهبرند.

بحث پیرامون اصلاحات و ضرورت آن، که تاکنون بخشی از حاکمیت شانه خود را از زیر بار آن خالی می کرد، اکنون در مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی جریان یافته است. اصلاحات در لایه های مختلف حاکمیت و به تناسب قبول و یا عدم قبول جنبش عمومی مردم ایران و پذیرش ابعاد وسیع خواست های جنبش، تعریف های گوناگون یافته است، حتی مخالفان سرسخت اصلاحات در حاکمیت نیز، اکنون خود را ناچار دیده اند در برابر فشار روز افزون مردم به حاکمیت، تعریفی از اصلاحات ارائه دهند!

آن بحثی که در مطبوعات طرفدار جنبش و مخالف جنبش پیرامون اصلاحات و ارائه تعریف از آن جریان دارد، بازتابی است از همین بحث در بالاترین نشست های حکومتی، که در دو سخنرانی اخیر "رهبر" به گوشه هایی از آن اشاره شده است. یکبار در سخنرانی وی در برابر سران سه قوه باضافه ناطق نوری بعنوان مشاور ارشد "رهبر" و یکبار هم در سخنرانی وی در سفر به استان تازه تاسیس اردبیل. البته، پیشتر و در آستانه بستن بسیاری از روزنامه ها و هفته نامه ها نیز "رهبر" طی سخنانی در مصالای تهران (محل خاکسپاری آیت الله خمینی) به بخش هایی از درک و برداشت خود از اصلاحات و خواست های جنبش اشاره کرده بود. اشاره ای که سرآغاز یورش به مطبوعات شد!

روزنامه های کیهان و رسالت و جمهوری اسلامی، که هفته نامه "جام" نیز آنها را همراهی می کند، تمام سخنان و برداشت های اخیر و اعلام شده "رهبر" از اصلاحات را تاکنون تایید کرده اند و روزنامه های طرفدار جنبش، این بار برخلاف دفعات گذشته که با زحمت زیاد جمله ای را در سخنان او در جهت هم سوئی بسیار کم رنگ و مشروط با جنبش و تحولات یافته و بزرگ می کردند، در مقالات خود، بدون نام بردن مستقیم از "رهبر"، به انتقاد صریح از دیدگاه های طرح شده از سوی وی پرداختند.

ببینیم محورهای عمده ای که "رهبر" بعنوان درک و شناخت خود از اصلاحات ارائه می دهد- با حذف تمام حواشی و توصیف های طولانی و مرسوم در جمهوری اسلامی- کدام است:

- ۱- او از خطر فروپاشی جمهوری اسلامی و توطئه های امریکا در این زمینه یاد می کند و با ذکر نمونه اصلاحاتی که در اتحاد شوروی، در زمان گریباچف آغاز شد، خطر ظهور یلتسین را ذکر می کند؛ (سخنرانی در برابر سران سه قوه باضافه ناطق نوری)
- ۲- بقای حصار در اطراف آزادی های اجتماعی مردم را سنگر دفاع از جمهوری اسلامی تشخیص می دهد؛ (سخنرانی در مصالای تهران و بمناسبت سالگرد درگذشت آیت الله خمینی)
- ۳- مبارزه با فقر، تبعیض و فساد را واقعی ترین اصلاحات بر شمرده و آن را اصلاحات انقلابی معرفی می کند. (سخنرانی در سفر به اردبیل).

یکم- آنچه که در ارتباط با فروپاشی اتحاد شوروی مطرح است، این بحثی است بسیار دقیق تر از چارچوب مقایسه جمهوری اسلامی با اتحاد شوروی. ضمناً، این بحث نیازمند اطلاعاتی است بسیار فراتر از آن اطلاعاتی که مقامات جمهوری اسلامی و نخستین کاشف مقایسه خاتمی با گورباچف (وزیر خارجه سابق "علی اکبر ولایتی") در اختیار دارند. منطقی ترین روش، در این باره آنست که به جمع بندی ها و نقطه نظرات کسانی توجه شود، که بسیار نزدیکتر و دلسوزتر از مقامات جمهوری اسلامی دستشان در آتش بوده و هست. یعنی حزب کمونیست حاکم در اتحاد شوروی سابق و رهبران آن. در این زمینه، شاید یکی از با

نخستین بار "رهبر" جمهوری اسلامی رسماً به آن اعتراف می‌کند و آن اصلاحاتی را که به این سه محور بپردازد و برای حل آن چاره‌اندیشی کند، "اصلاحات انقلابی" می‌نامد. تصور نمی‌شود، هیچ یک از اصلاح‌طلبان واقعی، بر سر یافتن راه حل مقابله با این سه مشکل بزرگ جامعه امروز ایران اختلاف نظر داشته باشد. بسیار پیشتر از آنکه "رهبر" جمهوری اسلامی برای مبارزه با این سه پدیده از کلمه "انقلاب" یاد کند، بسیاری از طرفداران جنبش کنونی مردم ایران نام اصلاحات ضروری امروز در جامعه ایران را در حد "انقلاب" و "رفرم انقلابی" ارزیابی کرده و آن را ادامه انقلاب بهمن ۵۷ ارزیابی کرده بودند. این فساد و تبعیض و فقر که در تمام سال‌های گذشته سعی بر انکار آن بود و شخص "رهبر" از جمله مشوقان مطبوعات دوران هاشمی رفسنجانی برای نوشتن ضعف‌ها و یافتن نکات مثبت و برجسته ساختن آنها بود، این فساد و تبعیض و فقر رشد کرد. تنها میهن دوستان ایران در خارج از حاکمیت آن را فریاد نمی‌کردند، حتی صفحات بی‌شماری از روزنامه "سلام"، در دهه دوم حیات جمهوری اسلامی که رهبری نظام در اختیار ایشان بوده‌است، مملو از اخبار و گزارش‌های هشدار دهنده در این زمینه بود. دو فرض متحمل‌است: یا ایشان، با تمام دستگاه عریض و طویل رهبری و نظارت بر وزارت اطلاعات و قوای نظامی و قوه قضائیه، رادیو تلویزیون و نهادهای رهبری در تمام ارگان‌های دولتی از این فقر و تبعیض و فساد با اطلاع نبوده‌است، که در این صورت رهبری، مطابق قانون اساسی از ایشان ساقط است، و یا اطلاع داشته، اما سعی در کتمان آن داشته‌است، که در این صورت نیز حکم اول صادق است.

بنابراین، ندانستن و کتمان کردن چاره درد در گذشته نبوده و امروز نیز نیست. از این لحظه به بعد و با پذیرش این واقعیت است، که توسعه سیاسی، بازگشت آزادی‌ها به جامعه، بازگشت کلیه احزاب قدیم و جدید به صحنه فعالیت سیاسی و بازگشایی آن بندهای از پای مطبوعات است، که "رهبر" خود در آن نقش داشته‌است. با بستن مطبوعات و ادامه حبس نفس‌ها در سینه‌ها نه فقر از بین می‌رود، نه تبعیض و نه فساد. اگر چنین بود، این فقر و تبعیض و فساد اساساً نباید طی دهسال گذشته بوجود می‌آمد!

اصلاحات انقلابی، که قطعاً اصلاحاتی امریکایی نیست و بلتسین نیز نخواهد توانست از دل آن بیرون بیاید، آن اصلاحاتی است که از پشتیبانی انقلابی و آگاهانه مردم برخوردار باشد. قبول ضرورت اصلاحات در حد اصلاحاتی انقلابی، به اراده‌ای انقلابی برای پذیرش واقعیات و سپردن امور بدست آنهاست است که می‌خواهند با چنین اصلاحاتی همگام باشند. آنهاست که در دهساله دوم حیات جمهوری اسلامی خود موجب رشد فساد، تبعیض و فقر در جامعه بوده‌اند، چگونه می‌توانند سکاندار اصلاحات انقلابی نیز بشوند؟! تمامی کسانی که به نوعی به "رهبر" و دستگاه "رهبری" یا وصل‌اند و یا از حمایت آن برخوردار، در این صف قرار می‌گیرند! بنابراین، خانه‌تکانی ابتدا از اینجا و پیش از آن، از خانه‌تکانی خویش از پندارها و توهمات شروع می‌شود. از خاتمه بخشیدن به تمرکز قدرت و بی‌باوری نسبت به مردم، که فساد و تبعیض و فقر را همراه آورده‌است.

مبارزه با فقر، تبعیض و فساد، از مبارزه با مافیای اقتصادی در جمهوری اسلامی می‌گذرد. و این ممکن نیست مگر افشای همه جانبه ابعاد اقتصادی و سیاسی آن و از بین بردن زمینه رشد آن در دهه دوم جمهوری اسلامی. این شناخت نیز با بازگشت آزادی‌ها به جامعه و بسیج مردم برای مبارزه با آن ممکن می‌شود. در غیر اینصورت، خطر ظهور ناپلئون، ظهور رضاخان، ظهور یلتسین بسیار بیش از هشدارها و نگرانی‌های امثال علی‌اکبر ولایتی و نویسندگان روزنامه کیهان و امام‌جمعه‌های موقت و ثابت نماز جمعه‌های تهران است، که مجموعه آنها توسط رهبر در سفر به اردبیل بیان شده‌است. خطر آنجاست که فقر و تبعیض و فساد ادامه یابد، ایستادگی در برابر اراده و خواست مردم برای اصلاحات تداوم یابد و علاوه بر فراهم ساختن زمینه واقعی ظهور یلتسین‌ها و رضاخان‌ها، زمینه دخالت مستقیم قدرت‌های خارجی نیز در کشور فراهم شود.

فرماندهان حادثه آفرین نیروهای انتظامی برگمار شده به رهبرند، فرماندهان سپاه پاسداران که طی سالهای گذشته چند بار تا آستانه کودتا پیش رفته‌اند برگمار شده فرمانده کل قوا "رهبر" اند. رادیو تلویزیون که به منظورترین وسیله ارتباط جمعی نزد توده‌های وسیع مردم تبدیل شده با تأیید "رهبر" به سیاست‌های ضد مردمی خود ادامه می‌دهد. فساد از درون همین تمرکز قدرت برخاسته‌است و تبعیض نیز محصول همین تمرکز است. تمرکزی که باید به آن خاتمه بخشید و سرانجام نیز چاره‌ای قطعی برای آن اندیشید! چاره‌ای که مجلس خبرگان رهبری، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی نه تنها برای آن چاره‌ای ملی و قانونی نیاندیشید، بلکه با افزون کلمه "مطلقه" به "ولایت" بران افزود. اگر آنگونه که گفته می‌شود یک "ستاد" ویژه این انتصاب‌ها را انجام می‌دهد و "رهبر" در نقش سخنگوی آن ستاد عمل می‌کند، چرا نباید مردم بدانند این ستاد مرکب از چه روحانیونی است؟

بنابراین، دو درس بزرگ در باره فروپاشی اتحاد شوروی مطرح است: اولاً، رفرم با دو دهه تأخیر صورت گرفت و چون از بالا بود و مردم در آن نقش و سهم مستقیم نداشت، ثانیاً مافیائی که در دوران مقاومت در برابر ضرورت رفرم شکل گرفته بود، توانست در پیوند با قدرت خارجی قدرت را قبضه کرده و فروپاشی کشور را ممکن سازد. امری که در صورت ادامه مقاومت در برابر تحولات، در ایران نیز محتمل است! کسانی که تکرار حوادث اتحاد شوروی را بهانه کرده‌اند تا به مقاومت خود در برابر جنبش مردم ایران مشروعیت ببخشند، به کرات از عروج "یلتسین" در جمهوری اسلامی و از درون جنبش تحول خواهی مردم یاد می‌کنند.

در این بخش نیز، مسئله آشکارتر از آنست که امر پنهانی را کسی بخواهد فاش کند. یلتسین محصول آن تأخیر تاریخی ضرورت رفرم بود، که سند حزب کمونیست فدراسیون روسیه آن را تحلیل کرده‌است. ضمناً، یلتسین با طرح و هدف منحرف ساختن اصلاحات، سرنگونی دولت و تقسیم کشور به میدان آمد و در برابر رفرمی که در ابتدا حزب کمونیست اتحاد شوروی آن را در چارچوب اهداف انقلاب اکتبر تعریف و تدقیق کرده بود، ایستاد! مافیای اقتصادی حاضر در صحنه اقتصاد و سیاست، که برداشتن پرده از مجسمه آن در مطبوعات وقت اتحاد شوروی شروع شده بود، بعنوان پر قدرتمندترین متحد یلتسین وارد میدان شد. بنابراین، یلتسین فرزند مافیای اقتصادی روسیه بود و علیه رفرم واقعی و بازگشت به آرمان‌های انقلاب اکتبر وارد صحنه شد. البته، از سر اتفاق نبود که او از جبهه راست وارد صحنه شد و روی امواج ناراضائی مردم از تأخیر در اصلاحات واقعی و انباشت مطالبات عمومی سوار شد.

دوم - آنچه که موجب شد تا مردم در اتحاد شوروی ندانند و نفهمند یلتسین کیست؟ در جستجوی چیست؟ کشور را به کجا می‌خواهد ببرد؟ و مافیای اقتصادی چه نقشی در نابودی کشور ایفاء می‌کند؟ عدم وجود آزادی‌ها در جامعه و فراهم نبودن فضائی آرام و بدور از جنجال‌ها و حادثه آفرینی‌ها برای شناخت اصلاحات و رفرم واقعی از اصلاحات و رفرم تقلبی بود. حکومت حتی خود را از آگاهی نسبت به گرایش‌های موجود در جامعه، خواست‌های آن و رفرمی که مردم می‌خواستند نیز محروم کرد. از جمله دلائل حرکت مردم در حاشیه تحولات و نه در بطن آن در اتحاد شوروی همین بی‌اطلاعی از ریشه رویدادها بود و عادت نهادینه شده به پذیرش تصمیمات حکومتی وعدم شرکت و حضور مستقیم در آنها. امری که در همان ابتدای دهه ۶۰ باید با آن مقابله می‌شد تا در دهه ۸۰ به فاجعه ظهور یلتسین ختم نشود. در آمدن یلتسین ایرانی از درون فاجعه آفرینی‌های کنونی مخالفان تحولات بسیار محتمل‌تر از درآمن یلتسین از میان صفوف کسانی است که سینه خود را برای جلوگیری از سقوط قطعی انقلاب ۵۷ و دفاع از آرمان‌های واقعی آن سپر کرده و وارد میدان شده‌اند.

سوم - نکته بسیار مهم دیگری که باید بسیار در اطراف آن گفت و نوشت، برشماری سه محور "فساد"، "تبعیض" و "فقر" است که برای

سخنرانی محمد خاتمی در برابر دانشگاهیان و اعلام
آمادگی برای شرکت در
انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم!

اصلاحات با حضور مردم پیش می‌رود، نه در غیاب مردم!

خاتمی از اصلاحات هدایت شده از بالا و تشکیل ستاد
هدایت اصلاحات که به نوعی کپی برداری از انقلاب شاه
و مردم - انقلاب سفید - است را رد کرد و بر ضرورت
اصلاحات از پایین و با حضور مردم در صحنه تاکید کرد!

محمدخاتمی روز چهارشنبه پنجم مرداد، در جمع روسای
دانشگاه‌ها طی سخنانی برداشت‌ها و تحلیل‌های خود را پیرامون
اصلاحات ارائه داد و با صراحت هر نوع تعبیر و تفسیری از اصلاحات را
که مغایر خواست و اراده مردم باشد، مردود شمرد. این پاسخی بود به
توطئه جدید مخالفان جنبش مردم برای تحمیل برداشت خود از
اصلاحات به دولت‌خاتمی.

محمدخاتمی، همچنین در این سخنرانی آمادگی خود را برای
دوره دوم ریاست جمهوری و انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری
اعلام داشت. این اعلام آمادگی نیز مقابله‌ای بود آشکار با مخالفان
جنبش که از یک طرف می‌کوشیدند با ایجاد انواع تنگناها و تحمیل
جنگ روانی به مردم و دولت وی را از شرکت در آن منصرف سازند و از
طرف دیگر سرگرم رایزنی بین خود بودند تا از میان چند وابسته به خود،
یکی را بر کرسی ریاست جمهوری بنشانند.

خاتمی در سخنرانی خود در جمع دانشگاهیان که در میان آنها
محسن کدیور، عبدالله نوری، سعیدحجاریان و بسیاری از همکاران و
هم‌اندیشان وی نیز در آن حضور داشتند، گفت: «من تا آخرین نفس به
پای تعهد خود با خدا و ملت بزرگ ایران برای تحقق برنامه‌ها
و شعارهای مطرح شده در دوم خرداد ایستاده‌ام. مبنای
اصلاحات و جهت‌های آن عبارت از آن چیزی است که به
رای مردم گذاشته شد و مردم به آن رای دادند. اگر بحث
اصلاحات مطرح می‌شود، یعنی خلاءهایی در جامعه وجود
دارد که باید نقص‌ها و این خلاءها را بدون تعصب و
واقع‌بینانه بر طرف کنیم.»

او با اشاره به انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری گفت: «در
دوم خرداد رقابتی‌ترین انتخابات ۲۱ سال گذشته رخ داد و در
آن دیدگاه‌های مختلف و حرف‌های تازه مطرح شد و مورد نقد
منصفانه و تخریب غیر منصفانه قرار گرفت. در این فضا مردم
رای دادند و انتخاب کردند. برخی در انتخابات تا آنجا پیش
رفتند و گفتند اگر فلانی روی کار بیاید امنیت و اسلام و
انقلاب از بین می‌رود و در چنین موقعیتی مردم به روش‌ها،
جهت‌گیری‌ها و برنامه‌های مدونی که عرضه شده بود، رای
دادند.»

خاتمی با اشاره به اینکه از اصلاحات برداشت‌ها و تلقی‌های
مختلفی صورت می‌گیرد، گفت: «هرکس باید آزاد باشد حرفش را
بزند، ولی میان روش و منشی که مردم به آن رای داده‌اند و
مشروعیت عرفی، شرعی، قانونی و اخلاقی پیدا کرده‌است، بنا
نظرهایی که رای نیآورده‌اند، تفاوت باید قائل شد و مبنای
عمل قطعا همان است که مردم به آن رای داده‌اند. یکی از
محوری‌ترین پایه‌های اصلاحات آزادی نقد و اندیشه‌است.
اصلاحاتی که ما عرضه می‌کنیم ضد دیکتاتوری است، چه
دیکتاتوری فردی، چه دیکتاتوری اقلیت و چه دیکتاتوری
اکثریت. وقتی می‌گویم آزادی یعنی آزادی مخالف.»

خاتمی با اشاره به انتخابات شوراها و مجلس ششم، این دو
انتخابات را نشاندهنده تأیید مردم از روش و منش‌های ارائه شده دانست
و گفت: «اکثریت مردم خواهان ادامه این راه هستند. اینکه
قدرت برآمده از مردم و تحت نظارت مردم است از شعارهای
اساسی دولت کنونی بوده‌است. حکومت موظف است زمینه
مشارکت مردم را در همه عرصه‌ها فراهم آورد و مشارکت
مردم و نظارت آنان بر قدرت و پاسخگو بودن حکومت باید
جدی گرفته شود. ما هیچ چیز جز اجرای درست قانون اساسی
نمی‌خواهیم. نمی‌شود بگوئیم قانون اساسی را قبول داریم، ولی
«حقوق اساسی جامعه را قبول نداریم. هیچ چیز بیشتر از قانون
نباید از حکومت و از مردم بخواهیم. حکومت متصدی
اصلاحات باید همسو با خواست‌های ملت باشد و اگر این امر
تحقق نیابد آغاز جدائی ملت و دولت و سرانجام آن انفجار
خواهد بود، البته مبنای داوری در همه این زمینه‌ها قانون
اساسی است. باید بررسی کنیم که قانون اساسی تا چه حد
اجرا شده، چگونه اجرا شده و موانع بر سر راه اجرای آن چه
بوده‌است و نتیجه این بررسی‌ها را به اطلاع مردم رساند، تا
مبنای عمل قرار گیرد.»

خاتمی در اشاره به ضرورت حرکت همگانی برای اصلاحات
گفت: «اصلاحات به عهده دولت نیست، همه دستگاه‌ها موظفند
اصلاحات را انجام دهند و اکنون مجلس پویا و پر نشاط و قوه
قضائیه قوی و رو به آینده خوبی داریم که باید با اعلام
برنامه‌های خود در مسیر اصلاحات و در کنار دولت گام
بردارند. البته جهت اصلاحات باید همان محورهایی باشد که
مردم می‌خواهند و به آن رای داده‌اند. نگوئیم که این یعنی
تابعیت قوای دیگر از دولت، بلکه بگوئیم که دولت، قوه
قضائیه و قوه مقننه تابع ملت است، این چارچوب اعتبار شرعی
و قانونی دارد.»

درباره انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری و بحث‌هایی که
در مطبوعات پیرامون آن جریان دارد، خاتمی گفت: «این بحث‌ها
روشنگر است و در این انتخابات نیز برنامه‌ها عرضه می‌شود و
از آنجا که برنامه اصلاحات نیز مشمول اصلاحات می‌شود،
اینجانب نیز برنامه اصلاحات را کامل‌تر کرده و در معرض
قضایات مردم قرار خواهم داد. بنده به هر چه مردم رای دهند
احترام گذاشته و تسلیم آن خواهم شد. هر کس حرف و نظر
دیگری دارد باید بداند آزمون میدان قضایات مردم
است.»

خاتمی پرسش درباره سرنوشت برنامه اصلاحات ریاست
جمهوری را حق طبیعی مردم ذکر کرد و گفت: «این کاری است که
قطعا روزی می‌بایست انجام دهم. وقتی که مردم مسئولیتی به
انسان می‌سپارند باید بازخواست هم بکنند. این مسئله را به
دولت خواهم برد و از همکاران در دولت خواهم خواست،
گزارش جامعی حول محورهایی که به مردم قول داده‌ایم تهیه

حسین باستانی، نویسنده روزنامه بهار:

"حجتیه" در پی ایجاد جنگ سنی-شیعه در ایران است!

فشار محافلی خاص جهت ابطال انتخابات حوزه کردنشین سقز و بانه، مسبوق به سوابقی مشابه است. اعم از مخالفت علنی و غیر علنی در مقابل انتخاب نماینده‌ای اهل سنت برای شهر ارومیه تا فشار شدید پشت پرده به برخی موجهین برای اعلام موضع علیه عضویت یک کاندیدای سنی در هیات رئیس دائم مجلس ششم و حتی تلاش بشدت مشکوک احیای مراسم جاهلیت "ضدسنی" منسوخ شده بعد از انقلاب اسلامی در برخی مناطق محل اقامت برادران اهل تسنن. (۱) مشاهده سلسله‌وار چنین وقایعی، وقتی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردد که هشدارهای اخیر مسئولان امنیتی در مورد فعال شدن برخی محافل ارتجاعی بد سابقه، چون انجمن حجتیه را در سطوح کشور مورد توجه قرار دهیم. واقعیت آنست که مجموعه‌ای از علائم هشداردهنده، حکایت از تجدید حیات جریان موسوم به "ولایتی‌ها" با مجموعه‌ای از مواضع ارتجاعی و مشخصاً "ضدیت با اهل تسنن" در معادلات عرصه سیاسی کشور را دارد... این جریان تقدس‌مآب، مشخصاً پس از دوم خرداد و به مدد مطرح شدن برخی عناصر نام و نشان‌دار فاقد کوچکترین سابقه در عرصه‌هایی چون انقلاب و جنگ (۲)، در خط مقدم مبارزه با اندیشه‌های برخاسته از دوم خرداد، از حالت زیر زمینی خارج شده و مجدداً به صحنه آمده‌است. فعال شدن مجدد جریان مزبور که بعضاً حتی ردپای آن در برخی گروه‌های فشار نیز دیده می‌شود، به خاطر مخالفت تاریخی آن از دوران پیش از انقلاب تاکنون با هر مظهر نوگرایی در دین بوده‌است... پس از انقلاب نیز بازمانده‌های همین جریان تنها به واسطه "ترس" بود که بعد از برخی نوگرایی‌های امام، چون فتاوی جدید در مورد مالکیت و رفع حرمت شطرنج و موسیقی، حربه تکفیر و تفسیق را در نیام نگاه داشتند. محافل قدرت مخالف خاتمی باید توجه داشته باشند که حمایت‌های بی‌شائبه آنان از جریان متحجر مورد بحث - که صرفاً به امید قرار گرفتن "پاروسنگی" دیگر در کفه جناح موسوم به راست صورت می‌گیرد - معنائی جز "وام‌دار شدن" به یکی از سابقه‌دارترین تفکرات "ضدانقلابی" کشور را ندارد. تفکری که - حداقل در آخرین سال‌های دهه ۷۰ شمسی - از کوچک‌ترین شانس برای کسب وجاهت در جامعه ایرانی برخوردار نیست و با شروع فعالیت "علنی" در کوتاه مدت خود و تمامی منسوبان به خود را در سطح افکار عمومی به زیر خواهد کشید. اقدامات جسته و گریخته‌ای که برخی محافل ارتجاعی در راستای نادیده گرفتن حقوق شهروندی آنها به نمایش می‌گذارند، ثمره آخرین تلاش‌های یک تفکر زخم خورده از انقلاب است که پس از دوم خرداد با طیفی از مخالفان اصلاحات گره خورده‌است. فراموش نباید کرد که آن محافل ارتجاعی و این مخالفان اصلاحات، عین برخوردهای انحصارگرایانه اخیر را، نه با اهل سنت، که عندالاقضا با "مراجع تقلید شیعه" نیز انجام داده و می‌دهند.

کنند و در آن مشخص کنند چقدر از این قول‌ها عملی شده و چه نتایجی داشته‌است، اگر بعضی از آنها عملی نشده‌است، چه میزان آن ناشی از ضعف‌های دولت و همکارانش و یا چه میزان آن ناشی از عوامل خارج از اراده ما و چه میزان ناشی از مانع تراشی‌ها بوده‌است. این گزارش حتماً باید تهیه شود و به استحضار مردم برسد.

خاتمی در اشاره مستقیم به کسانی که پیشنهاد تشکیل یک ستاد متمرکز هدایت اصلاحات را (به سبک "انقلاب شاه و مردم" - انقلاب سفید-) بعنوان "اصلاحات از بالا" و بی‌اعتناء به خواست و حضور مردم در صحنه را در مطبوعات، در نماز جمعه‌ها و در محافل پشت پرده مطرح می‌کنند، گفت: «اصلاحات جدی است و درباره آن اجماع عمومی وجود دارد و همه باید اصلاحات را جدی بگیریم. باید اصلاحات را در حضور مردم و نه در غیاب آنها به پیش ببریم.»

خاتمی در اشاره به یورش به کوی دانشگاه و تبرئه فرمانده نیروی انتظامی تهران و همکارانش که در این فاجعه نقش مستقیم داشتند، گفت: «در این فاجعه بزرگ به روحیه دانشگاه‌ها و دانشگاهیان و جامعه لطمه وارد شد و این انتظار طبیعی بود که به تناسب حجم فاجعه با آن برخورد شود، ولی آنچه رخ داد، قطعاً جامعه دانشگاهی ما را راضی نکرده‌است. امیدواریم که با همت و خیرخواهی رئیس قوه قضائیه و تلاش همدلانه همه مسئولان کاری کنیم که رضایت دانشگاهیان را در چارچوب عدل و حق جلب کنیم و دانشگاهیان پیش از این هم نمی‌خواهند.»

(بقیه "حجتیه" در پی ایجاد جنگ ... از ستون مقابل)

۱- این اشاره‌ایست به مراسم "عمرکشان"، که یادگاری است از دوران سلطنت صفویه در مناطقی که اهل تسنن در آن زندگی می‌کنند. جذائی اهل تشیع از اهل تسنن، که سیاستی انگلیسی شناخته می‌شود، امروز توسط ارتجاع مذهبی در ایران پیگیری می‌شود. سیاستی که زمینه فروپاشی وحدت ملی را فراهم می‌سازد. شواهد نشان می‌دهد که انجمن حجتیه، اکنون با بهره‌گیری از همه تجربه ضد بهائیت خود، می‌کوشد بین اهل تسنن و تشیع ضدیت بوجود آورد و مملکت را به جنگ داخلی بکشانند.

۲- این اشاره آشکاری است به نقش کنونی آیت الله مصباح یزدی در جمهوری اسلامی

انجمن حجتیه و هیات‌های کذا!

نماینده شهر بابک "سلیمانی" در جلسه ۲۲ تیرماه مجلس ششم:

«این عده که به طور روز افزونی اظهار وجود می‌نمایند، در زمان حیات حضرت امام در حد توان خود، مخالف نظرات فقهی، سیاسی و اجتماعی معظم له بودند و امروز هم آلت دست مروجین افکار انجمن حجتیه یا هیات‌های کذا (۱) هستند و عزم خود را جزم نموده‌اند تا به لطایف الحیل وحدت اقشار مختلف کشور را خدشه دار کنند...»
خبرگزاری "ایسنا"

۱- این صریح‌ترین اشاره‌ایست که تاکنون در صحن مجلس به نقش هیات‌های موثره اسلامی در مخالفت با تحولات و نقش انجمن حجتیه در این ارتباط شده‌است!

هر دروغ، تهمت، قتل، زندان و جنایتی، برای کسانی که به آرمان‌های انقلاب ۵۷ خیانت کرده‌اند، هر دروغ، تهمت، زندان، قتل و جنایتی با هدف دفاع از این سنگرها مجاز است!

۵ سنگر ممنوعه در ج.ا.

در جمهوری اسلامی پنج سنگر ممنوعه وجود دارد. مخالفان جنبش مردم ایران، در این پنج سنگر پناه گرفته و استفاده از هر وسیله و امکانی را برای جلوگیری از تسخیر آنها بدست مردم برای خود مجاز می‌دانند: دروغ، تهدید، ارباب، زندان، قتل، اعدام، ترور، کشتار! این پنج سنگر عبارتند از:

۱- دلائل ادامه جنگ با عراق؛ ۲- کشتار زندانیان سیاسی؛ ۳- برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی آیت‌الله خمینی، ۴- تغییر قانون اساسی با هدف گنجانده "ولایت مطلقه" در آن، ۵- نحوه برگماری و انتخاب "رهبر" کنونی در مجلس خبرگانی که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی تشکیل شد.

تا رسیدن به قلب این پنج سنگر، خاکریزهای بسیاری وجود دارد، که مستقیماً به این پنج سنگر وصل‌اند. جنبش مردم طی سال‌های اخیر خود را تا فراز برخی از این خاکریزها رسانده و بداخل آنها سرک کشیده، گرچه هنوز به فتح کامل آنها برای حرکت به سوی سنگرهای پنجگانه نائل نیامده‌است: قتل‌های سیاسی-حکومتی سال‌های اخیر، حمله به کوی دانشگاه، یورش به خانه آیت‌الله منتظری، قتل احمد خمینی، بحث بازسازی سلطنت زیر لوای ولایت مطلقه که از جمع روحانیون "محسن کدیور" مبتکر آن بود و...

هر یک از این خاکریزها، که در ۳ سال و ۸ ماه گذشته هر کدام به نوعی در مطبوعات داخل کشور انعکاس یافتند، در نهایت خود به یکی از پنج سنگر یاد شده ختم می‌شوند. مقاومت جنون‌آسایی که برای جلوگیری از ادامه بحث پیرامون این خاکریزها در مطبوعات می‌شود، از بیم راه‌یابی به سنگرهای مرکزی است!

یورش به مطبوعات با همین انگیزه صورت گرفت، همانگونه که یورش به خانه آیت‌الله منتظری همین هدف را دنبال می‌کرد. ترور سعید حجاریان و زندانی شدن عبدالله نوری، اکبر گنجی و عمادالدین باقی و دیگران نیز همین انگیزه واقعی را داشته‌است. عبدالله نوری در دادگاه خود به همین پنج سنگر اشاراتی داشت، همانگونه که سعید حجاریان در مصاحبه خود با عمادالدین باقی اشاره به آنها کرد و عمادالدین باقی زندانی شد، زیرا با افشای ماجرای قتل احمد خمینی و خانم برقی در شهر قم، که گفته می‌شود اطلاعات دقیقی درباره قتل احمد خمینی داشته و همچنین انتشار گفتگویی که با سعید حجاریان پیش از ترور وی داشته روانه زندان شده‌است. این خاکریزها سرانجام فتح خواهند شد و مردم تا بالا این پنج سنگر نیز خواهند رسید و سنگرگرفتگان را بیرون آورده و به پشت جبهه جنبش منتقل خواهند کرد. تاریخ ابدی بودن این نوع سنگربندی‌ها را در هیچ دوره‌ای به خاطر ندارد.

آنچه را در زیر می‌خوانید نکات برگرفته‌ایست از گفتگوی مشروح سعید حجاریان با عمادالدین باقی که طی سه شماره، در روزنامه فتح (فروردین ماه ۷۹) چاپ شد. در این گفتگو به حقایق اشاره می‌شود که طی دو دهه

حیات جمهوری اسلامی، حزب توده‌ایران چه در دوران فعالیت قانونی و علنی خود در داخل کشور و چه پس از یورش ناجوانمردانه به آن، بر این نکات پیوسته انگشت گذاشته و آنها را فرازهای مهمی از تاریخ معاصر ایران و جمهوری اسلامی معرفی کرده‌است. از این جمله‌است اعدام "محمدرضا ساعدتی" از اعضای رهبری سازمان مجاهدین خلق بدست اسدالله لاجوردی و با هدف بی‌بازگشت ساختن راهی که مجاهدین خلق در همان سال‌های اول پیروزی انقلاب آغاز کرده بودند و ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری ایران برای تثبیت موقعیت خود و حذف نیروهای مذهبی آرمان‌گرا و انقلابیون غیر مذهبی شدیداً بدان نیازمند بودند. این نکات طی سال‌های گذشته بارها و در مطالب مختلف در راه توده و بعنوان نکاتی که برای درک تحولات ۲۰ ساله ایران مرور پیوسته آنها اجتناب ناپذیر است، مورد بحث قرار گرفته‌است. اسناد حزب توده ایران در سال‌های اول تاسیس جمهوری اسلامی و فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور بخوبی نشان می‌دهد که رهبری حزب با درک عمیق از نبرد "که بر که" چگونه در مقاطع مختلف همه سازمان‌های سیاسی را به هوشیاری و برخورد دقیق نسبت به رویدادها فرا می‌خواند و استدلال‌های خود را ارائه می‌داد. از جمله درباره بیانیه ۱۰ ماده‌ای و یا تلاش برای جلوگیری از اعدام محمد رضا ساعدتی، که نامه او از زندان اوین به رهبری مجاهدین را با همین هدف و پیش از ارتکاب جنایت لاجوردی چاپ و در سطح وسیع پخش کرد. یک نسخه از این نامه بدست رهبری حزب رسیده بود.

متأسفانه قسمتهایی از این گفتگو با نقطه چین در روزنامه فتح چاپ شده که یا گفتگو کننده انتشار آنها را صلاح ندانسته و یا روزنامه فتح، نکات برگرفته شده از گفتگوی عمادالدین باقی با سعید حجاریان را، با محور پاسخ‌ها و نقطه نظرات حجاریان، که از جمله دلائل ترور او باید به زیر خاک فرستادن این واقعیات بوده‌است را در زیر می‌خوانید:

اختلاف با لاجوردی

باقی: شما ظاهراً با لاجوردی اختلافاتی داشتید و ایشان گفته بود شما از منافقین خطرناک‌ترید!

حجاریان: «مرحوم لاجوردی با بچه‌ها، از داخل زندان (دوران شاه) اختلاف زیاد (...) داشت. زمانی که اپوزیسیون خود را برای تهاجمات مسلحانه آماده می‌کرد زحمت دوستان ما بود که در زمان مرحوم رجایی اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی نوشته شد که گروه‌ها اسلحه‌های خود را تحویل بدهد و جواز فعالیت بگیرند. مرحوم لاجوردی و برخی دیگر خیلی به این نوع برخورد اعتقاد نداشتند و معتقد بودند که باید برخورد قاطعی با آن گروه‌ها کرد و لازم نیست خیلی خودمان را به ضابطه و قانون ملزم کنیم.

در رابطه با ماجرای سعادتی دوستان رفته بودند صحبت کرده بودند که او حفظ بشود و نگه داشته شود، چون او بریده بود و به جایی رسیده بود که می‌خواست انتقاداتش را نسبت به سازمان مطرح کند و حفظ او از این جهت خیلی خوب بود و می‌توانست روی فاز علنی سازمان تاثیر بگذارد. یک مرتبه خبر آوردند که آقای لاجوردی کار سعادتی را تمام کرده، همین طور در قضیه تقی شهبام بچه‌ها اصرار داشتند که او بماند و از او استفاده بشود، ولی او هم سر تیر رفت. مرحوم لاجوردی دوستان سازمان مجاهدین انقلاب را خطرناک‌تر از سازمان مجاهدین خلق می‌دانست و معتقد بود که اینها دور اندیش‌تر از مسعود رجوی هستند. بچه‌ها در ماجرای فرقان (گروهی که ترور آیت‌الله مطهری را قبول کرد) اصطکاک‌های زیادی با مرحوم لاجوردی داشتند. در ماجرای سازمان منافقین هم همین طور (...) رجوی به این احتیاج داشت که لاجوردی بیشتر بچه‌های او را بزند تا او بیشتر بتواند نیرو جذب کند و کینه و نفرت آنها را به نظام افزایش دهد. لاجوردی هم به این احتیاج داشت که رجوی بیشتر ترور کند تا بتواند مسئولان را توجیه کند که باید تا آخر خط رفت و نه تنها سازمان منافقین، بلکه هر کسی که ذره‌ای دگراندیشی دارد باید جارو شو. این را می‌گویند سیکل معیوب.»

حجاریان سپس درباره موج اعدام‌های ابتدای دهه ۶۰ نکاتی را مطرح می‌کند که ظاهراً باید مسائل مربوط به قتل عام زندانیان سیاسی را نیز در بر داشته باشد (یکی از پنج سنگر ممنوعه) اما در روزنامه فتح این قسمت نقطه چین شده و بحث از اینجا دنبال می‌شود که:

اعدام‌ها و جنگ

«به هر حال، چون سیستم قضائی به گونه‌ای خاص طراحی شده بود و حامیان فوق‌العاده‌ای هم داشت، و منافقین هم خیلی خشن برخورد می‌کردند، در مغلوبه شدن جنگ حرف عناصری که راهکارهای دیگری را برای حل معضلات امنیتی پیشنهاد می‌کردند مسموع واقع نمی‌شد. مثل خود "جنگ" (یکی دیگر از پنج سنگر، یعنی ادامه جنگ با عراق). در تشدید جنگ در جبهه‌ها حرف کسان دیگری را که الگوهای دیگری برای مساله جنگ داشتند، مسموع نمی‌کرد. مرحوم لاجوردی در وصیت‌نامه خود هم، که پس از شهادت او منتشر شد، به این نکات اشاره داد. توضیح مفصلی دارد که خطرناک‌تر از امریکا و اسرائیل و منافقین، کسانی هستند که در این مملکت نفوذ دارند. به نظرم تعبیر "منافقین جدید" را اولین بار او به کار برد. ما در "عصرما" وصیت‌نامه مرحوم لاجوردی را نقد کردیم، با آنکه تازه هم شهید شده بود. تحت عنوان "دشمن شناسی وارونه"، نشریه "شما"ی موتلفه به کار ما انتقاد کرد و گفت اینها حتی از وصیت‌نامه شهید هم نمی‌گذرند، اما جمع بندی ما بر این بود که اینها از موارد انحرافی است.»

قدرت یابی فلاحیان از عاملین برکناری آیت‌الله منتظری و سازماندهان قتل عام زندانیان

باقی: ماجرای اختلاف شما با فلاحیان و مخالفت شما با وزیر شدن ایشان چه بود؟

حجاریان: «در سال ۶۳ همین افراد که حالا موضع راست دارند لایحه سازمان اطلاعات را به مجلس آوردند، بجای وزارت. که من مخالفت کردم. تا اینکه رسیدیم به رحلت امام و بعد هم تغییر رهبری (یکی دیگر

از سنگرهای ممنوعه، یعنی تغییر قانون اساسی و تعیین رهبر جدید و ریاست جمهوری آقای هاشمی و معرفی آقای فلاحیان به عنوان وزیر اطلاعات. من همان موقع با آقای ریشمهری مطرح کردم، ایشان قبول نکرد و یک سخنرانی هم در جمع پرسنل وزارت اطلاعات کردند که تعریض‌های زیادی به من داشت. بعد با آقای هاشمی صحبت کردم و ایشان هم از من نپذیرفت. من گفتم که ایشان اصلاً در کمیته‌ها بوده و روحیه عملیاتی دارد و این تیپ‌ها بدرد کار اطلاعاتی نمی‌خورند. مشکل دومی که ذکر کردم این بود که ایشان قدری در امور اجرایی و اداری بی‌مبالا است، هم خودش ریخت و پاش دارد و هم اختیارات گسترده‌ای به پائینی‌ها می‌دهد. روحیه ماجراجویی و بی‌مبالایی در این امور خطرناک است. آقای فلاحیان حتماً اداره ویژه مسئولان و نمایندگان مجلس در وزارت اطلاعات را گسترش خواهد داد تا بتواند احاطه و کنترل خود را روی مسئولان بیشتر کند. من نمی‌خواهم وارد جزئیات بشوم. ایشان اول در کمیته و معاون آقای ناطق‌نوری بود و بعد هم معاون امنیتی آقای ریشمهری شد.»

ماجرای منتهی به استعفای خاتمی

از وزارت ارشاد اسلامی و همسویی آیت‌الله جنتی و حسین شریعتمداری!

حجاریان در بخش دیگری از گفتگوی خود و فعالیت‌هایش در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، در زمان هاشمی رفسنجانی، اشاره به جلساتی می‌کند که با وزیر ارشاد اسلامی وقت، «محمدخاتمی»، تشکیل می‌شد و در واقع فشارهایی بود که از سوی مدیر مسئول کنونی روزنامه جمهوری اسلامی، آیت‌الله جنتی و حسین شریعتمداری نماینده رهبر در موسسه کیهان به خاتمی برای کناره‌گیری و سپردن وزارت ارشاد اسلامی به مصطفی میر سلیم وارد می‌آمده‌است. شیوه‌ای که اکنون نیز با پیشنهاد تشکیل یک ستاد رهبری کننده اصلاحات سعی می‌کنند دنبال کنند و طی آن خاتمی را به عقب نشینی وادارند.

در این قسمت از گفتگوی حجاریان با عمادالدین باقی، برای نخستین بار از موقعیت حکومتی حسین شریعتمداری در حد نشستن در کنار آیت‌الله جنتی و فشار به وزیر ارشاد وقت برای استعفا پرده برداشته می‌شود. حجاریان می‌گوید:

«مساله آقای خاتمی هنگامی که وزیر ارشاد بودند پیش آمد و موضوع به یکی از کمیسیون‌های شورای عالی امنیت ملی ارجاع داده شد. ایشان بر سر اهداف فرهنگی خود اصرار داشت. مخالفینی جدی هم داشت. جلسات مفصلی داشتیم که آقای خاتمی می‌آمد، مخالفان ایشان هم می‌آمدند و فی‌الواقع آنجا جناح‌بندی شده بود. بحث‌های فرهنگی مبسوطی صورت دادیم. در نهایت هم ایشان استعفا دادند. در این جلسات آقای خاتمی بود، آقای جنتی بود، آقای مسیح مهاجری بود، آقای شریعتمداری بود، من بودم.»

حجاریان از جمله بدلیل در اختیار داشتن این اطلاعات و بر زبان آوردن آن به گلوله بسته شد و عمادالدین باقی نیز به همین جرم، در پشت درهای بسته دادگاه مطبوعات محاکمه و برای پیوستن به اکبر گنجی و عبدالله نوری با حکم ۵ سال حبس به زندان اوین فرستاده شد. جرم اینست!

شباهت‌های ناگزیر توطئه‌های کنونی علیه جنبش مردم با توطئه‌های منجر به کودتای ۲۸ مرداد!

در جستجوی دست‌های پنهان امریکا و انگلیس!

شاه که در غم از دست دادن سلطنت، از دو روز پیش حوصله تراشیدن صورت خود را هم نداشت، در یکی از اتاق‌های هتل "اکسل سیور" رم و در کنار همسر زیبای خود "ثریا" به آینده بی‌تاج و تخت و هزینه سنگین لباس و آرایش ملکه می‌اندیشید! ثریا از خانواده خوانین بزرگ بختیاری بود و به زندگی اشرافی، حتی پیش از رفتن به کاخ سلطنتی، عادت داشت!

زندگی، اگر سلطنت سقوط می‌کرد، زندگی دیگری بود که امثال وی سخت می‌توانستند آن را بپذیرند.

تنها چند روز پیش، وقتی سفیر ایران در فرودگاه رم به استقبال شاه و ملکه نیامد، آنها هر دو حدس زدند زندگی دیگری شروع شده است و از چابلوسان و بله قربان گویان دیگر خبری نخواهد بود. "ظل‌الله" از این پس، بدون آنها چه می‌توانست بکند؟

دولت مصدق حساب و کتاب بانکی و هزینه ریخت و پاش دربار شاهنشاهی را هم کنترل کرده بود، آنچنان که پس از شکست خیز کودتای ۲۵ مرداد و دستگیری سرهنگ نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی توسط نظامیان طرفدار مصدق و حزب توده ایران، شاه نمی‌دانست در صورت تسلط دولت ملی و تثبیت موقعیت حزب توده ایران در کنار دولت مصدق، خرج زندگی را از کجا تامین خواهد کرد!

شاه وقتی وارد فرودگاه رم شد پول هتل را هم نداشت! شاید "اربه"، نماینده کلیمیان ایران که در هتل "اکسیسور" به دیدار شاه رفت و با تعظیمی کوتاه یک چک سفید در اختیار او گذاشت، هرگز نمی‌دانست که بزودی همراه شاه به ایران باز خواهد گشت و تا پایان عمر خود و عمر سلطنت نماینده کلیمیان ایران در مجلس تحت کنترل دربار خواهد شد!

غروب ۲۸ مرداد تلفنچی هتل، "شاه" را به کابین تلفن بی‌سیم فراخواند.

سرلشکر زاهدی بود و از تهران تلفن می‌کرد. بعد از چند روز، این برای نخستین بار بود که یکبار دیگر او را "علیحضرت" خطاب می‌کردند: **علیحضرت می‌توانند به ایران باز گردند، دولت مصدق سرنگون شد و ارتش قدرت را در اختیار دارد!**

او چنان ذوق زده شده بود، که با همان صورت تتراشیده در جمع خبرنگاران ظاهر شد و از سقوط مصدق ابراز شادمانی کردند.

این پایان غم انگیز جنبشی بود ملی، که از داخل و خارج علیه آن توطئه و به آن خیانت شده بود. انگلیس و امریکا و کارگزاران داخلی آنها، که بسیاریشان ابتدا در کنار مصدق و سپس علیه او عمل کرده بودند! نام این کودتای نظامی را که خیانتی بود به استقلال ملی و آمال و آرزوهای یک ملت، دربار شاهنشاهی "قیام ملی" گذاشت و مجسمه یاد

نیم روز گرم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تانک‌هایی که اوباش چماق بدست بدرقه‌شان می‌کردند به میدان ارک رسیدند. نظامیانی که اعلامیه‌ای با امضای سرلشکر زاهدی در دست داشتند در پناه تعدادی سرباز مسلح وارد ساختمان مرکزی رادیو شدند. رادیو ایران که تا حوالی ساعت ۱۰ بامداد برنامه آشپزی پخش می‌کرد، از این ساعت به بعد و در انتظار نتیجه آنچه در خیابان‌ها می‌گذشت و دستور آنها که قدرت را در دست خواهند گرفت پخش مارش نظامی را جانشین برنامه‌های عادی خود کرده بود. از دولتیان و دکتر مصدق خبری نبود. مردم مبهوت از آنچه در خیابان‌ها می‌گذشت در انتظار فراخوان و دستور رهبران جنبش ملی در خانه‌هایشان مانده بودند. اعضاء و هواداران حزب توده ایران، که برای پرهیز از هر نوع تشنج در روزهای گذشته به ترک خیابان‌ها فراخوانده شده بودند نیز منتظر دستور سازمانی تا پایان قرائت اعلامیه کودتاگران نقش نظاره‌گر را یافتند!

سید مهدی میراشرافی نخستین کسی بود که پشت میکرفن رادیو ایران قرار گرفت و با شعفی توأم با هتاکی سقوط دولت مصدق را اعلام داشت. او از محارم بیت آیت‌الله کاشانی بود و نقش مهمی در جدایی مصدق و کاشانی بازی کرده بود. (۱)

نخستین اعلامیه کودتا را "محمود سعادت"، گوینده‌ای که صدایش همیشه طنین کودتا داشت، قرائت کرد. او هم‌دوره گویندگانی مانند "تقی روحانی" بود که در آستانه انقلاب ۵۷ نسل آنها رو به انقراض بود. (۲)

اعلامیه کودتاچیان که از رادیو پخش شد، شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ) و ملکه اعتضادی (سرده زان بدنام) رهبران اوباشی، که به طرفداری از دربار شاهنشاهی در خیابان‌ها راه‌انداخته شده بودند، به ترتیب خود را "شعبان تاج بخش" و "ملکه تاج بخش" لقب دادند!

سرلشکر زاهدی که از داخل سفارت امریکا بیرون فرستاده شده بود تا زمام امور را در دست بگیرد، شورای فرماندهان نظامی کودتا را تشکیل داد و سرتیپ تیمور بختیار را فرماندار نظامی تهران کرد. او باید مصدق، وزیر خارجه جسور و میهن‌دوست، او "حسین فاطمی"، را همراه با رهبران و کادرها و اعضای حزب توده ایران دستگیر می‌کرد و به شکنجه‌گاه و میدان تیرباران می‌برد. ابتدا پادگان جمشیدیه را برای این کار در اختیارش گذاشتند و سپس زندان‌های قزل‌قلعه، قصر و شهربانی را. زندان‌هایی که بعد شاهد جنایاتی فراموش نشدنی در حق نظامیان و غیر نظامیان عضو حزب توده ایران شدند! از جمع یاران مصدق "حسین فاطمی" و از جمع توده‌ای‌ها شماری بسیار تیرباران شدند تا تاج و تخت سلطنتی از خطر مصون بماند!

گازپوروسکی؛ که مقاله تحقیقی وی در این زمینه پیشتر در نشریه «مطالعات بین‌المللی خاورمیانه‌ای» در ۱۹۷۸ منتشر شده است. این مجموعه اسناد در سال‌های اخیر از دایره اسناد محرمانه خارج شده است.

توضیحاتی از سوی راه‌توده و در پراکنش به این گزارش، که توسط دو تن از همکاران «راه‌توده» تهیه و ارسال شده، افزوده گشته است. بخشی از مسائلی که در این گزارش مورد استفاده قرار گرفته با مطالبی که تاکنون از سوی وقایع نگاران و تاریخ نویسان معاصر منتشر شده، همخوانی دارد. از جمله با نوشته‌های شادروان سرهنگ غلامرضا نجاتی و یا مطالب منتشره از سوی حزب توده ایران (از جمله از سوی زنده یاد جوانشیر و یا مصاحبه‌های نورالدین کیانوری در باره کودتای ۲۸ مرداد)

هم در اسناد وزارت خارجه انگلستان و هم در مقاله نیویورک تایمز که عمدتاً متکی به اسناد و اطلاعاتی است که پس از مرگ دکتر ویلبر و «کرمیت روزولت» منتشر شده، نقش عملیات «بدامن» در تدارک و زمینه‌سازی کودتای ۲۸ مرداد بسیار برجسته است. شباهت عملکرد با آنچه که امروز در جمهوری اسلامی و در ارتباط با جنبش مردم می‌گذرد آنقدر قابل تأمل و تفکر است، که این گزارش را ابتدا از این عملیات شروع می‌کنیم:

بدامن اسم رمزی بود که سازمان سیا در سال ۱۳۲۷ برای عملیات ویژه خرابکارانه خود علیه جنبش ملی ایران انتخاب کرد. این عملیات با بودجه سالانه یک میلیون دلار شروع شد. اواسط سال ۱۳۳۰ دولت مصدق بر سر کار آمد. از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ جنبش آزادیخواهانه مردم وارد مرحله نوینی شد. این سال‌ها مصادف است با ملی شدن صنایع نفت ایران و اوج‌گیری مجدد فعالیت‌های حزب توده (ایران). با وجود تمام تلاش‌های آمریکا و انگلیس جنبش به پیروزی‌های مهمی دست یافت و ارتجاع را به عقب نشینی واداشت.

در سال ۱۳۳۰ مسئولین دو سازمان «سیا» آمریکا و «انتلیجنس سرویس» انگلستان در یک جلسه سری در واشنگتن، عملیات جدیدی را با اسم رمز «آجاکس» با هدف مشخص سرنگون ساختن دولت ملی مصدق و جایگزینی آن با یک دیکتاتوری خشن نظامی را طرح‌ریزی کردند.

مرور برخی اسناد مربوط به عملیات دو سازمان جاسوسی آمریکا و انگلیس در ارتباط با دولت مصدق و دوران جنبش ملی مردم ایران نشان می‌دهد که علیرغم گذشت نیم قرن از تاریخ آغاز عملیات، در توطئه‌های این قدرت‌های بین‌المللی و استفاده و بهره‌گیری از عوامل خود در داخل کشور تغییر چندانی بوجود نیامده است. این توطئه‌ها در آن زمان به بهانه مبارزه با کمونیسم و دفاع از منافع جهان آزاد صورت می‌گرفت و امروز به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و دفاع از ارزش‌های اسلامی و حاکمیت روحانیت سنتی صورت می‌گیرد. می‌توان تردید نداشت که درباره آن ستیزی که اکنون علیه جنبش مردم در جریان است نیز جزئیاتی بسیار بیش از ستیزی که در دهه ۳۰ علیه جنبش ملی سازمان داده شد، فاش خواهد شد. در آن صورت است که مشخص خواهد شد شبکه «بدامن» در جمهوری اسلامی چه نام داشته است و نقش مطبوعات مردم ستیز کنونی چه بوده و با کدام بودجه و رهنمود بین‌المللی اداره می‌شده‌اند.

ادامه گزارش

همه آنچه که در بالا و در ارتباط با شبکه «بدامن» آورده شد و آنچه در زیر آورده می‌شود، خلاصه‌ایست از یک مقاله مشروح و تحقیقی

بود آن را نیز در میدان مخبرالدوله تهران برپا داشت: **اژدهائی که با دهان باز جلوی پای یک نظامی و یک غیر نظامی به زمین افتاده بود و آن دو سرنیزه و چوب پرچم ایران را در دهانش فرو کرده بودند: آن نظامی ارتش شاهنشاهی را تداعی می‌کرد و غیر نظامی «شعبان بی‌مخ» را!**

آن روز غیر ملی را دربار شاهنشاهی روز ملی نام نهاد و هر سال مراسمی نیز در پای این مجسمه در میدان مخبرالدوله برگزار می‌کرد.

در دهه ۳۰، چند سالی در آستانه سالروز ۲۸ مرداد توده‌ای‌ها شعار مرگ بر شاه و مرگ بر کودتا را روی پایه‌های این مجسمه نوشتند و در دهه ۵۰ نیز چریک‌های فدائی خلق چند بار بمبی در کنار آن کار گذاشتند و یا سعی کردند کار بگذارند. «احمد زیبرم» در یکی از همین سالگردها، وقتی برای بمب گذاری در پای مجسمه ۲۸ مرداد از ورامین راهی تهران بود، بدام افتاد و سر خود را برای این شهامت و جسارت بر باد دادند.

غروب ۲۱ بهمن ۵۷، مجسمه ۲۸ مرداد را مردم زودتر از آسبی که رضاخان در میدان بهارستان سوار آن بود، به زیر کشیدند. آن اسب سه دهه پای پیش به حالت «یورتمه» آنقدر در هوا ماند تا بالاخره در کنار حوض میدان بهارستان به زمین رسید. مردم چند رشته طناب به گردن سمبل ارتش شاهنشاهی و سمبل اوباش ۲۸ مردادی انداخته و به کمک یک کامیون ۱۰۰ چرخ که سرطناب‌ها به آن وصل بود، مجسمه را پائین کشیدند و با سنگ و آجر و کلنگ به جانش افتادند و تکه‌تکه‌اش کردند!

آنچه که روز ۲۸ مرداد به نتیجه رسید، حاصل تلاش توطئه آمیزی بود که از سال ۱۳۲۷ از سوی انگلستان و سپس آمریکا تدارک دیده و به اجرا گذاشته شده بود. از سال‌هایی که هنوز دولت مصدق تشکیل نشده بود و مسئله ملی شدن نفت هم مطرح نبود، اما مقابله با حزب توده ایران و جلوگیری از نفوذ رو به گسترش آن در میان مردم عمیقاً مطرح بود. تمام انتظارات انگلستان، آمریکا و دربار شاهنشاهی از سرکوب دو حکومت محلی خودمختار و ملی در آذربایجان و کردستان برای پایان بخشیدن به نفوذ حزب توده ایران در جامعه بی نتیجه مانده بود. حتی انشعاب جنجالی «خلیل ملکی»، پس از سرنگونی دو حکومت خود مختار نیز بی نتیجه مانده بود. طرح‌های توطئه آمیز از آن سال‌ها به اجرا گذاشته شد و سپس در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به کودتا ختم شد.

انتشار اسناد

در دو ماه اخیر، و با درگذشت دو تن از دست‌اندرکاران مستقیم و طراحان امریکائی کودتای ۲۸ مرداد، اسنادی درباره این کودتا در نشریات آمریکا به چاپ رسیده است. نخستین سند به قلم طراح اولیه کودتا «ویلبر» بود و اسناد بعد، پس از مرگ «کرمیت روزولت» سازمانده و مجری کودتا در نشریه نیویورک تایمز منتشر شد. این اسناد، از آنجا که به قلم دست‌اندرکاران مستقیم این کودتاست، اعتباری تاریخی دارد. این در حالی است که یکی از مهم‌ترین مهره‌های ایرانی کودتا، یعنی خواهر شاه «آشرف پهلوی» با آنکه چند مصاحبه درباره این کودتا کرده، تاکنون حاضر به افشای اسامی رابطین انگلیسی و امریکائی خود و عوامل مستقیم تحت نفوذ خود در داخل کشور و در ارتباط با سازماندهی این کودتا نشده است!!

آنچه را در زیر می‌آوریم، بخشی برگرفته شده از مجموعه اسناد منتشره دو ماه اخیر است، که در نشریات آمریکا، از جمله نیویورک تایمز منتشر شده و بخش‌های دیگری مربوط به بایگانی مرکز اسناد وزارت خارجه انگلستان است، که تاکنون مورد استفاده چندین محقق کودتای ۲۸ مرداد قرار گرفته است. از جمله محقق امریکائی «مارک

سازمان جاسوسی انگلستان و آمریکا برای سرنگونی دولت ملی مصدق است.

کلیه اسنادی که در این گزارش از آنها استفاده شده، همگی دارای شماره پرونده و صفحه می‌باشند و حتی نشریه نیویورک تایمز نیز در مقاله اخیر خود اشاره به این شماره پرونده‌ها کرده‌است. (این شماره‌ها را با هدف صرفه جویی در جا حذف کرده‌ایم، اما علاقمندان می‌توانند مستقیماً از طریق مرکز اسناد وزارت خارجه انگلستان و یا شبکه الکترونیکی اینترنتی این مرکز، از جمله <http://crzptome.org-all.htm> - cie-iran.org به این اسناد دسترسی پیدا کنند) اسناد نشان می‌دهد که "بدامن" و "آجاس" هفت زیر مجموعه داشته‌اند:

۱- جنگ روانی؛ ۲- نفوذ پروکاتورها (عوامل تخریبی) در صفوف جنبش ملی؛ ۳- آدم رانی و ترور؛ ۴- نفاق افکنی و ایجاد انشعاب در احزاب و سازمان‌های ملی؛ ۵- مبارزه پارلمانی؛ ۶- بکارگیری روحانیون؛ ۷- کودتا!

نکته بسیار جالبی که در این اسناد و گزارش نیویورک تایمز بدان با صراحت اشاره نمی‌شود، اما با کمترین دقت می‌توان آن را تشخیص داد، زمان آغاز این زیرمجموعه و طرح "بدامن" بعنوان طرح انگلیسی مقابله با جنبش است. این طرح در سال ۱۳۲۷ به اجرا گذاشته می‌شود. یعنی زمانی که هنوز دولت مصدق زمام امور دولت را در اختیار نداشته‌است. بنابراین، مبنا و انگیزه اولیه طرح مقابله با نفوذ حزب توده ایران در میان مردم بوده‌است. این اسناد اشاره نمی‌کنند، اما محتوای آنها می‌تواند هر ذهن جستجوگری را با این سؤال روبرو کند: آیا ترور ناکام شاه در سال ۲۷ نیز بخشی از همین مقابله انگلیسی با حزب توده ایران نبوده‌است؟

نیویورک تایمز زیر مجموعه برشمرده شده راه، که شباهت بسیاری به حوادث امروز ایران دارد، اینگونه ادامه می‌دهد:

۱- جنگ روانی عبارت بود از ایجاد اغتشاشات و زدوخوردهای خیابانی و ایجاد جو ناامنی. در حاشیه این عملیات، طرح "تبلیغات سیاه" در جامعه پیش برده می‌شده‌است. این تبلیغات شامل تهیه و انتشار مقالات تحریک آمیز علیه مصدق و توده‌های بوده‌است. (راه توده: مقایسه کنید با آنچه که اکنون روزنامه کیهان انجام می‌دهد) در اوج تبلیغات ضد توده‌ای و ضد مصدقی، یکی از ماموران سازمان سیا گزارش می‌دهد که ۲۰ روزنامه و مجله هر کدام به نحوی توسط این سازمان و از طریق شبکه "بدامن" تغذیه می‌شوند. از جمله روزنامه کیهان (به صاحب امتیازی دکتر مصطفی مصباح‌زاده و مدیر مسئولی عبدالرحمن فرامرزی)، شاهد (به صاحب امتیازی عباس شاهنده، که بعدها از کارگزاران دربار شاهنشاهی و ساواک شد)، ستاره اسلام (متماثل به حوزه علمیه قم و آیت‌الله کاشانی)، آسیای جوان و آتش (به مدیر مسئولی یکی از عاملین مستقیم کودتای ۲۸ مرداد بنام سید مهدی میرآشرفی، که بعدها در اصفهان از رابطین حجتیه با ساواک شاهنشاهی شد. (۱))

نیویورک تایمز به نقل از اسناد مورد بحث ادامه می‌دهد: در یک مورد ماموران سازمان سیا مبلغ ۴۵ هزار دلار به یکی از سردبیران نشریات کثیرالانتشار پرداخت کرد. (علی‌القاعده این نشریه یکی از دو روزنامه پر تیراژ عصر تهران در دهه ۳۰، یعنی کیهان و یا اطلاعات بوده‌است.)

که اخیراً روزنامه نیویورک تایمز بر مبنای اسناد جدیدی که از کودتای ۲۸ مرداد منتشر شده، چاپ کرده‌است. این اسناد که سال‌ها در بایگانی بانک‌های اطلاعاتی سازمان جاسوسی "سیا" حفظ می‌شده‌است، اکنون توسط برخی دست‌اندرکاران آمریکائی کودتای ۲۸ مرداد به مطبوعات راه یافته‌است. پاره‌ای معتقدند که آمریکا برای بیرون کشیدن خود از زیر ضربه افکار عمومی مردم ایران و نقرتی که نسبت به عملیات سازمان‌های جاسوسی این کشور برای سرنگونی دولت مصدق در میان مردم ایران وجود دارد، بخشی از این اسناد را منتشر کرده تا نقش برجسته انگلستان را در کودتای ۲۸ مرداد نشان دهد. آنچنان که مردم قبول کنند که حداقل این هر دو برابر هم عمل کرده‌اند! برخی نیز براین عقیده‌اند که آمریکا در رقابت با امکانات و نفوذ وسیع انگلستان در میان بخشی از روحانیون و مجموعه دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی ایران این اسناد را بطور غیر مستقیم منتشر می‌کند تا نشانه‌های آشکاری را در جریان رویدادهای کنونی ایران بر ملا سازد که همخوانی بسیار با پیش توطئه‌های انگلستان در دهه ۳۰ و در تدارک کودتای ۲۸ مرداد دارد. در این میان هستند کسانی که در جستجوی نشانه‌هایی هستند حاکی از فشار تبلیغاتی آمریکا به انگلستان برای رسیدن به تفاهم مشترک برای عملیات علیه جنبش کنونی مردم ایران. امری که در کودتای ۲۸ مرداد نیز بموجب اسناد منتشره اخیر بوقوع پیوست. یعنی انگلستان طراح اولیه کودتای ۲۸ مرداد بود و سپس این طرح را در اختیار آمریکا قرار داده و هماهنگی و همسویی آن را طلب کرد، که چنین نیز شد و مشترکاً علیه جنبش ملی مردم وارد عمل شدند!

هر یک از این گمانه‌زنی‌ها می‌تواند وزن و اعتباری در خور تامل داشته‌باشد، اما آنچه که وزن کامل و اساسی را دارد، خود این اسناد و یافتن تشابه عملیات براندازی دولت مصدق و مقابله با جنبش ملی مردم ایران در دهه ۳۰ با آن مقابله‌ایست که اکنون با محمدخاتمی و جنبش عمومی مردم ایران برای نجات انقلاب بهمن ۵۷ از سقوط قطعی در جریان است!

با در نظر داشتن اهمیت همین مقایسه و سنجش است که بخش‌های دیگری از اسناد مربوط به کودتای ۲۸ مرداد را در زیر می‌آوریم. اگر مقدمه این گردآوری با عملیات "بدامن" شروع شد، بدلیل نقشی است که اکنون "مافیای مطبوعاتی" و "ارتجاع مذهبی" در جمهوری اسلامی علیه جنبش مردم ایفاء می‌کند. این در حالی است که بسیاری از تدارکات و گزارش‌های مربوط به کودتای ۲۸ مرداد نیز با حوادث ۳ ساله اخیر در ایران همخوانی حیرت آوری دارد. چنان حیرت‌آور که حداقل نسبت به کپی برداری از آن از سوی مخالفان تحولات برای مقابله با جنبش کنونی مردم ایران باید حساس بود و حداکثر، در جستجوی پیوندهای انگلیسی و آمریکائی این مخالفت‌ها نیز بود. بدین ترتیب است که نگاه کنونی به کودتای ۲۸ مرداد، تنها مرور گذشته‌های تاریخ نیست، بلکه تلاشی است برای درک عمق توطئه‌های کنونی در ایران، آگاه سازی مردم و خنثی سازی این توطئه‌ها، اهمیت این امر، در حد جلوگیری از پایمال شدن یک انقلاب عظیم و استقلال ملی ایران است. این اسناد به سه گروه تقسیم پذیرند:

اسناد سخن می‌گویند!

اسناد کودتای ۲۸ مرداد که در ماه‌های اخیر منتشر شده البته در نشریات وابسته به طرفداران سلطنت بازتابی نداشته و حتی یادی هم از این اسناد و مطالب نشده‌است که دلیل آن گریز از پاسخگوئی به همکاری با

خیابان‌ها، در تسخیر آن‌ها در روز ۲۸ مرداد توسط نیروهای کودتا بی‌تاثیر نبود.

بموجب همین طرح، خانه یکی از مراجع تقلید قم توسط یکی از عوامل سیا با بمب منفجر شد و سپس این بمب گذاری بنام توده‌ای‌ها تبلیغ شد.

۳- آدم ربائی با هدف مشخص حذف فیزیکی شخصیت‌های کلیدی و ممتاز جنبش که ایجاد رعب و وحشت نیز از نتایج آن بود. (مقایسه کنید با آدم ربائی‌ها و قتل‌های سیاسی-حکومتی سه سال اخیر، ترور سرلشکر صیادشیرازی و محاکمه و زندان عبدالله نوری، کدیور، باقی، گنجی و دیگران) یکی از موفق‌ترین این عملیات قتل سرلشکر "افشارطوس"، رئیس شهرداری دولت مصدق بود که بدلیل پاک و فساد ناپذیر بودنش شهرت زیادی در میان نظامیان داشت و یکی از موانع جدی در برابر توطئه‌های گوناگون کودتائی بود. (در این قتل از ابتدای ربودن تا پایان قتل افشار طوس در یکی از غارهای بلندی‌های "تلو" واقع در لشکرک تهران مظفر بقائی، رهبر حزب زحمتکشان نقش مستقیم داشت.)

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: هدف از این ترور که توسط عوامل انگلستان صورت گرفت، همچنین تضعیف روحیه افسران وفادار به مصدق نیز بود.

مصدق اعلام کرد که قاتلین افشار طوس در نظر داشتند وزیر دفاع و وزیر امور خارجه دولت وی را نیز ترور کنند. (مقایسه بخش‌هایی از اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی در ارتباط با ترور عبدالله نوری، با این قسمت از گزارش نیویورک تایمز بازگوکننده تشابهات بسیاری است) به همین دلیل مظفربقائی، سرلشکرزاهدی و یکی از پسران آیت‌الله کاشانی بعنوان متهمین ردیف اول تحت تعقیب قرار گرفتند. (این پیگرد بدلیل نفوذ توطئه‌گران در دادگستری، برخورداری از حامیانشان در مجلس و دربار شاهنشاهی و تعلل دولت مصدق چندان جدی گرفته نشد و سرلشکر زاهدی در پناه مجلس قرار گرفت و متحصن شد!)

۴- نفاق افکنی و ایجاد انشعاب‌های سیاسی- تلاش برای ایجاد انشعاب و از هم پاشاندن حزب توده (ایران) موفقیت آمیز نبود، اما این توطئه در میان نیروهای متشکله در جبهه ملی با موفقیت همراه شد. نخستین پیروزی‌ها با جدائی حزب زحمتکشان بقائی و سپس پان‌ایرانیست‌ها بدست آمد. (مقایسه کنید با تلاش مشابهی که طی سه سال گذشته از جانب جناح مخالف جنبش و محمدخاتمی برای ایجاد انشعاب در میان نیروهای موسوم به دوم خردادی صورت می‌گیرد.)

۵- مبارزه پارلمانی. در این بخش، ایجاد هماهنگی میان نمایندگان مخالف مصدق در دستور کار بود. مبارزه فراکسیون مخالف دولت با دقت توسط دو سازمان "سیا" و "اینتلجنس سرویس" طرح ریزی و دنبال می‌شد. وقتی مصدق از نمایندگان طرفدار دولت خواست تا دسته‌جمعی استعفاء بدهند، سیا به نمایندگان فراکسیون دولت توصیه کرد به هر قیمت کرسی‌های خود را در مجلس حفظ کنند و در صورت نیاز در صحن مجلس تحصن کنند. در دیماه ۱۳۳۲ فراکسیونی که تحت امر کاشانی بود، خود را برای استیضاح دولت آماده کرده بود.

۶- فعالیت در میان روحانیون. این یکی از مهم‌ترین قسمت‌های عملیات براندازی دولت مصدق بود.

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: بخش فرهنگی-هنری سازمان سیا در واشنگتن نیز بیکار نماند و از این طریق نیز تعداد زیادی پوستر و کاریکاتور تهیه و تحویل مطبوعات تحت نفوذ سیا و انتلیجنس سرویس شد. تنها دو روز مانده به رفتنمردم اعلام شده توسط مصدق (در ارتباط با انتخابات مجلس هفدهم) ۱۵ عدد از این کاریکاتورها در سه نشریه تحت نفوذ به چاپ رسید. همچنین بسیاری از پوسترهای تهیه شده در واشنگتن که به ایران انتقال یافته بود تا مدت‌ها بر دیوار خیابان‌های تهران خودنمایی می‌کرد. (این پوسترها عمدتاً علیه حزب توده ایران، اتحاد شوروی و مصدق بود)، در همین دوران سازمان سیا با استفاده از امکانات بین‌المللی خود، اطلاعات ساختگی در اختیار خبرگزاری‌های آسوشیتدپرس و نیویورک تایمز قرار داده، که در یک مورد با همکاری داوطلبانه خبرنگار نیویورک تایمز در تهران نیز همراه بود. (در این دوران یک خبرنگار ایرانی مسئولیت خبری این خبرگزاری را در تهران برعهده داشت، که چون معلوم نیست سند مورد بحث اشاره‌اش به وی می‌باشد یا شخصی دیگر، از ذکر نام وی خودداری می‌شود.)

۲- رخنه عناصر نفوذی در صفوف طرفداران جنبش ملی برای ایجاد زمینه‌های تبلیغاتی جهت آماده ساختن افکار عمومی جهت کودتا. در این مورد تعدادی از افراد انتخاب شده در نقش "توده‌ای" ظاهر شدند. در تابستان ۱۳۳۰ عده‌ای از این توده‌ای‌های تقلبی که توسط دو عامل ایرانی سیا در ایران به اسامی "محمد جلالی نائینی" و "امیر کیوانی" اجیر شده بودند، در حمله‌ای از پیش تدارک دیده شده به میسیون آمریکا یورش بردند. در این حمله که هدایت‌کننده آمریکائی کودتا "کرمیت روزولت" در کتاب خود بنام "ضد کودتا" در صفحه ۹۵ از آن یاد می‌کند، هفت نفر از مردم عادی کشته شدند. مرگ این افراد و حمله به اتباع یک کشور خارجی همگی به حزب توده (ایران) نسبت داده شد و هندرسون، سفیر آمریکا در ایران رسماً به دولت ایران در این زمینه اعتراض کرد. در یک مورد دیگر در ۲۶ مرداد سال ۳۲، یعنی دو روز پیش از کودتای موفق ۲۸ مرداد، دو مامور سیا مبلغ ۵۰ هزار دلار میان گروهی که جمع‌آوری و دستچین شده بودند توزیع کرد و آنان بنام توده‌ای و با شعارهای توده‌ای‌ها به اماکن مختلف حمله کردند. (مقایسه کنید با حوادث تیرماه سال گذشته تهران و تبریز که "انصارحزب‌الله" و اوپاشی که اکنون تحت عنوان "لباس شخصی‌ها" معروف شده‌اند، بنام دانشجویان و بنام دفتر تحکیم وحدت دانشجویی در تهران دست به تخریب اماکن عمومی و آتش زدن کیوسک‌های تلفن و حمله به مغازه‌ها زدند.)

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: هندرسون به بهانه همین تخریب‌ها به مصدق درباره عدم امنیت عمومی شکایت کرد!

حزب توده (ایران) برای جلوگیری از بهانه‌جویی‌ها، از نیروهای خود خواست که دست به هیچ عملی که برهم زدن امنیت عمومی شود، نزنند و آنها را از خیابان‌ها فراخواند. دولت مصدق نیز به نیروهای انتظامی، که بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد در شهر مستقر شده بودند دستور عقب نشینی از خیابان‌ها را داد تا جلوی هرگونه درگیری خیابانی گرفته شود. (این در حالی بود که نیروهای تظاهرکننده و مخرب اساساً نه مردم بودند و نه توده‌ای‌ها، بلکه مامور بودند و وظیفه خودشان را انجام می‌دادند. یکی از نتایج حاصله از این وظیفه، خالی ماندن خیابان‌ها و استفاده کامل نیروهای کودتاجی از این موقعیت بود.)

بموجب گزارش نیویورک تایمز، همه این تدابیر برای فراهم ساختن صحنه جهت انجام عملیات کودتا بود. این عقب نشینی از

نیویورک تایمز در پایان مقاله خود می نویسد: این بخش از عملیات که آن را می توان نقطه اوج و حاصل ۱۲ سال توطئه پیاپی و مستمر دانست، خود نیاز به مقاله دیگری دارد.

در پایان نام گروهی از کودتاچیان و عوامل سیا و انگلیس را که اخیراً فاش شده نقل می کنیم:

برادران رشیدیان، امیر کیوانی و محمد جلالی نائینی، سرلشکر گیانشاه فرمانده نیروی هوایی، تیمور بختیار فرمانده لشکر غرب، سرهنگ فرزندگان رابط بین زاهدی و سیا، سرلشکر زاهدی، اردشیر زاهدی، سرهنگ زند کریمی فرمانده لشکر کوهی، سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی، سرهنگ پرورش مسئول کلوب ایران، سرلشکر نادر باتمانقلیچ، سرلشکر آریانا و عبدالحسین حجازی از دانشگاه نظامی، پرون از اتباع کشور سوئیس، ابوالقاسم امینی رابط دربار شاهنشاهی، سرتیپ آزموده فرمانده لشکر گوهی، سلیمان بهبودی مسئول برنامه‌های شاه، رحیم هراد منشی کل شاه، دکتر مظفریقائی، سرتیپ حمیدی معاون بخش صدور ویزای پلیس، سرلشکر بازنشسته شیبانی، آیت‌الله بهبهانی، نصرالله فلسفی واعظ، سرهنگ پرورش مسئول کلوب افسران، سرهنگ هادی آهی فرمانده گارد سلطنتی در رامسر، ستوان یکم‌ها نراقی، اسکندری، جعفری و روحانی، سرهنگ‌ها تمیزی، حسن اخوی و خسروپناه، منصور افشار و مجیدی از دستیاران کیوانی و جلیلی، سرلشکر قدس نخعی، محمود دیهیم از حزب فدائیان آذربایجان، سرلشکر قرنی که بعد از انقلاب ترور شد!

۱- سیدمهدی میراشرافی که با مظفریقائی و حزب زحمتکشان از پیش از کودتای ۲۸ مرداد ارتباط داشت، پیش از کودتا مدیر روزنامه "آتش" بود، که خط مشی آن شباهت زیادی به نشریات "شلمچه"، "کیهان" و "لغات‌الحسین" در جمهوری اسلامی داشت. او در سال‌های بعد از کودتا با سران حجتیه در ارتباط قرار گرفت. بعد از انقلاب به حکم حجت‌الاسلام "امید نجف آبادی" که از شاگردان و مقلدان آیت‌الله منتظری بود، دستگیر، محاکمه و به اعدام محکوم شد. حسن آیت با تمام توان کوشید تا جلوی اعدام میراشرافی را بگیرد، اما "امید نجف آبادی"، حتی بی‌اعتناء به توصیه‌های آیت‌الله بهشتی که خواهان تأخیر در اجرای حکم شده بود، میراشرافی را به جوخه اعدام سپرد و چون می‌دانست بزودی برکنار خواهد شد راهی تهران شد. او را در جریان برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری، با اتهام ارتباط با سید مهدی هاشمی دستگیر کردند و همان قدرت‌هایی که خواهان لغو حکم اعدام میراشرافی بودند، امیدنجف‌آبادی راه در اصل بدلیل سرپیچی از فرمان، اعدام کردند.

۲- تقی روحانی تا پیروزی انقلاب زنده بود، گرچه دیگر گوینده ثابت و فعال رادیو نبود. او، که از گویندگان مشهور و مسلط بود و در تمام سال‌های پس از کودتا بیانی‌های کودتاچیان، اخبار دربار شاهنشاهی و نطق‌های شاه را از رادیو می‌خواند، پس از انقلاب دستگیر شد و مدت‌ها نیز در بازداشت بود. شایع است که زبانش را بریدند و در بیابان‌های اطراف تهران رها کردند.

۳- حسین مکی سال گذشته در تهران درگذشت و در طول برقراری جمهوری اسلامی هیچکس کوچکترین مزاحمتی برای او نتوانست ایجاد کند!! حتی در ارتباط با این پول هم مقامات از او سؤال نکردند. روابط انگلوفیل‌ها در جمهوری اسلامی چتر حفاظ او بود!

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: از طریق برادران رشیدیان که از ماموران شناخته شده ایرانی اینتلجنس سرویس بودند، با پرداخت پول انشعاب‌ها بین روحانیون و مصدق ممکن شد. همچنین تا آذر ماه ۱۳۳۱ در نتیجه فعالیت‌های مشترک سیا و انگلیس‌ها، از طریق مکی (۳) و برادران رشیدیان که با روحانیون تماس گسترده داشتند ۱۰ هزار دلار در اختیار آیت‌الله کاشانی قرار گرفت. این کار از طریق تماس دو افسر عالی‌رتبه "سیا" با "احمد آرامش" که از اعضای گروه رشیدیان بود و ارتباطات گسترده‌ای با روحانیون داشت ممکن شد.

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: روز ۲۸ مرداد جمعیت زیادی بدستور آیت‌الله کاشانی از بازار تهران و در حمایت از دربار شاهنشاهی با شعارهای ضد مصدق و ضد توده‌ای به طرف مرکز شهر به حرکت در آمد. پیش از آن، در دیماه ۱۳۳۲ فراکسیونی در مجلس شورای ملی به رهبری آیت‌الله کاشانی طرح استیضاح مصدق را به مجلس برده بود. نزدیکی آیت‌الله کاشانی با کودتاگران آینده زمانی آشکار گردید که بعد از صدور دستور جلب سرلشکر زاهدی به جرم قتل افشارطوس، وی به مجلس پناه برد و آیت‌الله کاشانی بعنوان رئیس مجلس وقت به وی اجازه تحصن داد و او را در پناه مجلس گرفت!

نیویورک تایمز ادامه می‌دهد: نقشی که آیت‌الله کاشانی با توجه به وزن و اعتباری که در هیئارش روحانیت داشت توانست در به پیروزی رسیدن کودتا ایفاء کند، مسئله‌ایست که در آینده بیشتر روشن خواهد شد. در اینجا فقط به ذکر این رویداد می‌توان بسنده کرد که یک هفته بعد از پیروزی کودتا، شاه دست کاشانی را به نشانه امتنان از برگرداندن تاج و تختش بوسید.

انگیزه روحانیونی نظیر فلسفی و بهبهانی برای همکاری با دو سازمان جاسوسی امریکا و انگلیس پنهان نبود. آنها پول می‌گرفتند! اما اینکه امثال آیت‌الله کاشانی و دیگران چرا در چنین دامی افتاده بودند سؤال است که هنوز باید تا انتشار اسناد جدید بدنبال پاسخ آن بود. بی شک تعدادی از این روحانیون بدلیل منافع قشر و یا دلائل ایدئولوژیک به جبهه ضد دولت پیوسته بودند. در یکی از اسناد می‌خوانیم که "سیا" از طریق عوامل روحانی خود، تشویق به تشدید سنت‌گرایی در میان روحانیون می‌کند تا اختلافات با مصدق بالا بگیرد.

۷- کودتای کامل - تا تابستان ۱۳۳۲ صف‌بندی‌ها دیگر روشن و کامل شده بود. در یک سو مصدق و حزب توده (ایران) قرار داشتند و در سوی دیگر حسین مکی، مظفریقائی، آیت‌الله کاشانی، سرلشکر زاهدی و دربار شاهنشاهی. سرلشکر زاهدی پیشتر توسط نظامیان انگلیسی در سال ۱۳۲۰ بخاطر همکاری با آلمان‌ها و داشتن علایق ویژه به نازیسم و همچنین تدارک حمله به متفقین در ایران دستگیر شده بود، ولی بخاطر داشتن شبکه وسیع در ارتش و درمیان عشایر به سرعت مورد توجه قرار گرفت و مامور اجرای توطئه‌های داخلی علیه نیروهای ملی شد.

دولت امریکا سیاست حیل‌گرانه برخورد دوگانه را در پروژه آجاکس دنبال می‌کرد. از یک طرف تمام توطئه‌ها را علیه مردم ایران هدایت و رهبری می‌کرد و از طرف دیگر تا روزهای آخر، خود را بی‌طرف نشان می‌داد.

در هفته‌های پیش از کودتا ستادی بنام "ستادجنگ" در بخشی از سفارت امریکا برای هدایت کودتا تشکیل شد. از جمله کارهای این ستاد تهیه لیستی سیاه بنام "لیست دستگیری‌ها" از میان طرفداران جنبش ملی بود.

برگزاری کنگره "جبهه مشارکت ایران اسلامی"

سخنرانی محمد رضا خاتمی

محمد رضا خاتمی طی سخنانی در این کنگره، از جمله گفت: هدف مخالفان اصلاحات از حمله به مطبوعات، حمله به جنبش دانشجویی، حمله به احزاب و تشکل‌های سیاسی مایوس کردن مردم و پائین آوردن آرای مردم در انتخابات سال آینده ریاست جمهوری است.

زمانی که دوم خرداد رخ داد همه می‌دانستند که بدون نهادهای مدنی، پیمودن این راه اصلاحات بسیار دشوار است. عقل سلیم حکم می‌کند که با تجهیزات کامل وارد این برهه شویم. زمانی که جبهه مشارکت تشکیل شد، هنوز نمی‌دانستیم، خواهیم توانست جایگاه چندانی در جامعه کسب کنیم یا خیر! بویژه آنکه بعضی‌ها این تبلیغ را راه انداخته بودند که حزب نباید در کارهای سیاسی وارد شود، زیرا احزاب با نظام ولایی و دین سازگار نیست. ما تصور می‌کردیم که ده‌ها سال طول خواهد کشید تا احزاب بتوانند نقش خود را ایفاء کنند، اما نتایج شگفت انگیز بود.

ما امروز در شرایطی بسر می‌بریم که می‌خواهند نهادهای مدنی را سرکوب کنند و درهم بشکنند. هم ما می‌دانیم و هم آنها خود می‌دانند که بدون نهادهای مدنی هیچگونه اصلاحی صورت نخواهد گرفت. در این میان تور قانون پهن شده‌است. آنها در وهله اول مطبوعات و جنبش دانشجویی را هدف گرفتند و در وهله کنونی نیز اعضای اصلی تشکل‌های سیاسی را هدف گرفته‌اند. در حال حاضر بر اثر فشارهای وارده به سیستم اطلاع رسانی جبهه دوم خرداد، در این سیستم اختلال وارد آمده‌است. باید در راه ایجاد یک سیستم اطلاع رسانی جدید تلاش کرد. باید کوشید تورهای قانونی که در جهت مخالفت با اطلاع رسانی جبهه دوم خرداد بوجود آمده برچیده شود.

ما انتظار داریم هزینه‌های مشارکت سیاسی کاهش یابد و در این راه باید احزاب دیگر نیز تقویت شوند، آنچنان که حضور احزاب در کشور به حضوری همیشگی و دائمی تبدیل شود.

سخن جباریان

سعید جباریان که با صندلی چرخدار در این کنگره شرکت کرده و بدلیل عوارض ناشی از اصابت گلوله به دهان و گلویش با دشواری بسیار سخن می‌گفت، از دیگر سخنرانان کنگره بود. او که از دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی بدلیل ادامه درمان عوارض ناشی از ترور عذر خواسته بود، طی سخنانی گفت:

«هر حزب و جریان سیاسی که فاقد برنامه باشد در دست اندازها و فراز و نشیب‌های پریچ و خم قرار می‌گیرد. لذا پیش از هر چیز باید برنامه وحدت تشکیلاتی مشخص باشد تا به تبع آن سایر امور نیز انتظام پیدا کند. جبهه مشارکت در حال حاضر یک برنامه اصلاحات حی و حاضر دارد و آن مرامنامه این جبهه‌است. چه برنامه‌ای حقانی‌تر و قانونی‌تر از مرامنامه؟ این مرامنامه همان برنامه انتخاباتی آقای خاتمی است که از پستوانه ۲۰ میلیونی مردم برخوردار است. در انتخابات سال گذشته (مجلس ششم) نیز این برنامه دوباره از سوی مردم تأیید شد، چرا که برنامه جبهه مشارکت برای این انتخابات نیز همان مرامنامه‌اش بود و از این بابت هم یک بار دیگر رای گرفت. تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط رهبری نیز به معنای این است که رهبری هم بر انتخاب مردم و برنامه رئیس جمهوری صحنه گذاشته‌اند. بنابراین، برای ما برنامه اصلاحاتی قوی‌تر و مشروع‌تر و قانونی‌تر از مرامنامه جبهه مشارکت ایران

جبهه مشارکت ایران اسلامی در روزهای ۳۰ و ۳۱ تیرماه، نخستین کنگره خود را در تهران برگزار کرد. در این کنگره، پس از تصویب اصول سیاسی و برنامه‌ای این جبهه، دکتر محمدرضا خاتمی، بعنوان دبیرکل جبهه انتخاب شد. او پس از انتخاب به این سمت، پیرامون ترکیب نیروهای حاضر در جبهه مشارکت ایران اسلامی گفت: در اصل بنا بر این بود که حرکت ما یک حرکت حزبی باشد و نخستین ریزنی‌ها و اقدامات ما نیز برای ثبت امتیاز بنام حزب مشارکت ایران اسلامی بود، اما ترکیب نیروهائی که باتفاق یکدیگر این تشکل را بنیانگذاری کردیم به گونه‌ای متنوع بود و همچنان هست، که بهترین نام برای آن "جبهه" بود و به همین دلیل نیز جبهه مشارکت ایران اسلامی بنیان گذاشته شد. البته، تلاش ما همچنان در جهت یکدستی کامل نیروهای شرکت‌کننده در این جبهه، بر مبنای مصوبات همین کنگره و رفتن به سوی تشکل و حرکت حزبی است.

در دومین روز کنگره، اعضای اصلی شورای رهبری جبهه

مشارکت ایران اسلامی به شرح زیر انتخاب شدند:

۱- سعید جباریان (نایب رئیس شورای شهر تهران و مدیرمسئول روزنامه توقیف شده "صبح امروز") ۲- مصطفی تاجزاده (معاون سیاسی وزارت کشور و عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) ۳- محسن میردامادی (عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یکی از سه سخنگوی وقت دانشجویان پیرو خط امام) ۴- هادی خانیکی (صاحب‌نظر در امور اقتصادی) ۵- عباس عبدی (مسئول شورای سردبیری روزنامه توقیف شده "سلام") ۶- علی شکوری‌راد (عضو هیات رئیسه مجلس شورای اسلامی - دوره ششم) ۷- رجعی مزروعی (دبیر انجمن روزنامه نگاران و عضو شورای سردبیر روزنامه توقیف شده "سلام") ۸- مرتضی حاجی (وزیر تعاون در کابینه محمد خاتمی) ۹- مصطفی درایتی ۱۰- محمود حجتی ۱۱- محمد رضا عارف ۱۲- محمد رضا معینی‌پور ۱۳- محسن صفائی فراهانی ۱۴- حسن محمودزاده ۱۵- فاطمه حقیقت‌جو ۱۶- رحمان دادمان ۱۷- داوود سلیمانی ۱۸- بهار فیروزآبادی ۱۹- نجفقلی حبیبی ۲۰- عبدالله رمضان زاده ۲۱- محمد حسین شریف زادگان ۲۲- میثم سعیدی ۲۳- عباسعلی رحمانی ۲۴- ناصر خالقی ۲۵- حبیب‌الله‌بی طرف (یکی از سه سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام) ۲۶- حسین نصیری ۲۷- حسین کاشفی ۲۸- شمس‌الدین وهابی ۲۹- فخرالدین دانش ۳۰- محمد رضا خاتمی.

کنگره سپس اعضای علی‌البدل شورای رهبری را به این شرح

انتخاب کرد: ۱- جلال جلالی زاده، ۲- داوود کریمی، ۳- حیدرزتویه، ۴- سیدصفر حسینی ۵- محمد رضا تابش.

اعضای کمیته دآوری جبهه مشارکت که نقش مهمی در حفظ وحدت نظر میان گرایش‌های فکری در این جبهه و مناسبات حقوقی جبهه با قوای سه گانه کشور را بر مبنای اصول مصوبه کنگره خواهد داشت به شرح زیر انتخاب شدند: خانم محتشمی‌پور، باطنی، انصاری لاری، خدایاری و خلیلی اردکانی بعنوان اعضای اصلی و تاجرنیا و صفائی بعنوان اعضای علی‌البدل.

کنگره نهضت آزادی ایران!

نهضت آزادی ایران نیز در روزهای ۱۷ و ۱۸ تیر ماه گذشته کنگره خود را در تهران برگزار کرد. کنگره‌های نوبتی این نهضت از سال ۶۸ تاکنون تشکیل نشده بود، که دلیل اصلی آن دشواری‌ها و تنگناهای حکومتی در طول دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی ارزیابی شده‌است. کنگره نهضت آزادی با سخنان دکتر یدالله سبحانی، بعنوان عضو افتخاری شورای رهبری و از معدود باقی ماندگان پایه گذار این نهضت کار خود را آغاز کرد. این کنگره بنام شادروان مهندس مهدی بازرگان نامگذاری شد. اسناد و مصوبات این کنگره قرار است بصورت یکجا از سوی نهضت آزادی ایران در داخل کشور منتشر شود. (پیام راه‌توده به دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران به مناسبت برگزاری این کنگره را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید)

جبهه ملی در تدارک کنگره!

در تهران گفته می‌شود احزاب و تشکلهای وابسته به جبهه ملی ایران نیز در تدارک برگزاری کنگره‌ای در چارچوب جبهه ملی ایران در داخل کشور هستند و رایزنی‌هایی در این زمینه بین نیروهای این جبهه در داخل و خارج کشور در جریان است. آزادی رهبران حزب ملت ایران از زندان و چند رویداد دیگر که در صورت صلاحدید احزاب متشکل در جبهه ملی، خود آن را اعلام خواهند داشت، بر سرعت روند برپایی کنگره جبهه ملی شتاب بخشیده‌است. همچنین گفته می‌شود، برخی تشکلهای جدید نیز به این جبهه خواهند پیوست.

جناب آقای دکتر محمد رضا خاتمی

دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی

برگزاری نخستین کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی را به شما و از طریق شما به شورای رهبری، جناح‌ها و گرایش‌های نظری-سیاسی حاضر در آن جبهه تبریک گفته و موفقیت این جبهه را در راه دفاع از آرمان‌ها و خواست‌های جنبش عمومی مردم ایران خواستاریم. همانگونه که برخی از رهبران شناخته شده جبهه مشارکت ایران اسلامی تاکنون بارها و در ارزیابی‌های گوناگون اعلام داشته‌اند، جنبش کنونی مردم ایران در حقیقت جنبشی است در دفاع از آرمان‌های واقعی و اساسی انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷ و بدین مفهوم، جنبشی است در ادامه آن انقلاب برای تحقق سه شعار اساسی آن: آزادی، استقلال ملی و عدالت اجتماعی.

جبهه مشارکت ایران اسلامی، همانگونه که در اسناد و سخنرانی‌های رهبران این جبهه در کنکره اخیر نیز بر آن تاکید شد، درآستانه انتخابات مجلس ششم و در چارچوب اتحادی مرکب از طرفداران جنبش کنونی مردم ایران، اهداف دور و نزدیک خود را در این مرحله، دفاع از جنبش کنونی و دفاع از سه شعار اساسی انقلاب ۵۷ اعلام داشت. از آنجا که ارزیابی‌ها و اعلام وفاداری‌های جبهه مشارکت ایران اسلامی نسبت به این آرمان‌ها، در میان تشکلهایی که امکان

اسلامی وجود ندارد... مردم بدون آنکه انقلاب کنند برنامه‌ای را پذیرفتند و به ندای آقای خاتمی لبیک گفتند. خاتمی قبل از دوم خرداد یکی از آحاد مردم بود، لذا اصلاحات از پائین صورت گرفت. برنامه ایشان ۲۰ میلیون پژواک داشته است و این ذخیره‌ای است که رقیب ما از آن بی بهره‌است. از آنجا که رقیب ما حرف‌هایش بین مردم پژواک ندارد و می‌خواهد خود را با دوم خرداد قاطی کند، می‌گوید یک مرکز اصلاحات درست شود و دوم خردادی‌ها بیایند، ما هم بیاینیم و از نو برنامه اصلاحات درست کنیم. (در حقیقت) یک عده‌ای که تا به حال ضد اصلاحات عمل می‌کردند، حالا جلوی صفوف اصلاح طلبان افتاده‌اند برای این که فرایند اصلاحات را سد کنند نه این که این فرایند را هدایت کرده و تسریع بخشند.»

حجاریان با اشاره به انتخابات پیش روی ریاست جمهوری گفت:

«هر کس ادعای داشتن برنامه دارد بیاید برنامه‌هایش را بنویسد و به مردم ارائه بدهد. دوم خرداد هم برنامه‌هایش را به مردم معرفی خواهد کرد. قضاوت نهایی با مردم خواهد بود و این به ثواب و صلاح نزدیک‌تر است. ما نباید کار التقاطی کنیم، چرا که کار التقاطی ما را دچار گیجی و مردم را نیز دچار گیج‌سری می‌کند. ما تا آخر امسال (پیش از فرا رسیدن زمان برگزاری انتخابات) برنامه گذشته خود را با نگارش و قلم جدیدی به مردم عرضه خواهیم کرد. خواهیم دید که آیا مردم بر سر عهدی که با ما بسته‌اند، هستند؟ و الا باید قدرت را به رقبای خود واگذاریم.»

سخنرانی تاج زاده

در نخستین روز کنگره، «مصطفی تاج‌زاده»، معاون سیاسی وزارت کشور و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، طی سخنرانی با اشاره به سالروز حمله به کوی دانشگاه گفت:

«به راحتی می‌توان دید که عده‌ای از اینکه تئوریات طرفدار دولت به ناآرامی‌های امسال نپرداختند، عصبانی شده و خشم خود را نیز نشان داده‌اند؛ در حالی که همین عده سال گذشته اتهام می‌زدند که مطبوعات دوم خردادی تحریک‌کننده آشوب‌ها بودند. در هر حال یکی از نشانه‌های درست بودن استراتژی «آرامش فعال» عصبانیت باند‌های قدرت است. بزرگترین دست‌آورد اندیشه دوم خرداد تغییر ادبیات گفتمان در جامعه است و دلیل آن نیز رویکرد موافقان، اپوزیسیون و حتی نیروهای برانداز و مخالفان جدی نظام بدان است. جهت‌گیری این گفتمان، رعایت حقوق شهروندی، بالا بودن مشروعیت نظام و کم شدن فاصله دولت و مردم است.»

تاج زاده همچنین سیاست‌های تنش‌زدای دولت و موضوع گفتگوی تمدن‌ها را از جمله عوامل اصلی اقبال افکار عمومی جهان و رویکرد جدید دولت‌ها به نظام جمهوری اسلامی معرفی کرد و گفت که در چنین شرایطی اگر ما در سطح ملی و یا جبهه دوم خرداد ضربه بخوریم، این ضربه ناشی از تفرقه در صفوف درونی خودمان خواهد بود. «ما باید بجای فراق‌کنی، در زمینه نقد درونی خود بی‌رحم باشیم»

راه‌توده به مناسبت برگزاری کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی، پیامی برای دکتر محمد رضا خاتمی دبیرکل این جبهه ارسال داشت که بلافاصله نیز روی شبکه اینترنت قرار گرفت. این پیام را در صفحه ۱۵ می‌خوانید.

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل "نهضت آزادی ایران"

برگزاری یازدهمین کنگره نهضت آزادی ایران را به شما و از طریق شما به شورای رهبری، اعضا و هواداران نهضت آزادی ایران تبریک می گوئیم. امیدواریم این کنگره و اسنادی که در چارچوب اصول فراموش شده قانون اساسی در آن به تصویب رسید بتواند مخالفان آزادی ها و گسترش فضای سیاسی ایران در حاکمیت جمهوری اسلامی را بیش از پیش در تنگنای فشار جنبش کنونی مردم ایران برای کنار رفتن از سر راه جنبش آزادی خواهی، عدالت جوئی و استقلال طلبی مردم ایران قرار داده و فضای ضروری برای حضور قانونمند همه احزاب و سازمان های سیاسی طرفدار مبارزه سیاسی را در جامعه فراهم سازد.

بی شک، برگزاری کنگره نهضت آزادی ایران، پس از یازده سال (در روزهای ۱۷ و ۱۸ تیرماه گذشته)، نخستین کنگره جنبه مشارکت ایران اسلامی (در روزهای ۳۰ و ۳۱ تیرماه گذشته) و نخستین کنگره حزب کار اسلامی در آخرین ماه های سال گذشته در شهر "انزلی" هرکدام به نوعی و در ابعادی بسیار قابل توجه توانست به حاکمیت تک حزبی "جمعیت مومنه اسلامی" طی دهه دوم جمهوری اسلامی خاتمه بخشیده و بر گسترش فضای سیاسی جامعه تاثیر گذار شود.

ما امیدواریم دیگر احزاب و سازمان های سیاسی ایران نیز با درهم شکستن سدها و موانع حکومتی و با در نظر داشتن واقعیات موجود، حضور خود را در هر سطح ممکن در جامعه تثبیت کرده و در بطن جنبش عمومی مردم ایران برای دفاع از آرمان های واقعی انقلاب بهمن ۵۷ به امر بسیار مهم تثبیت آنچه جنبش بدست آورده و گام برداشتن به سوی آنچه باید بدست آورد حرکت کنند.

برگزاری کنگره نهضت آزادی ایران، بعنوان یکی از احزاب قدیمی ایران، همچنین پاسخی بودن ضروری به آنها که در سال های اخیر و در توصیف دلیل عدم حضور علنی احزاب قدیمی ایران در صحنه سیاسی کشور، انواع تعبیر و تفسیرها را در مطبوعات و دیگر رسانه ها ارائه می دادند بدون آنکه به یورش های نوپتی حکومت ها در یکصد سال اخیر، از جمله در جمهوری اسلامی - به تشکل ها و احزاب و جلوگیری از فرصت فعالیت علنی به احزاب غیر حکومتی اشاره کنند و از آن بعنوان بزرگترین مانع بر سر راه فعالیت های حزبی و متشکل شدن مردم در آنها یاد کنند! در همین تعبیر و تفسیرها، هرگز گفته نشده و نمی شود که تاریخ احزاب در ایران، با یادمانده های تلخ و خونین ناشی از ترورهای حکومتی، یورش گروه های فشار حکومتی، بستن مطبوعات، یورش به مراکز و ساختمان های احزاب، یورش به سخنرانی ها و جلسات احزاب، محاکمات نظامی، محاکمه در پشت درهای بسته، دستگیری رهبران و اعضای احزاب و محاکمه و زندان و اعدام و قتل عام آنها همراه است و در این تاریخ سهم خونین حزب توده.

ما از تشکیل احزاب نوین در ایران استقبال می کنیم و حتی مشوق آن نیز هستیم، اما با صراحت باید گفت، آنها که زیر فشار افکار عمومی حضور احزاب نوین را در جامعه پذیرفته اند، وقتی برای جلوگیری از بازگشت به صحنه احزاب قدیمی می کوشند شناسنامه فعالیت حزبی در ایران را با نام احزاب تازه تاسیس پر کنند و به ثبت برسانند، در واقع می خواهند شانه از زیر بار سنگین پاسخگوئی به این گذشته خالی کنند و به همین دلیل نیز از مردم می خواهند تا گذشته را فراموش کنند!

بدین ترتیب است که برگزاری کنگره یازدهم نهضت آزادی ایران اهمیتی نه تنها در چارچوب فعالیت های آن نهضت، بلکه در چارچوب گشایش فضای سیاسی ایران به روی همه احزاب قدیمی و شناخته شده در جامعه ایران دارد. امیدواریم این کنگره، همچنین توانسته باشد اصولی پایه ای را برای حضور در یک جبهه گسترده و وسیع بدون مرزبندی های ایدئولوژیک - مرکب از همه احزاب طرفدار آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ و جنبش کنونی مردم ایران، که در واقع جنبشی است در دفاع از همان آرمان های تنوین و در دستور فعالیت رهبری نهضت آزادی ایران قرار داده باشد.

با آرزوی موفقیت - راه توده - دوم مردادماه ۱۳۷۹

حضور در صحنه رقابت انتخاباتی را یافتند، از سوی توده مردم صادقانه تر و واقع بینانه تر ارزیابی شد، اکثریت قریب به اتفاق داوطلبینی که نامشان در لیست انتخاباتی این جبهه قرارداشت با رای آگاهانه مردم به مجلس ششم راه یافتند.

بنا بر همین دلائل و انگیزه ها، "راه توده" نیز در اطلاعیه ای که به مناسبت این انتخابات به تاریخ ۲۳ تیرماه منتشر ساخت، با ذکر دلائل و مستندات که از متن برنامه و سخنان رهبران این جبهه در باره ضرورت تحولات اقتصادی به سود عدالت اجتماعی و دفاع از آزادی ها و استقلال ملی بر گرفته شده بود، بنام "حزب توده ایران" از همگان خواست، برای جلوگیری از تفرقه آراء مردم، ضرورت پیروزی طرفداران جنبش در مرحله اول انتخابات و با در نظر داشتن تعهدی که رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی نسبت به وفاداری به خواست های اساسی جنبش کنونی مردم اعلام داشته اند، به لیست واحد جبهه مشارکت ایران اسلامی رای بدهند.

امیدواریم برگزاری نخستین کنگره جنبه مشارکت ایران اسلامی گام بلندی باشد نه تنها در جهت انسجام تشکیلاتی این جبهه، بلکه زمینه ساز گامی فراتر برای در هم شکستن مرزبندی های غیر ملی و تفرقه انگیز "خودی" و "غیرخودی" و دست یابی به یکی از اهداف اعلام شده جبهه، یعنی "ایران برای همه ایرانیان"، که با استقبال عمومی روبرو شده است.

رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی بخوبی آگاهی دارند که این نوع مرز بندی ها، در سال های پس از انقلاب بهمن ۵۷ چگونه موجب مسدود شدن راه های همکاری و اتحاد همه نیروهای طرفدار آرمان های انقلاب - صرف نظر از تعلق های سازمانی - ایدئولوژیک آنها - در یک جبهه واحد شد و از این طریق چه ضربات سنگین و جبران ناپذیری به انقلاب عظیم و مردمی سال ۵۷ وارد آمد. این ضربات زمینه را برای تسلط نیروهائی بر حاکمیت جمهوری اسلامی هموار ساخت، که امروز از آنها بعنوان "مافیای اقتصادی - سیاسی" یاد می شود و یکی از عرصه های بسیار جدی پیکار کنونی بیرون کشیدن ارکان اقتصادی - سیاسی حاکمیت از چنگال همین مافیاست. مافیائی که متکی به ارتجاع مذهبی است و دلالی، غارتگری و تجارت غیر ملی و خارج از نظارت مردم و دولت را به سیستم سیاسی - اقتصادی حاکم تبدیل کرده است و همچنان در کمین فرصت برای قبول تعهد دوباره در برابر صندوق بین المللی پول، بردن مردم ایران زیر بار بدهی های بازهم بیشتر به کشورهای امپریالیستی، نابودی صنایع و تولیدات داخلی و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و ایستگاهی تجاری برای کشورهای بزرگ امپریالیستی و سازمان تجارت جهانی است.

امروز نیز، برای پیکار در راه دشواری که در پیش پای جنبش مردم و همه طرفداران واقعی آن قرار دارد، یکبار دیگر ضرورت تاخیر ناپذیر حرکت در جهت تشکیل گسترده ترین جبهه ها برای حضور قدرتمند در جنبش عمومی مردم ایران را در دستور روز همه آرمان خواهان و طرفداران آماج های اساسی انقلاب بهمن ۵۷ قرار داده است و ما امیدواریم گام های عملی از هر سو، در این جهت برداشته شود.

با آرزوی موفقیت
راه توده - سوم مرداد ماه ۱۳۷۹

آن گلوله‌ای که از شقیقه آیت‌الله مطهری عبور کرد و دهان حجاریان را دوخت،
از درون چاه "جمکران" در حاشیه دریاچه نمک قم بیرون آمد!

حسینیه‌های تیمی

بازوی ترور "موتلفه اسلامی"!

* در فاصله انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، رهبران موتلفه اسلامی، "ترور" و سابقه هیات‌های موتلفه اسلامی در ترور حسنعلی منصور و ترور احمدکسروی توسط فدائیان اسلام را بعنوان مظهر و نشانه انقلابی بودن تبلیغ کرده و می‌کوشیدند افکار عمومی را آماده قتل‌عامی کنند که پس از پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری و در تدارک برچیدن بساط جمهوریت و اعلام حکومت اسلامی می‌خواستند به اجرا بگذارند!

گلوله‌ای که از پیشانی آیت‌الله مطهری عبور کرد و دهان حجاریان را دوخت، از درون چاه "جمکران" بیرون آمد.

سرویس مجانی زیارت جمکران

از اواسط سال ۵۷ که همه جا شایع شد عکس آیت الله خمینی در ماه افتاده‌است و مقام مذهبی وی تا مرتبه "امامت" ارتقاء یافت، خیمه و خرگاہی در فاصله چند متری چاه‌های جمکران برپا شد و حضور امام دوازدهم در این محل بسرعت تبلیغ شد تا آیت الله خمینی یگانه "امام" حاضر نباشد. از اوایل سال ۵۸ هیات‌هایی که معلوم نبود سرشان به کجا بند است، شب‌های چهارشنبه از ده‌ها نقطه در چهار جهت تهران مردم را مجانی یا اتوبوس‌های دربسته به جمکران می‌بردند تا دو چاه خشک و بی‌آب آن را زیارت کنند.

جنگ که شروع شد، ساختمان مسجد جمکران هم شروع شد، چنان مفصل و با شکوه که هنوز هم ادامه دارد. همه آنها که برای دعای توسل به جمکران برده می‌شدند، آرزو و نیاز خود را روی کاغذ نوشته و همراه پول و انگشتر و النگو به داخل این دو چاه می‌انداختند: پیروزی در جنگ و فتح کربلا، بازگشت علی‌اکبرها از جبهه‌ها، باقی‌ماندن تن سالم برای نان آوران خانه‌ها...

آنها که با صداهای سوزناک دعای توسل را برای به جمکران آمدگان می‌خواندند، خواب‌های بزرگ در سر داشتند: حکومت! اما آنها که دعای توسل می‌خواندند هر آرزویی داشتند، مگر غلبه ارتجاع مذهبی بر انقلاب و حاکمیت!

دهان دو چاه جمکران تا چند سالی پس از انقلاب هم باز بود، اما حالا دیگر آن را بسته‌اند. آنچه را انجمن حجتیه می‌خواست از آن بیرون بکشد، بیرون کشید. تنها گوشه‌ای از دهان بسته چاه را شب‌های

در طول ۲۰ سال گذشته، کاروانسرای قم به یمن وجود این دو چاه خشک و بی‌آب رونقی دوباره گرفته و "حسن آباد"، بر خلاف بسیاری از روستاهای ایران که ساکنینش به حاشیه شهرها گریخته و آبادی از آن‌ها رخت بر بسته، از صدقه سر همین دو چاه خشک و بی‌آب، نه از سکنه خالی شده و نه کسب و کار در آن از رونق افتاده‌است!

هیچکس نمی‌داند و به خاطر هم نمی‌آورد که اجداد شیر پاک خورده چه کسی و در چه سالی امام دوازدهم شیعیان را در حوالی این دو چاه دید. تا پیش از انقلاب ۵۷ هم جز ارباب انجمن حجتیه، کوره راهی را که تا بالای سر این دو چاه ادامه داشت و حالا به جاده‌ای تمام و کمال تبدیل شده مثل کف دست بلد نبود، اما اکنون، "جمکران" در جمهوری اسلامی، بعنوان میعادگاه امام زمان مشهورتر از آنست که نیاز به معرفی آن باشد.

دو روایت و شایعه درباره این دو چاه و محل "جمکران" وجود دارد، یکی آنکه امام دوازدهم بر فراز این دو چاه دیده شده و دوم آنکه امام زمان هنگام بیرون آمدن از درون یکی از این دو چاه و رفتن به درون دیگری دیده شده‌است.

این شایعات و روایات، پیش از آنکه اعتباری دینی و مذهبی در جمهوری اسلامی داشته باشند، اعتباری سیاسی، در حد بزرگترین شبیه‌بازی‌ها در جبهه‌های جنگ با عراق و ترورهای دارند، که کمر انقلاب ۵۷ را شکستند!

از درون چاه جمکران ارتجاع، ترور و خیانت به انقلاب بیرون آمد و آن کسانی که در پشت صحنه، بیرون آمدن این غول را از درون چاه جمکران سازمان دادند، همان‌ها هستند که امروز فتوای قتل و ترور و مقابله با مردم را صادر می‌کنند. قرائت آنها از اسلام، همان قرائتی است که از درون این دو چاه بیرون آمده‌است. آنها هر قرائت دیگری از دین و اسلام را کفر می‌دانند زیرا از این دو چاه بیرون نیامده‌است!

طول جنگ کوچکترین نقشی در جبهه‌ها نداشتند و در شهرها با احتکار و گرانی و با خریدهای نظامی به قدرت‌های بزرگ اقتصادی در جمهوری اسلامی تبدیل شده بودند. ول‌وله‌ای که در سنگرها و جبهه‌های جنگ آغاز شده بود، بسرعت در شهرها و در پادگان‌ها وسعت گرفت: ما کشته دادیم، آن‌ها ثروت و قدرت را بدست آوردند!

آن دسته از پایه‌گذاران سپاه پاسداران و بسیج این سپاه، که تنها دو سه سال زودتر از پایان جنگ عمق فاجعه را حدس زده و از تسلط سرمایه‌داری تجاری بر حاکمیت و تصفیه‌های اجتناب‌ناپذیر کادری‌های اولیه حکومتی پس از درگذشت آیت الله خمینی بیمناک بودند، زودتر از بقیه لباس نظامی را کنده و جمع کردن نیروهای همفکر و متشکل شدن را برای فاجعه‌ای که در راه بود، آغاز کرده بودند. امثال "اکبر گنجی"، "عمادالدین باقی"، "محسن سازگارا"، "جلالی‌پور"، "هاشم آغاچری"، "علیرضا علوی‌تبار" و ده‌ها نظیر آنها حاصل این دوره‌اند، که هر کدام به تنوع به فکر چاره افتاده و از جبهه‌های جنگ به تهران و قم بازگشتند تا چاره‌ای برای فردای پایان جنگ و درگذشت آیت‌الله خمینی بیابند!

قتل‌عام زندانیان سیاسی و بویژه قتل‌عام رهبران و کادری‌های حزب توده ایران در زندان‌های جمهوری اسلامی حدس و گمان‌ها را برای این طیف از نیروهای مذهبی به یقین تبدیل کرد: حلقه محاصره تنگ‌تر شده و بزودی توبت ما خواهد رسید!

این نگرانی، زمینه‌های واقعی داشت، چرا که بخش فربه شده سرمایه‌داری بزرگ تجاری نه تنها با کشتار توده‌ای‌ها، چپ و آرمان‌خواهان مذهبی را از یک پشتیبان بسیار مهم محروم کرد، بلکه با استفاده از یورش ضد انقلابی به حزب توده ایران که در زمان دولت میرحسین موسوی و حاکمیت بخش قابل توجهی از همین چپ صورت گرفت، این یورش را به نوعی تبلیغ کرد که گوئی در قتل‌عام زندانیان نقش نداشته‌است. امری که واقعیات مربوط به آن، با اعلام مواضع صریح آیت‌الله منتظری در مخالفت با این کشتار بسرعت برملا شد. این افشاگری چنان ضربه‌ای به این استراتژی بود که بزرگترین توطئه‌ها را برای برکناری وی از صحنه مذهبی و سیاسی به همراه آورد. این استراتژی بر مبنای شکاف و بی‌اعتمادی میان دو چپ مذهبی و غیر مذهبی قرار گرفته بود؛ چنانکه تا همین سال‌های اخیر نیز بخش وسیعی از چپ غیر مذهبی ایران متأثر از همین تبلیغات و ضربه هولناک قتل‌عام زندانیان سیاسی، حاضر به حمایت از چپ مذهبی در حاکمیت و حاشیه حکومتی در جمهوری اسلامی نبود. تحریم انتخابات مجلس پنجم و تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم از دل همین بی‌اعتمادی و بی‌باوری نسبت به چپ مذهبی بیرون آمد. امری که هنوز هم تأثیر بسیار جدی و مخرب خود را در جلوگیری از ورود همه جانبه چپ غیر مذهبی (بویژه در مهاجرت) به قلب جنبش مردم و آغاز سیاست "اتحاد" با طیف طرفداران مذهبی جنبش را دارد.

هزاران هزار معلول جنگی، که عمدتاً قربانیانی از میان نیروهای بسیج بودند، در کنار ده‌ها و ده‌ها هزار خانواده بی‌سرپرست کشته شدگان جنگ، که خیل عظیمی از نیازمندان همه نوع کمک پزشکی و معیشتی را تشکیل می‌دادند به شهرها و روستاها بازگشتند. جانبازان و معلولان، بی‌سرپرست ماندگان و بعدها "آزادگان"، که همان اسرای جنگی باشند، در دل شهرها و در کنار کسانی ساکن شدند، که از قبل جنگ به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته و قدرت را قبضه کرده بودند. در جمکران، واحدهای بسیج محلات و در شب‌های قدر در سنگرها و جبهه‌های جنگ چیزهایی زیر گوش آنها خوانده بودند، که حالا در شهرها و در پشت جبهه‌های جنگ با خلاف آن روبرو می‌شدند. تضاد

چهارشنبه باز می‌کنند تا زائرانی که همچنان به جمکران برده می‌شوند، به امید دست یافتن آرزوهای بر باد رفته، اگر انگشتی در انگشت و انگوئی بر مچ دستشان باقی مانده آن را بیرون آورده و به درون چاه بینانند. چاهی که مانند جیب غارتگران هرگز پر نمی‌شود!

*** اسدالله لاجوردی، خود را آماده اجرای طوح قتل‌عام نواندیشان و آرمان‌گرایان چپ مذهبی کرده بود، که با پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری نتوانست به این آرزوی خود دست پیدا کند و آن را بعنوان وصیت‌نامه خود نوشت و منتشر کرد!**

جمکران در سال‌های اول پیروزی انقلاب یگانه بود، اما جمکران‌های دیگر، یکی بعد از دیگری، ابتدا در جبهه‌های جنگ و سپس در شهرها، در عمق زمین حفر نشدند، بلکه بر روی زمین روئیدند. صدها و هزاران داستان و قصه خام و خوابگونه از قربانیان ادامه جنگ با عراق، که در همه آنها امام زمان به نوعی در جبهه‌های جنگ با عراق ظاهر شده، در سنگرهای خفتگان ابدی جنگ بر جای ماند. خمیرمایه بسیاری از این داستان‌ها و وصیت‌نامه، ظهور ناگهانی امام دوازدهم در لباس سبز و سوار بر اسب سفید در دل شب‌های تفرزده جبهه‌های جنگ در جنوب و جنوب غربی کشور است. اگر متن این وصیت‌نامه‌ها و قصه‌های خوابگونه با آنچه که در طول جنگ و بعد از جنگ در سراسر ایران روی داد، برابر قرار داده شود، آنوقت دانسته می‌شود که حجتیه در جبهه‌های جنگ چه غولی را پرورش داد تا پس از جنگ در شهرها به یاری‌اش آمده و با ترور و آدم ربائی و قتل‌عام آرمان‌خواهان مذهبی و غیر مذهبی انقلاب، جاده قبضه حکومت را برایش فرش کند.

پس از جنگ

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و بازگشت انبوه گردان‌ها، لشکرها و واحدهای پراکنده بسیج و سپاه و ارتش از جبهه‌های جنگ به استان‌های کشور و بویژه به تهران، فصل جدیدی از مشکلات پس از جنگ آغاز شد. در ماه‌های پیش از پایان جنگ، بنا بر اعترافات فرماندهان نظامی، نه تنها بحران اقتصادی اجازه تامین نیازمندی‌های جبهه‌ها را نمی‌داد، بلکه روحیه واحدهای نظامی بسرعت سقوط کرده بود. هزاران فرمانده و ده‌ها هزار بسیجی و سپاهی و نظامی که برای مرخصی به تهران و شهرستان‌ها می‌رفتند و به جبهه بازمی‌گشتند حامل اخباری از نارضایتی وسیع مردم از ادامه جنگ، گرانی، احتکار و به مال و مکت دست یافتن بخشی از حاکمیت و بویژه تجار بزرگ و بازاری‌هایی بودند که در حاشیه حکومت، اما در کمین قبضه حاکمیت بودند.

آنها که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به زادگاه‌های خود بازگشتند، بتدریج با واقعیاتی روبرو شدند. واقعیاتی که همگی حکایت از بر باد رفتن آمال و آرزوها داشت. نه تنها در جنگ برای فتح کربلا به پیروزی دست نیافته بودند، بلکه در زادگاه‌های خود نیز با فاتحین جدید سنگرهای حکومتی روبرو می‌شدند. فاتحینی که از انقلاب دم می‌زدند، اما خود مجسمه تمام و کمال ضد انقلاب بودند: سرمایه‌داری بزرگ تجاری و نوکیسه‌هایی که میلیاردها دلار قرض خارجی را به جیب زده و می‌زدند و پایه‌های حکومتی خویش را بسا نقدینگی افسانه‌ای "بتون آرمه" می‌کردند. همان‌ها که در

تامین شد! بخشی از سرمایه این شرکت را نیز دولت هاشمی تقبل کرد، اما بخش اساسی سرمایه را رهبر جمعیت موفتلفه اسلامی با استفاده از "حساب ۱۰۰ امام" و "کمیته‌های امداد" پرداخت و بدین ترتیب تسلط موفتلفه اسلامی بر جمعی از فرماندهان سپاه و بسیج ممکن شد.

این، هنوز پایان تدابیری که برای کنترل بسیج و سپاه و تلاش برای تبدیل آن از نیروی مدافع خاک میهن در مرزها به نیروی مدافع حاکمیت غارتگران، سرمایه‌داری بزرگ تجاری، زمینداران بزرگ و ارتجاع مذهبی در شهرها نبود.

امواج تصفیه پادگان‌های بسیج و سپاه را پشت سر گذاشت. مدعیان دفاع از میهن و انقلاب باید جای خود را به نیروهای جدیدی می‌دادند که بجای ادعای دفاع از میهن و ایستادن در مقابل مسیری که جمهوری اسلامی پس از درگذشت آیت‌الله خمینی طی می‌کرد، فرمانبر فرماندهان و حامیان این فرماندهان در حاکمیت باشند.

تشکیل گردان‌های جدید بسیج و نیروهای ویژه مقابله با شورش هنوز در دستور روز بود که گران شدن بلیت اتوبوس و مینی‌بوس بهانه مناسبی شد برای یک قیام بزرگ در یکی از پر جمعیت‌ترین شهرک‌های حاشیه تهران، که اتفاقاً بسیاری از افراد اولیه بسیج و سپاه و تعدادی از فرماندهان گردان‌های بسیج و سپاه از آن برخاسته بودند:

اسلام شهر!

از همان نخستین ساعات این شورش، بسرعت در همه جا خبر نافرمانی نیروهای اعزامی سپاه پاسداران برای آتش گشودن به روی مردم پیچید. برای آنها که بر گرده انقلاب سوار شده بودند، این یک زنگ خطر بسیار جدی بود. این زنگ خطر وقتی به صدای بلند ناقوس کلیسای "نوتردام" پاریس تبدیل شد که با اعزام واحدهای فوق‌العاده ضد شورش به محل، میان این نیرو و نیروهای سپاه که ابتدا به محل اعزام شده بودند، بر سر آتش گشودن به روی مردم و مخالفت با آن درگیری مسلحانه روی داد.

بسیج جدید

تعطل در تشکیل بسیج جدید، جای خود را به عزمی راسخ داد. از سوی دیگر، این شورش نشان داد که دوران سرگیجه جنبش انقلابی در کشور پایان یافته و آن خطری که در زندان‌ها و با قتل‌عام زندانیان سیاسی به پیش‌باز حل آن رفته‌بودند حالا خارج از زندان‌ها قد علم کرده‌است. آن قتل‌عام، از جمله برای آن انجام شد که در صورت وقوع یک بحران انقلابی در کشور، جنبش مردم رهبر و هدایت‌کننده نداشته باشد، اما حالا در حالیکه این خطر با اوج‌گیری نارضایتی مردم در حال شکل‌گیری بود، آنها که امکان رهبری جنبش را داشتند در خارج از زندان بودند. از آن مهم‌تر اینکه در بدنه حاکمیت بودند: **آرمان گرایان مذهبی!**

وصیت‌نامه لاجوردی

وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی، که بلافاصله پس از کشته شدن او در سطحی وسیع انتشار یافت، نشان داد که تا چه حد مسئله بی‌سر کردن جنبش از آرمان‌گرایان انقلابی برای به حاکمیت دست یافتگان بعد از پایان جنگ مهم بوده‌است. او در این وصیت‌نامه بدون نام بردن مستقیم از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خواهان قتل‌عام همه مذهب‌یون چپ و آرمان‌گرا شده و آنها را بدتر از "منافقین" و یا مجاهدین خلق معرفی کرده بود. امری که اکنون انصار حزب الله با صراحت می‌گوید

آرمان‌گریزی از آن نوع که در "جمکران" آغاز شده بود، با زندگی مدعیان جدید حکومت و انقلاب روز به روز آن تشدید کرد. چند شورش در شهرک‌های معلولین و شهرک‌های حاشیه‌ای تهران، قزوین، اراک، ساوه، مشهد، همدان، ملایر، که در تمام آنها بازگشتگان از جنگ و یا خانواده‌هایی که به نوعی با جنگ و جبهه ارتباط داشتند دخیل بودند و شرکت داشتند، عمق بحران رو به تشدید و خطر را نشان داد.

واحدهای ضد شورش

گردان‌های مختلف ضد شورش، ضد خرابکار، مقابله با بحران و ... متاثر از همین شورش‌ها و با دستچین کردن افراد آنها از میان نیروهای سپاه و بسیج تشکیل و مانورهای مختلف آنها شروع شد، که جزئیات بسیاری از آنها را "محسن رضائی"، فرمانده پیشین سپاه پاسداران و دبیرکونی مجمع تشخیص مصلحت نظام، نوبت به نوبت برای مطبوعات و تلویزیون جمهوری اسلامی تشریح و در واقع "توجیه" کرد.

این واحدها باید برای مقابله با آن بحرانی آماده می‌شدند که این بار نه فقط در پشت جبهه‌ها و سنگرهای جنگ، بلکه در شهرها شکل می‌گرفت. شورش‌های نوبتی به بحث‌های جاری درباره دوران جنگ و قبضه شدن حاکمیت در دست غارتگران به درون پادگان‌ها و محافل نظامی در واحدهای بسیج و سپاه رو به اوج گذاشت.

شریک تجاری

پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و تشکیل دولت "تعدیل اقتصادی" هاشمی رفسنجانی و با ورود میلیاردها دلار قرض خارجی به کشور، که بدون اطلاع مردم از صندوق بین‌الملل و کشورهای بزرگ سرمایه‌داری گرفته شد، چاره‌جویی برای کنترل سپاه و بسیجی که خود را مدافع خاک میهن و دفاع از آن در برابر تجاوز ارتش عراق می‌دانست، شروع شد. آنها خود را نجات‌دهنده میهن و جمهوری اسلامی می‌دانستند و حالا در شهرها به مدعیان حاکمیت نیز تبدیل شده بودند. یگانه راه حلی که برای این مشکل یافت شد، شریک ساختن تعدادی از فرماندهان عالی‌رتبه سپاه و بسیج در سفره گسترده تجارتی بود که با قرض‌های خارجی رنگارنگ شده بود.

*** قتل‌های سیاسی - حکومتی سال‌های اخیر و به زندان افکندن روحانیون و مذهب‌یون آرمان‌خواه و طرفدار جمهوریت، در حقیقت گام‌هایی است در جهت تحقق وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی و آرزوی رهبران موفتلفه اسلامی و حجتیه، برای بستن دفتر انقلاب ۵۷، ختم جمهوریت و اعلام حکومت اسلامی، که تاکنون بر اثر مقاومت جنبش مردم و آگاهی عمومی از این نوع توطئه‌ها تحقق ضربه‌ای، قاطع و کامل آن ممکن نشده‌است!**

به فرمان و موافقت فرمانده کل قوا، "رهبر"، شرکت "پیشگامان سازندگی" تأسیس شد و از حساب رهبری نیز بخشی از سرمایه اولیه آن

گرفته‌اند. در این جمع شاید هنوز برای برخی‌ها آیت‌الله راستی کاشانی زیاد شناخته شده نباشد. او نماینده آیت‌الله خمینی در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود و از رهبران حجتیه در دوران پیش و پس از انقلاب است، که اکنون در حوزه علمیه قم از چهره‌های موثر در رهبری جامعه مدرسین حوزه علمیه به حساب می‌آید. نقش او در انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی که منجر به برپایی مافیائی تشکیلات نظامی-سیاسی موفقه اسلامی شد و برای یک دهه این جمعیت را به تنها حزب سراسری کشور تبدیل کرد، فراموش نشدنی است.

سرطان پیش رفته!

این سرطان و امواج تصفیه تا درون وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی نیز رسوخ کرد. امثال سعید امامی، احمد خوش‌کوش، معروف به "احمد خوش گوشت" از اوباش جنوب تهران در دوران پیش از انقلاب و دهه نمونه آن در این وزارتخانه جایگزین امثال سعید حجاریان، علی ربیعی و حتی پورنجاتی از یاران وفادار حجت‌الاسلام ریشه‌ری شدند و بزرگترین فجایع و جنایات را مرتکب شدند. آینده بیش از امروز نشان خواهد داد که آنها چگونه دستشان را در دست بزرگترین دشمنان استقلال ایران در خارج از مرزهای کشور گذاشتند، همانگونه که بزرگترین جنایات را در خارج از کشور مرتکب شدند.

رادیو تلویزیون با هدایت و رهنمودهای مصطفی میرسلیم به تسخیر جمعی از فرماندهان سپاه که دستشان در جیب سرمایه‌داری تجاری بزرگ ایران بود، درآمد. آنها در لباس‌های غیر نظامی به این دستگاه ارتباط جمعی منتقل شدند. از میان روزنامه‌ها نیز توانستند روزنامه کیهان را از دست محمدخاتمی در آورده و در اختیار یکی دیگر از فرماندهان بدنام کمیته‌های سابق بنام حسین شریعتمداری بگذارند، که خود شکنجه‌گر زندان‌ها در دهه ۶۰ بود. کودتای نیمه نظامی، نیمه سیاسی حجتیه و موفقه اسلامی ادامه یافت.

وزارت ارشاد اسلامی را مصطفی میرسلیم، عضو رهبری موفقه اسلامی و از شاگردان سابق علی خامنه‌ای در دوران اقامت وی در مشهد و نخستین رئیس شهرداری غیر نظامی در ابتدای پیروزی انقلاب به یک پادگان نظامی-امنیتی تبدیل شد. شرح این پادگان را هوشنگ گلشیری چند بار در وصف مراجعاتش به وزارت ارشاد اسلامی برای گرفتن مجوز انتشار داستان‌هایش داده‌است. شرحی که در سینه تاریخ حفظ خواهد ماند. در این دوران، وزارت ارشاد اسلامی مصداق عینی داستان "قصر" اثر "کافکا" بود! این وزارتخانه به میدان دیگری برای یک تازی برخی از فرماندهان سپاه شد که دهانشان را بازار شیرین کرده بود تا در خدمت حاکمیت مافیای بازار-ارتجاع عمل کنند. سردار "ضرغامی" از جمله این فرماندهان در وزارت ارشاد اسلامی در دوران وزارت مصطفی میرسلیم است.

تلویزیون، رادیو، بسیج جدید، کیهان، نیروهای ویژه پاسدار ولایت، هنگ‌ها و تیپ‌های ضد شورش، انصار حزب‌الله، سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت اطلاعات و امنیت تصفیه شده از عناصری نظیر حجاریان و علی‌ربیعی، حوزه علمیه قم که به اداره‌ای حکومتی تبدیل شده و دست آیت‌الله منتظری از آن کوتاه شده بود، ستاد نماز جمعه سراسر کشور، جامعه وعاظ، سازمان عریض و طویل و پول‌ساز امام‌زاده‌ها و مقابر متبرکه، شورای نگهبان و تشکل علنی شده "موفقه اسلامی" همگی چرخ

و روحانیونی نظیر حجت‌الاسلام حسینیان و آیت‌الله‌هایی نظیر خزعلی بر آن صحنه می‌گذارند و در پی فرصتی جهت اجرای آن هستند!

سرکوب قیام‌ها و یورش به طیف گسترده آرمان‌گرایان مذهبی، با استفاده از بسیج قدیمی و سپاه پاسدارانی که آرمان‌گرایان مذهبی جزو بنیانگذاران آن بودند و با صدها ریسمان هنوز بدان وصل بودند، ممکن نبود. بدین ترتیب، تشکیل بسیج جدید در مساجد که بازار، سرمایه‌داری بزرگ تجاری و سازمان تبلیغات اسلامی بر آن تسلط داشتند، شروع شد و مسجد سجاد به یکی از کانون‌های اصلی آن تبدیل شد. همان مسجدی که بعنوان پایگاه بسیج، در عملیات کودتائی نیروهای حمله‌کننده به خوابگاه دانشجویان از آنجا اعزام و برای جنایاتی که آفریدند، هدایت شدند.

نیروی عمده این واحدهای تازه تاسیس که باید با سه مثلث مردم، بسیج قدیمی و واحدهای نافرمان سپاه پاسداران مقابله می‌کردند، عمدتاً از اوباش محلات، مثنی جنایتکار حرفه‌ای، باج‌گیرها، شکنجه‌گران زندان‌ها، جنازه جمع‌کن‌های میادین جنگ، نوجوانان بیرون آمده از ندامتگاه‌های زندان‌ها و جوانان و نوجوانان بی‌سرپرست تشکیل شد. از درون این واحدها انواع تیم‌های سرقت، تجاوز به نوجوانان محلات، توزیع مواد مخدر و ... بیرون آمد!

آن چشم‌های بی‌ترحم و دست‌های جنایتکار که قتل‌های سیاسی-حکومتی و حمله به کوی دانشگاه را دید و مرتکب شد، حکایت کاملی بود از هویت و ماهیت این بسیج جدید.

انصار حزب‌الله

در کنار بسیج جدید، "انصار حزب‌الله" نیز در دهه دوم جمهوری اسلامی شکل گرفت، که از درون پایگاه‌های بسیج جدید تغذیه می‌کند. ماهیت و عملکرد مشترک آنها نشان از یک جفت به هم چسبیده دارد.

ارتباط با نیروهای انتظامی

این بسیج و انصار حزب‌الله بیرون آمده از درون آن، با فاسدترین بخش کمیته‌های انقلاب که اکنون نیروهای حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی تشکیل داده‌اند، پیوند زده شد. چسب دو قلوای این پیوند "نوپ" نیروهای ویژه پاسدار ولایت است که ترکیبی است از همین بسیج، نیروهای از بسیج جدید و بخش عمیقاً وابسته به ارتجاع و بازار کمیته‌های انقلاب. بخشی که همچنان بیش از آنکه از رهبر و فرمانده کل قوا فرمان ببرند و باصطلاح پاسدار ولایت او باشند، از "محسن رفیق‌دوست"، فرمانده اسبق کمیته‌های انقلاب و آیت‌الله مهدوی کنی، نخستین سرپرست این کمیته‌ها، فرمان می‌برند و از این طریق به محافل پشت پرده حکومتی وصل‌اند!!

فرماندهانی که بر راس این بسیج، انصار حزب‌الله و نیروهای ویژه پاسدار ولایت قرار داده شدند، به نوعی با تجارت، خرید و فروش، بازار سیاه داخلی و همان شرکت پایه، یعنی "پیشگامان سازندگی" در ارتباط بودند و در رده‌های بالای قدرت مافیائی در جمهوری اسلامی هر کدام حامی و پشتیبانی داشتند. سردار علیرضا افشار، سردار ذوالقدر، سردار نقدی، سردار رحیم صفوی، سردار صفار هرنیدی، سردار امرالهی، سردار حسین الله کرم و ... هر کدام حامیانی از نوع آیت‌الله راستی کاشانی، آیت‌الله واعظ طبسی، آیت‌الله کنی، آیت‌الله جنتی و ... را پشت سر خود دارند و هر کدام رهبری بخشی از این ماشین را بر عهده

ترور و آدم ربائی شدند. هر چه رفت و آمد جوانان و نوجوانان محلات به این فرهنگسراها کمتر شد، اوباش حزب‌الله و برگزیدگان بسیج جدید در تیم‌های ۱۰-۱۵ نفره بیشتر پایشان به این فرهنگسراها باز شد. دایره مدیریت سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران پاتوق مسعود دهنمکی و حسین الله کرم شد و شلمچه، لثارات و جبهه با بودجه و در چاپخانه وابسته به آن انتشار یافت. سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران به شعبه‌ای از جمکران تبدیل شد. کتابخانه را با کتاب‌های دستچین شده خاطرات و وصیت‌نامه‌های جبهه‌ها پر کردند، تنوع مطبوعات و مجلات محدود شد به سه روزنامه رسالت، کیهان و جمهوری اسلامی و هفته‌نامه‌های تازه انتشاری بنام "الثارات الحسین" و "شلمچه"؛ نمایش فیلم‌های سینمایی متوقف شد و جای آن را فیلم‌های مونتاز شده ۸ میلیمتری از صحنه‌های جنگ و جبهه گرفت. گالری‌های نقاشی پر شد از تابلوهای مربوط به جنگ و بجای تاتر نیز هر چند گاه یکبار تعزیه‌ای را تحریف شده و متناسب شده با حوادث سیاسی روز به نمایش گذاشتند.

همه این تمهیدات با اهداف زیر انجام شد:

- ۱- بسیج جدید که جبهه و جنگ را ندیده بود، حالت و روحیه جنگ شهری پیدا کند.
- ۲- از میان بازدید کنندگان و رفت و آمد کنندگان جدید فرهنگسراها و سازمان فرهنگی-هنری برگزیدگانی برای عملیات آینده و عضوگیری در شبکه‌های انصار حزب‌الله و تیم‌های ترور وابسته به آن انتخاب شوند.
- ۳- حسینه اوین، نه برای زندانیان سیاسی، که برای شستشوی مغزی جوانان و نوجوانان محلات گسترش داده شود.
- ۴- برخی تواب‌های مجاهدین خلق و گروه‌های کوچک وابسته و یا در گذشته هوادار آن، مانند "ارمان مستضعفان" کانونی علنی برای رفت و آمد داشته باشند. آنها را از این طریق تحت کنترل و هدایت گرفته و در برخی عملیات نیز بکار گرفتند. عملیات ترور رستی و حتی خمپاره پرانی در تهران، که سازمان مجاهدین خلق بلافاصله مسئولیت آن را می‌پذیرد تا وزنه تشنج را در داخل کشور به سود ارتجاع مذهبی و مخالفان جنبش سنگین کند، از همین طریق هدایت می‌شد.

"جمکران" تبدیل به "مکه" حجتیه شده!

شب‌های چهارشنبه اتوبوس‌های در بست، از مقابل فرهنگسراها، همین جوانان و نوجوانان را به جمکران می‌برد و دعای توسل توسط واعظی که خود نیز جوان و عضو بسیج هستند، انجام می‌شود. جوانانی که هنوز ریش صورتشان کامل نشده‌است، جوانانی در همان هیأت و قامتی که عاملین ترور جاریان بودند و هرگز کسی نخواهد پذیرفت که آنها جنوب ایران را دیده باشند چه رسد به جبهه و جنگ که در آن دوران ۸ الی ۹ سال بیشتر نداشته‌اند!

از استان‌های دیگر نیز این اتوبوس‌ها، راهی جمکران می‌شوند

تا این "ستاد" امامت، در رقابت با مقبره آیت‌الله خمینی

باقی بماند. به این ستاد، برای جمع کردن بساط جمهوریت و اعلام حکومت امام زمان و حضرت بقیت‌الله نیاز است. حکومتی که شرع و سنت شیعه، پایتخت آن را "مشهد" تعیین کرده‌است، چرا که امام هشتم شیعیان در آنجا حاکم و پادشاه بوده‌است: امام رضا!

آیت‌الله مکارم شیرازی، که روزنامه کیهان او را از مراجع بزرگ تقلید در قم می‌نامد، به نوشته همین روزنامه، در ۱۱ تیرماه گذشته

دنده‌های تانک پر قدرتی شدند، که سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی را در یک کودتای ضد انقلابی به سوی کاخ ریاست "مافیای اقتصادی-سیاسی" حمل می‌کرد. تانکی که راننده اصلی آن "رهبران انجمن حجتیه" بودند و همچنان هستند!

سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران

شاید حافظه تاریخ ایران به خاطر نداشته باشد که یک مرکز فرهنگی-هنری نه تنها به زور مسلسل تسخیر شده باشد، بلکه به سازمانی با هنر تحمیل فرهنگ به زور تفنگ و مسلسل تبدیل شده باشد! این حادثه‌ایست که درباره سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران اتفاق افتاد.

سازمان مساجد و شخص آیت‌الله کنی بزرگترین منتقد این سازمان بود، چرا که آن را مرکزی برای تجمع جوانان و خالی شدن مساجد و نماز جمعه می‌دانست؛ در فرهنگسراهای وابسته به این مرکز، که تعدادی از آنها در جنوبی‌ترین و محروم‌ترین محلات تهران و با همت کرباسچی، شهردار سابق تهران، برپا شده بود، جوانان امکان دیدن سینما، تاتر، نمایشگاه نقاشی و شنیدن موسیقی را یافته بودند و بتدریج خود نیز به تولید هنری در همین زمینه‌ها پرداخته بودند. بسیاری از جان کوشی‌های مخملیاف در همین سازمان به بار نشست و سینمای جوان ایران را بوجود آورد. شاید این یکی از موثرترین راه‌های مقابله با سرگردانی، بی‌برنامه‌ای، محرومیت از هر نوع تفریح سالم و سرگشتگی نسل جوانی بود که اکنون اعتیاد در میان آنها بی‌داد می‌کند. بعدها آیت‌الله خزعلی نیز در حمله به این مرکز به آیت‌الله کنی پیوست و صفحات روزنامه کیهان و دو هفته‌نامه "صبح" که یکی از شاگردان مدرسه حقانی قم بنام "مهدی نصیری" آن را منتشر می‌کند، به ستیز با این مرکز و مدیریت آن اختصاص یافت. آیت‌الله کنی در مصاحبه با نشریه "امام صادق" که ارگان اختصاصی اوست و با بودجه دانشگاه "امام صادق" منتشر می‌شود، به شهردار تهران وعده داد که در صورت پافشاری در ادامه مدیریت سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران، سرانجام به دادگاه کشیده و روانه زندان خواهد شد. امری که سرانجام نیز اتفاق افتاد، تا جوانان بجای رفتن به فرهنگسراها به مساجد بروند. آن خواب و خیال امثال مهدوی کنی که اکنون به گسترش اعتیاد در میان جوانان ختم شده‌است، در آماری که حجت‌الاسلام زم، سرپرست کنونی سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران داده تعبیر شده‌است. او گفته‌است ۷۳ درصد مردم نماز نمی‌خوانند و ۱۷ درصد نیز گاهی نماز می‌خوانند. سن فحشا به ۲۰ سالگی رسیده و مصرف مواد مخدر در مدارس رو به افزایش است و روزانه پنج تن تریاک در تهران مصرف می‌شود.

گسترش تیراژ روزنامه "همشهری" که برای نخستین بار در قطع کوچک و بصورت چهار رنگ منتشر شد، بر این خشم و عزم راسخ برای تسلط بر سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران افزود. در این جنگ، آن تانک پر قدرتی که چرخ‌دنده‌هایش را بر شمرديم موفق به تسخیر سنگر سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران شد و "منصور واعظی" بر تخت ریاست آن جلوس کرد. مهندسی جوان و ریزه اندام که در اندیشه و عمل ترکیبی است از "احمد توکلی" و "سردار نقدی"؛ او را آیت‌الله کنی، حبیب‌الله عسگرآلادی و مصطفی میرسلیم روی دست بلند کردند و بر صندلی ریاست این سازمان نشاندند.

سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران و فرهنگسراهای ۱۲ گانه آن بتدریج و یکی پس از دیگری تبدیل به لانه زنبورهای تیم‌های

منصور مخالفت نکرد، اما مراجع دیگر تأیید کردند، همانطور که آیت‌الله کاشانی برای ترور نواب صفوی فتوا داده بود.

آنها روی اجتناب ناپذیر بودن فتوای مذهبی برای ترورها پافشاری کردند تا زمینه را برای رعب و وحشت و ترور بعد از پیروزی ناطق نوری و جمع کردن بساط جمهوری و برقراری دیکتاتوری حکومت اسلامی فراهم سازند و روحانیت و مرجعیت شیعه را با آن موافق اعلام کنند. در آستانه همین انتخابات (دوره هفتم ریاست جمهوری) عسگر اولادی با صراحت اعلام کرد که طرح برقراری حکومت عدل اسلامی را تسلیم مجمع تشخیص مصلحت نظام کرده است!

در مرحله دوم، رهبران موتلفه اسلامی به بهانه سالگرد تاسیس جمعیت موتلفه اسلامی نزد مقامات حکومتی رفتند تا عملیات تروریستی گذشته آنها برای فراهم شدن ترورهای آینده تأیید شود. ناطق نوری، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله‌های قم، مهدوی کنی و سرانجام ملاقات با "رهبر".

هر کدام از این افراد زیر فشار موتلفه اسلامی به نوعی این جمعیت و عملیات تروریستی آن را تأیید کردند.

مرحله سوم حضور در نماز جمعه‌ها و بویژه نماز جمعه تهران بود. در حالیکه هاشمی رفسنجانی و دیگر امام جمعه‌ها زبان به تعریف و تمجید موتلفه اسلامی گشودند، خود رهبران آن نیز بعنوان سخنگویان پیش از خطبه‌های نماز و به بهانه سالگرد تاسیس این جمعیت شجره‌نامه تروریستی خود را آنگونه که در خدمت اهداف آینده‌شان بود، توصیف کردند. در این میان، آنکه سنگ تمام گذاشت "ناطق نوری" بود، که می‌دانست با حمایت موتلفه اسلامی باید رئیس جمهور شود. او نه تنها در نماز جمعه تهران و بعنوان سخنران پیش از خطبه‌ها از موتلفه تمجید کرد، بلکه از پشت بلندگوی مجلس شورای اسلامی نیز به تعریف از عملیات تروریستی موتلفه اسلامی پرداخت.

بدین ترتیب تمام زمینه‌ها برای قبضه کامل قدرت توسط موتلفه اسلامی فراهم شد: سیاسی و نظامی!

آنها در عین حال که بسیج جدید، فرماندهان آلوده به تجارت، انصار حزب‌الله و حمایت سیاسی آیت‌الله قدرتمندی نظیر واعظ طبسی و شبکه مافیائی حجتیه را همراه داشتند، واحدهای مسلح ویژه خود را نیز تقویت کردند. این همان نیروی است که بعنوان لباس شخصی‌ها در جریان حمله به کوی دانشگاه و محاکمه سردار نظری بارها مطرح شده است و سخنگوی شورای امنیت ملی، "علی‌ریعی"، نیز می‌گوید که نام ۱۵ نفر آنها را در اختیار قوه قضائیه و وزارت اطلاعات و امنیت گذاشته، اما هیچ کس جسارت پیگیری آن را ندارد.

این لباس شخصی‌ها، همان‌ها هستند که بعنوان گارد ویژه و مسلح جمعیت موتلفه اسلامی عمل می‌کنند و هنوز قدرتی را در جمهوری اسلامی یارای به محاکمه فرا خواندن آن نیست!

هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" خود چند بار اشاره به ملاقات با عسگر اولادی و آقایان موتلفه اسلامی می‌کند که بر سر نیروهای نظامی آنها مذاکره شده است. (صفحات ۴۱۵ و ۴۲۷ کتاب) این نیرو که در زمان آیت‌الله خمینی، علیرغم همه مخالفت‌های وی برای وجود واحدهای نظامی غیر متعارف و رسمی حفظ شد، پس از درگذشت او به مراتب گسترده‌تر شد. نیروی که در طول جنگ هیچ نقشی در جبهه‌ها ایفاء نکرد و در شهرها بعنوان گارد موتلفه اسلامی و حجتیه باقی ماند و اکنون با اسامی مختلف و بصورت نفوذ در واحدهای مختلف نظامی حضور دارد و عمل می‌کند.

و در دیدار با مسئولین اوقاف شهر قم، وصفی را از "جمکران" بر زبان آورد که اعتراضی صریح به نقشه‌های آینده ارتجاع مذهبی است. او گفت: «من خواستار توجه بیشتر به مسجد مقدس جمکران هستم که اکنون بیش از مکه مکرمه زوار دارد!»

این تانک غول پیکر به راه افتاد تا با تسخیر کاخ ریاست جمهوری، بساط جمهوری را جمع کرده و سفره حکومت اسلامی را پهن کند.

جمکران‌های کوچک در بسیاری از شهرهای بزرگ و بویژه در تهران و اصفهان و مشهد و قم و تبریز برپا شدند. آن جمعی که در جمکران قم، از دل بسیج جدید، دستچین شدگان انصار حزب‌الله و سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران جمع شده بود، حالا خود را برای حکومت رعب و وحشت سال‌های اول به ریاست جمهوری رسیدن ناطق نوری و نسق گرفتن از هر معترضی آماده می‌کرد. این آمادگی باید به وصیت‌نامه خوفناک اسدالله لاجوردی برای قتل عام همه نوآندیشان مذهبی، دگراندیشان جان بدر برده و طیف گسترده چپ مذهبی اعم از روحانی و غیر روحانی عمل می‌کرد و از دل این خوف و هراس حکومت اسلامی را بیرون می‌کشید. حکومتی باطل‌کننده قانون اساسی و جمع‌کننده بساط انقلاب و انقلابیون. طالبان افغانستان آینه را در برابر آنها گرفته بود تا خود را در آن ببینند!

انتشار شجره‌نامه‌های تروریستی موتلفه اسلامی

زمینه این خشونت و خون را حاج حبیب الله عسگر اولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی، با چاپ شجره‌نامه تروریستی این جمعیت در چند روزنامه‌ای که دستشان در صندوق حساب ۱۰۰ امام و کمیته‌های امداد امام است شروع کرد. ماه‌های نخست تدارک انتخابات ریاست جمهوری که هنوز کاندیداهای ریاست جمهوری مشخص نشده بودند، ماه‌های اختصاص صفحات روزنامه‌های ابرار، کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی، شما، صبح و سپس شلمچه و لئارات الحسین به عکس‌های مربوط به دادگاه عاملین ترور حسنعلی منصور و چند عملیات تروریستی دیگر موتلفه اسلامی است. آن‌ها از این طریق کوشیدند هم در میان بسیج جدید خود را نیروی مبارز و انقلابی معرفی کنند و هم موانع قانونی ترور، آدم ربائی و جنایات را از سر راه بردارند. شرح کشافی از زبان رهبران کنونی موتلفه اسلامی درباره عملیات تروریستی این جمعیت در دهه ۴۰ در مطبوعات چاپ شد. گام بعدی، در ادامه این زمینه‌سازی ادعای فتوای آیت‌الله خمینی درباره ترورها بود. آنها مدعی شدند که ترورها با فتوای وی انجام شده است، تا ترور را به شخص وی نسبت دهند و سپس مراجع کنونی را به صدور فتوای ترورها و یا موافقت توام با سکوت در برابر عملیات تروریستی متعاقب پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری ناچار کنند. اسدالله بادامچیان، رفیق‌دوست، علینقی خاموشی، حاج امانی، رهبران فربه شده سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران که هر کدام روی گنجی از نقدینگی و غارت نشسته اند، سمبل انقلاب معرفی شدند و ترور مظهر انقلاب!

این دوره از مطبوعات داخل کشور سندی است تاریخی در تأیید این ارزیابی و تحلیل. پس از یک دوره تبلیغات تروریستی به سود موتلفه و معرفی شدن رهبران آن به عنوان قهرمانان زنده، دفتر اسناد آیت‌الله خمینی صدور هرگونه فتوا و یا موافقت با ترورهای موتلفه اسلامی را که عسگر اولادی مدعی آن شده بود، تکذیب کرد. بدین ترتیب بود که رهبران موتلفه مجبور شدند بگویند آیت‌الله خمینی با ترور

تغییر تاکتیک!

شکست در انتخابات ریاست جمهوری، تاکتیک‌ها و اشکال کار را عوض کرد، ولی استراتژی را در دستور کار باقی گذاشت. استراتژی که در طول سه سال و چند ماهی که از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم می‌گذرد، همچنان دنبال شده است.

پس از شکست سنگین مولفه، شورای نگهبان، روحانیت مبارز و حجتیه برای به ریاست جمهوری رساندن "ناطق نوری" و ضربه گنج‌کننده ناشی از آن، طرح گسترش جعفران در ابعاد کوچکتر در تهران و چند استان بزرگ کشور به اجرا گذاشته شد.

خانه‌هایی در ابعاد خانه‌های تیمی، به حسینیه‌های کوچک تبدیل شد و شب‌های چهارشنبه علاوه بر آنها، که برای زیارت ویژه بر سر چاه‌های جعفران می‌رفتند تا دعای توسل بخوانند، در این حسینیه‌ها نیز مراسم دعای توسل برپا شد. مستمعین و ملتزمان دعا از میان جوانان و نوجوانانی دستچین شدند که در صفوف انصار حزب‌الله، بسیج مساجد، پایگاه سجاده، نیروهای انتظامی، نیروهای ویژه پاسداری از ولایت و تیپ‌های ضد شورش شهری نشان شده بودند. شهر ری و مسجد فیروز آبادی به کانون هدایت این حسینیه‌های تیمی تبدیل شدند. حسینیه‌ها را که اغلب از میان ساختمان‌های مخروبه و قدیمی انتخاب شده بودند با پارچه‌های سیاه دارای لکه‌های خون (به نشانه کشته شدگان جنگ) تزئین کردند و فضای داخل آنها را چنان تاریک که تنها چشم می‌توانست چشم را ببیند. این‌ها باصطلاح سنگ‌های جدیدی بود که برای دفاع از ارزش‌های تعیین شده از سوی مولفه اسلامی در تهران و شهرهای بزرگ برپا شده بود و کمیته‌های امداد امام که سرپرستی کل آن با عسکراولادی و مدیریت اجرایی آن با حجت‌الاسلام "نیری"، یکی از سه حاکم شرع قتل‌عام زندانیان سیاسی است، هزینه نگهداری و تدارکات آن را به عهده گرفت. جمع کسانی که در این حسینیه‌ها جمع می‌شدند و همچنان می‌شوند اغلب از ۲۰ نفر تجاوز نمی‌کند، که دو تا سه تیم عملیاتی است. این تیم‌ها و هسته‌ها توسط سرگروه‌ها به هم متصل‌اند و مسئولین حسینیه‌ها نیز در سطحی بالاتر آنها را به هم وصل می‌کنند و عملیات را سازمان می‌دهند. اعترافات "فرشاد امیرابراهیمی" از جمله سرحلقه‌های یکی از تیم‌های عملیاتی بوضوح این سیستم ارتباطی را تشریح می‌کند. (متن کامل این اعترافات را روی شبکه اینترنت راه‌توده بخوانید)

حسینیه‌ها را یکی از وعاظ خوش صدا و ماهره که در دوران جنگ در جبهه‌ها برای ایجاد هیجان‌های مذهبی و فرستادن جوانان به میدان‌های جنگ فعال بوده، اداره می‌کند. تمامی آنها اکنون در جمهوری اسلامی به نان و آبی در حد وزارت و وکالت رسیده‌اند و با بنزهای ضد گلوله و سیاه رنگ در شهر رفت و آمد می‌کنند. اگر روزی این وعاظ و مسئول کل آنها، حجت‌الاسلام "اکرمی" را به دادگاهی فرایخوانند تا سخن بگویند و شهادت بدهند، بخش هولناکی از فجایع سال‌های جنگ و بعد از جنگ فاش خواهد شد. جنایاتی که در جبهه‌های جنگ نیز از میان رزمندگان و فرماندهان مسئله‌دار آن قربانی گرفت و بسیاری از آنها با شلیک گلوله از پشت سر کشته شدند و یا با آدرس اشتباه به روی مین و یا به منطقه تحت تسلط ارتش عراق اعزام شدند. او جانشین "نصرالله فلسفی" واعظ شده‌است که در کودتای ۲۸ مرداد بعنوان عامل اجرائی سازمان جاسوسی انگلستان عمل کرد و بعد از انقلاب سرپرست جامعه وعاظ شده بود!

شاید مصاحبه ۱۸ تیرماه ۷۸ "مهدی فخرزاده"، عضو رهبری دفتر تحکیم وحدت، به مناسبت سالگرد حمله به کوی دانشگاه یکی از مستندترین افشاگری‌هایی باشد که تا حالا درباره حسینیه‌های تیمی صورت گرفته‌است. او در این مصاحبه گفت:

«لباس شخصی‌ها محافل خصوصی دارند. جریبان مسجد ارک، مسجد مهدیه و دخمه‌های شهر ری، هر سه با هم در جریان کوی شرکت کرده بودند.»

این دخمه‌ها، همان حسینیه‌های تیمی‌است. طرح ترور حجابیان در یکی از همین حسینیه‌ها واقع در خانه نیمه مخروبه و تاریکی، مقابل مسجد فیروز آبادی شهرری که در سال‌های اخیر به حسینیه تیمی تبدیل شده تهیه و به اجرا گذاشته شد!

واعظ این حسینیه "نوروزی" نام دارد و رهبری حسینیه را نیز روحانی دیگری بنام "خاکی" برعهده دارد. اغلب این روحانیون مذاحان دوره جنگ و از وعاظ اولیه "جعفران" اند که در مدرسه حقانی قم درس طلبگی نزد آیت الله مصباح یزدی خوانده و لباس روحانیت پوشیده‌اند. نام تیم‌های تحت رهبری این حسینیه، "هیات‌های اهل بیت" است! عاملین ترور حجابیان اعضای همین هیات‌ها بودند و از درون همین حسینیه بیرون آمدند، اما در هیچ دادگاه و دادخواستی و در هیچ روزنامه‌ای نام آنها بعنوان سرحلقه‌های تیم‌های ترور مستقر در حسینیه‌های تیمی برده نشد و همیشه با ذکر کلی "عاملین پشت پرده" از آنها یاد شد! دخالت مستقیم برخی فرماندهان سپاه و گارد حفاظت ریاست جمهوری در ماجرای ترور حجابیان ارتباط این حسینیه‌ها را با فرماندهان آلوده به نان تجارت و پیوند چرخ‌دنده‌های تانکی را نشان داد که در بالا توصیف شد.

ترورها، آدم ربائی‌ها و قتل‌های سیاسی-حکومتی سال‌های اخیر از درون همین حسینیه‌های تیمی و بعنوان دفاع از ارزش‌هایی که مولفه اسلامی اعلام داشته و بسیج جدید را برای دفاع از آن سازمان داده است، بیرون آمد و بعنوان عملیاتی انقلابی توصیف شد. یعنی مشابه همان اعمالی که نواب صفوی با ترور احمد کسروی و مولفه اسلامی با ترور حسنعلی منصور در دهه ۴۰ انجام داده بود و مولفه اسلامی در ماه‌های پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم به ستایش و تبلیغ آن پرداخته بود!

گفته می‌شود که عسگر اولادی در مخالفت با تائید انتخاب محمدخاتمی توسط "رهبر" برای وی پیغام داده بود: ما ماشین ترورمان را راه خواهیم انداخت!

او سخنی آلوده به ادعا را بر زبان نیاورده بود، اما مشکلی که او بعدها برای به حرکت در آوردن این ماشین با آن روبرو شد، "فتوا" برای ترورها بود. آنها خود در جریان تبلیغ عملیات ترورستی‌شان در دهه ۴۰ بارها بر ضرورت فتوای قتل و ترور تاکید کرده و حتی پای آیت‌الله خمینی را هم در این زمینه به میان کشیده بودند، بنابراین اکنون می‌بایستی فکری برای این امر می‌کردند. سرانجام راه حل کشف شد: فتوا را مراجع تقلید باید بدهند، اما حکم سه قاضی شرع هم کافی است. البته از این نوع قضات که در دادگاه‌های انقلاب و زندان‌های ایران شبانه احکام اعدام ده‌ها زندانی را صادر کرده بودند، بسیار در اختیار بود! امثال حسینیان، فلاحیان، رازینی، اژه‌ای، رهبرپور و...

مشکل، صدور فتوا بدون آوردن آن بر روی کاغذ بود که خود می‌توانست مدرک جرم تلقی شود. مرجعی بلند پایه‌تر از امثال حسینیان باید وارد میدان می‌شد تا هم پشتوانه‌ای شود برای امثال حسینیان و اژه‌ای و رازینی و رهبر پور (فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی) و چند حاکم

تحقیقات مقدماتی شورای امنیت ملی، که پس از قتل فروهرها و ربودن و به قتل رساندن پوینده و مختاری کار خود را شروع کرد، نورافکن‌های تحقیقاتی را روی سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران روشن کرد. شورای شهر تهران در یک اقدام هم‌آهنگ با شهردار جدید، "مرتضی الویری"، حکم عزل "منصور واعظی" را صادر کرد. در این حکم هیچ اشاره‌ای به دلایل و انگیزه‌ها و استدلال‌های شورای شهر تهران نشده بود، اما مقاومت منصور واعظی برای باقی ماندن بر سر سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران که تا حد قفل و زنجیر شدن درهای ورودی ساختمان مرکزی به روی منصور واعظی پیش رفت، کنجکاوی مردم را برانگیخت. قضات مدرسه حقانی در قوه قضائیه بسود واعظی وارد میدان عمل شدند و حکم بازگشائی در را صادر کردند. هیاتی مرکب از وزیر ارشاد سابق "میرسلیم"، بعنوان هیات امنای سازمان در محل حضور یافتند و قفل و زنجیر را با دیلم شکستند. روزنامه کیهان به دفاع از واعظی برخاست و بدنبال آن، رهبران موتلفه اسلامی و ارگان این جمعیت، "شما"، وارد میدان شد. صاف‌بندی‌ها دقیق‌تر شد:

**شورای نگهبان، موتلفه اسلامی، کیهان، قوه قضائیه
در یک سو و شورای شهر تهران، شهردار تهران و
شورای امنیت ملی در یک سو!**

دو کفه این ترازو تا پایان انتخابات مجلس ششم به سود واعظی سنگین باقی ماند، هیات بازرسی شهرداری و شورای شهر تهران، علاوه بر کشف رابطه مسعود ده نمکی و سرتیپ پاسدار حسین الله کرم با این سازمان در ادامه این بازرسی، در گوشه‌ای از ساختمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران تعدادی مسلسل و کلت ماکاراف پیدا کرد! این سلاح‌ها از افغانستان به این گوشه از ساختمان منتقل شده بود! حتی اسناد مربوط به کمک مالی سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران به نشریاتی چون شلمچه و لئارات‌الحسین و ده‌ها نشریه کوچک و محفلی دیگر که در حسینیه‌های تیمی منتشر می‌شد و هنوز هم می‌شوند، نتوانست منصور واعظی را جاکن کند. او سازمانی را رهبری می‌کرد که یکی از چرخ‌دنده‌های تانک حکومت اسلامی و جمع کردن بساط جمهوریت است. وقتی موتلفه اسلامی او را بعنوان کاندیدای خود برای مجلس ششم معرفی کرد و نشریه "شما" یک سوم از یک صفحه‌اش را به عکس نیم تنه واعظی و شرح کشافی در تعریف و تمجید از او اختصاص داد، پرده‌ها بیشتر کنار رفت.

او در انتخابات مجلس ششم برای تهران کاندیدا شده بود، اما نیم در صد آراء تهران را هم نتوانست بدست آورد! علیرغم این شکست رسواکننده، شورای نگهبان او را بعنوان چشم و گوش خود به شهرستان‌هایی فرستاد که نتیجه انتخابات آنها به سود کاندیداها جناح شکست خورده تغییر داده شد و یا کل انتخابات آنها باطل شد. مبنای تصمیمات شورای نگهبان، گزارش‌های منصور واعظی بود!!

او را، سرانجام و پس از جمع شدن انواع اسناد و مدارک مبنی بر دخالتش در توطئه‌های پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم از سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران برداشتند، اما سادگی است اگر کسی بپذیرد این چرخ تانک را فقط در گوشه دیگری و با چرخ دیگری جابجا نکرده باشند. امثال او هنوز برای رسیدن آن تانک به سنگر جمهوریت و درهم کوبیدن آن بکار گرفته خواهند شد، مگر آن تانک از حرکت باز ماند.

شرع دیگری که حکم قتل غیابی صادر می‌کردند و هم مشوقی باشد برای اعضای حسینیه‌های تیمی که عملی شرعی و باصطلاح انقلابی در سنگرهای شهری می‌کنند.

سفرهای سئوال برانگیز آیت‌الله مصباح یزدی که در دهسال اول جمهوری اسلامی در مدرسه حقانی کادر قضائی-امنیتی برای دوران بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی تربیت می‌کرد، دیگر در سفرهای بی‌سرو صدا به لندن خلاصه نشد. او در سراسر ایران به راه افتاد. هر چند هفته یکبار اعضای تعدادی از حسینیه‌های تیمی تهران و شهرستان‌ها را جمع کرده و برایشان سخنرانی‌های ارشادی کرد. این ارشاد چیزی جز عمل به تکلیف برای کشتن این و آن نبود و نام واقعی آن "ارشادهای تروریستی" است.

"جمکران" نام دو جاده نیمه عمیق است. این دو جاده، کنار هم، در نیمه راه تهران-قم و در حاشیه دریایچه نمک؛ میان گاروانسرای قم و روستای "حسن آباد" حفر شده‌اند. روستائیان به خاطر نمی‌آورند کدام یک از اجدادشان آن‌ها را به امید رسیدن به آب شیرین و رساندن آن به زمین‌های کشاورزی تشنه و خشک حاشیه قم حفر کردند. نقشه شبکه‌های قنات ایران نیز چنان منظم و بر گاشد آمده نیست تا معلوم شود این دو جاده دهانه کدام قنات بوده‌اند.

او ارشاد کرد و دست حکام شرع را برای صدور حکم قتل‌های غیابی باز گذاشت. اجماع نظر سه قاضی، یعنی فتوا! بدین ترتیب، آن قتل‌عامی که بصورت گروهی در زندان‌ها به اجرا گذاشته شد، در شهرهای مشهد، تهران، اصفهان، قزوین و ... بصورت شکار شهری و اعدام دنبال شد. دکتر تفضلی، داریوش فروهر، پروانه فروهر، پوینده، مختاری و ... با این سخنرانی‌های ارشادی و احکام و فتواها، توسط تیم‌های متمرکز در حسینیه‌های تیمی قربانی شدند. لیستی که ۷۰ تا ۱۵۰ نفر قربانی را شامل می‌شد و نام بسیاری از میلیون، ملی مذهبی‌ها، دگراندیشان و چپ مذهبی در آن بود، می‌رفت تا روی همه نام‌های آن خط سیاه کشیده شود. نفرت عمومی جامعه و افشاگری وسیعی که پس از قتل فروهرها آغاز شد، اجازه ادامه عملیات را نداد. گرچه ترور و عملیات تروریستی بصورت پراکنده ادامه یافت و بخشی از این وظیفه را دادگاه‌های زیر سلطه شاگردان مصباح یزدی برعهده گرفتند.

حلقه محاصره ای که افکار عمومی در اطراف حکام شرع صادرکننده احکام غیابی قتل‌ها تنگ و تنگ‌تر کرده بود، موجب شد تا آیت‌الله مصباح یزدی خود به صحنه آمده و تئوری این کشتارها را از تریبون نمازهای جمعه تشریح کند!

برای جلوگیری از گسیختگی در حلقه‌های به هم پیوسته حسینیه‌های تیمی و تیم‌های ترور متمرکز در آنها، از هر نوع پیگرد، دستگیری و به زندان رفتن رهبران و چهره‌های شناخته شده این مافیا جلوگیری شد و دستگیرشدگان رده‌های پائین نیز اغلب آزاد شدند، به نوعی که اکنون باید درباره قتل سعید امامی هم شک و تردید به خود راه داد!

موسسه تحقیقات کیهان آماده حضور در برابر دوربین تلویزیون شده‌اند، تا بنام مردم دروغ بگویند!

فتواها چگونه صادر می‌شود؟

شکوری راد، عضو هیأت رئیسه مجلس شورای اسلامی و عضو رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی، روز سوم مرداد در دفتر خبرگزاری دانشجویی "ایسنا" حاضر شد و به چند سؤال درباره نوار اعترافات "امیرفرشاد ابراهیمی" و ماجرای خونین حمله به کوی دانشگاه پاسخ داد.

او در بخشی از پاسخ‌های خود درباره اعترافات فرشاد ابراهیمی گفت:

«من معتقدم که یقیناً همه اظهارات فرشاد ابراهیمی دروغ نیست. ضمناً افرادی مانند فرشاد ابراهیمی و کیانوش مظفری زیاد هستند.»

کیانوش مظفری یکی دیگر از اعضای گروه انصار حزب‌الله است که ماجرای حمله به روزنامه خرداد و کتک زدن عبدالله نوری در نماز جمعه تهران را در تحریریه روزنامه صبح امروز تشریح کرد و انصار حزب‌الله در شب حمله به کوی دانشگاه قصد کشتن او را داشت. ماجرای عبرت آموز او را می‌توانید در نوار اعترافات فرشاد ابراهیمی دنبال کنید!

شکوری‌راد در بخش دیگری از مصاحبه خود، در اشاره به عملیات کودتائی حمله به خوابگاه دانشجویان، که از همان ابتدای تحقیقات مشخص شد رهبری واقعی آن را آیت‌الله یزدی، رئیس وقت قوه قضائیه برعهده داشت، گفت: «فاجعه کوی دانشگاه تصادفی نبود، بلکه طرح آماده‌ای بود که بر مبنای آن بنا داشتند در هر جا که شد آن را اجرا کنند. این را چه کسانی برنامه‌ریزی کردند و چگونه پای نیروهای انتظامی و گروه‌های فشار را به ماجرا باز کردند و اینکه انصار حزب‌الله و افرادی مثل دهنمکی چقدر از بطن ماجرا با خبر بودند را من نمی‌دانم؛ اما این را می‌دانم که امثال دهنمکی مهره اصلی قلمداد نشده و فقط بازیگرانی هستند که بعضی از آنها صادقند. من در روز حادثه گزارش لحظه به لحظه داشتم که مسعود ده نمکی به همراه چند نفر دیگر، بعد از نماز جمعه به کوی حمله کرده و از صف نیروهای انتظامی رد شده و درگیری مجدد را آغاز کردند.»

این همان نماز جمعه‌ایست که آیت‌الله جنتی با آنکه از ساعت ۱۲ شب گذشته آن در جریان لحظه به لحظه حمله به کوی بود، یک کلام درباره آن در خطبه‌های خود چیزی نگفت و در عوض، با همان شگرد همیشگی‌اش بغض کرد و با صدای گریه‌آلودی درباره فقر و گرسنگی مردم سخن گفت و به طرفداران آزادی‌ها به اتهام بی‌اعتنائی به این فقر و گرسنگی حمله کرد. ده نمکی در صف نمازگزاران همین نماز جمعه و از مستمعین این سخنان آیت‌الله جنتی بوده، که سپس بنابر اظهارات شکوری‌راد، بعد از نماز جمعه، حمله دوباره به کوی دانشگاه را سازمان می‌دهد!

فرشاد ابراهیمی در اعترافات خود به همین نکته اشاره می‌کند، یعنی سخنرانی‌های تحریک آمیز مصباح یزدی و امثال آیت‌الله جنتی، که برای انصار حزب‌الله و تیم‌های وابسته به حسینی‌های تیمی در حکم فتوای عملیات است!!

وقتی واعظی کاندیدای مجلس ششم شد، موتلفه اسلامی برخلاف عرف معمول اشاره‌ای به سوابق او نکرد و تنها دیدگاه‌های هنری و فرهنگی او را منتشر ساخت. موتلفه اسلامی نگفت، اما مردم می‌دانند و باید بیشتر بدانند، چهره‌های طرفدار حکومت اسلامی و دست‌های پنهان در حسینی‌های تیمی و تیم‌های ترور و آدم‌کشی کیستند تا در فردای هر عمل و توطئه کودتائی، وقتی کودتاگران از لانه‌هایشان بیرون می‌آیند و یا بیرون کشیده می‌شوند مردم بدانند آنها چه کسانی بودند؟ چه سوابقی داشتند؟ و چه می‌کردند؟

"واعظی" یک نمونه!

او شاید جوان‌ترین عضو حزب جمهوری اسلامی بود، که در گروه‌بندی بادامچیان-عسگراولادی در این حزب قرار داشت. پیش و پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی با زندان اوین در ارتباط بود و در بازجویی از مجاهدین شرکت داشت، سپس معاون فرهنگی بنیاد امور مهاجرین جنگی شد و از این طریق با شیعیان عراق و افغانستان و گروه‌های شبه مسلح آنها در ارتباط قرار گرفت. این بنیاد برای او یک سکوی پرش بود به سوی مرکز کامپیوتری ایران "ایزایران" وابسته به وزارت صنایع و دفاع. در همین سمت و مسئولیت در رشته الکترونیک درس خواند و مهندس شد. بعد از مدتی حفاظت اطلاعات وزارت صنایع با وی مسئله‌دار شد و در زمان وزارت مصطفی میرسلیم، به وزارت ارشاد اسلامی رفت و مدیرکل ارشاد استان تهران شد و بسا گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر در ارتباط قرار گرفت. بعدها دست "میرمحمدی"، قائم مقام دفتر نهاد رهبری، پشت سرش قرار گرفت و با موجدی ساوجی، نماینده هتاک و جنجالی مجلس پنجم نیز ارتباط برقرار کرد. در همین دوران و با فضائی که انتخابات دوم خرداد برای انتشار نشریات جدید و تشکیل احزاب بوجود آورد، ناگهان "حزب تمدن اسلامی"، از داخل بیت رهبری بیرون آمده بود و منصور واعظی، در کنار "میرمحمدی" از رهبران آن شد!

همسر واعظی، بنام "پوریامین"، از همکاران حسین شریعتمداری و حسن شایانفر در روزنامه کیهان است و در گروه تحقیقاتی این موسسه علیه روشنفکران، زندانیان سیاسی سابق و نواندیشان مذهبی پرونده می‌سازد. در این مرکز تحقیقاتی، علاوه پرونده‌هایی که از سوی حجت‌الاسلام حسینیان (رئیس مرکز اسناد) و بیش و پیش از او توسط سعید امامی برای جنجال‌های نوبتی در اختیار شایانفر و شریعتمداری گذاشته می‌شد و می‌شود، پرونده‌سازی‌های مطبوعاتی نیز برای طرح شکایت علیه مطبوعات و افراد طرفدار جنبش صورت می‌گیرد.

برای اطلاع دقیق‌تر از شبکه مافیائی جنجال آفرینی علیه جنبش مردم و یا به تعبیر نواندیشان و دگراندیشان مذهبی "مافیای رسانه‌ای"، رابطه سازمان فرهنگی-هنری تحت رهبری منصور واعظی و موسسه تحقیقاتی و پرونده سازی کیهان با تلویزیون جمهوری اسلامی نیز برای آگاهی از پیچ و مهره‌های آن "تاک" ضد جمهوری دانستی است. خانمی بنام "رحیمی" که در شبکه پنج سیمای جمهوری اسلامی برنامه "در شهر" را اجرا می‌کند، برای هم‌آهنگی برنامه‌های خود با طرح‌های روزنامه کیهان، با خانم "پوریامین" در ارتباط است. تمام برنامه‌های "در شهر" که ظاهراً گفتگو با مردم و گزارش شهری است، تلاش برای تحریف و دگرگون جلوه دادن نظر عمومی مردم درباره رویدادهای سیاسی، مقابله با افکار عمومی و تضعیف دولت خاتمی و ضدیت با طرفداران جنبش از دهان کسانی است که قبلاً از سوی

ناپلئون چگونه بر گرده انقلاب کبیر فرانسه سوار شد!

مرگ و حیات انقلاب ۵۷ در گرو جنبش مردم!

همکارانش را دستگیر و زندانی کردند. در مدتی که بابوف در زندان به سر می برد دختر هفت ساله اش از گرسنگی مرد. او به محض رهائی از زندان، یک انجمن سیاسی بنام "انجمن برابریان" را تاسیس کرد. این انجمن اعلام داشت: «ما می خواهیم که دیگر اثری از مالکیت زمین نباشد، زمین متعلق به هیچ کس نباشد... ما اعلام می کنیم که مانند اکثریت عظیم مردم، دیگر قادر به تحمل مشقت و زندگی در خدمت و به سود اقلیتی کوچک نیستیم. عده ای کمتر از یک میلیون نفر آن چه را متعلق به بیش از بیست میلیون نفر از هم نوانشان است در اختیار دارند. برخی از نواب و فرزندان گاه گاه با صدائی نرم و لرزان از این ستم سخن گفته اند، ولی هیچکدام از آنها هرگز دارای این شهادت نبوده اند که کل حقیقت را بر زبان آورند. مردم فرانسه! چشمه یاتان را بگشایید. دست در دست ما جمهوری برابریان را ببینید، بشناسید و اعلام کنید!»

دبری نیاید که انجمن برابر نیز سرکوب شد. ناپلئون بناپارت شخصا آن را بست. با این یورش، انجمن فعالیت های مخفی و زیر زمینی خود را شروع کرد و طرح قیام علیه دولت را تهیه کرد. در این زمان، تنها در پاریس نیم میلیون نفر نیازمند کمک فوری بودند. پیروان بابوف روی پلاکاردهائی در سراسر شهر نوشتند که طبیعت به همه کس حق برابر برای برخورداری از همه چیز اعطا کرده است. طبیعت همه کس را مکلف ساخته که کار کنند و هر کس از این تکلیف بگریزد، مجرم است. در جامعه واقعی نه ثروتمند وجود دارد، نه فقیر. هدف انقلاب نابودی هرگونه نابرابری و بهروزی همگان بوده است، بنابراین انقلاب هنوز به پایان نرسیده است و کسانی که قانون اساسی سال ۱۷۹۳ را از میان برده اند مرتکب خیانت و اهانت به مردم شده اند...

"کمیته قیام" بابوف در ارتش و پلیس دارای عوامل نفوذی بود. این عوامل آنچنان فعالیت موثری داشتند که حکومت نخست در صدد فرستادن سپاهیان به بیرون از پاریس برآمد و وقتی با سرپیچی آنان روبرو گشت، نیروها را منحل کرد، اما در نخستین روزهای ماه مه ۱۷۹۶، درست پیش از تاریخ تعیین شده قیام، خبرچینی از میان "برابریان" به آنها خیانت کرد و بدین ترتیب رهبران قیام دستگیر و روانه زندان شدند. پیروان بابوف سعی کردند یکی از واحدهای پلیس را که با آنان همدل بود به سوی خود جلب کنند اما این واحد نیز به دست گردان جدیدی از نیروهای گارد که به همین مناسبت به صحنه آمده بود، قلع و قمع شدند. بابوف را برای عبرت همگان در یک قفس و به شکل توهین آمیزی در پاریس گردانند و سپس به دادگاه بردند دفاعیات او در دادگاه جمعا شش جلسه به طول انجامید و به بیش از سیصد صفحه رسید. این دفاعیه سندی بسیار موثر و تکان دهنده است. او می دانست با مرگ

ماهانامه "کیان" که در تهران منتشر می شود، در شماره ۵۲ خود - تیرماه ۷۹ - مقاله ای تحت عنوان "مرگ و رستاخیز آرمان های انقلاب" منتشر کرد. این مقاله به "اکبر گنجی" هدیه شده است. این مقاله، نگاهی است به تلاش آرمان گرایان انقلاب کبیر فرانسه برای نجات آن از سقوط و جلوگیری از سوار شدن ناپلئون بر گرده انقلاب. حادثه ای که سرانجام، علیرغم همه کوشش های آرمان گرایان اتفاق افتاد. این مقاله، آشکارا اوضاع امروز جمهوری اسلامی را مد نظر دارد و بازتابی است از سرگذشت آرمان گرایان انقلاب ۵۷ برای نجات آن. در عین حال که اشارات آن به انقلابیون نیمه راه و به حکومت دست یافته نیز، نمونه های متعددی را در حاکمیت جمهوری اسلامی تداعی می کند. تلاش برای آگاهی عمومی و یادآوری تجربه های جهانی، بخشی از کوشش روشنفکران ایران در درون جنبش کنونی مردم ایران است، که باید ارج و منزلت آن را درک و به آن یاری نیز رساند. همه بحث در ایران بر محور جلوگیری از نابودی انقلاب بهمن ۵۷، بیرون کشیدن حاکمیت از چنگال غاصبان آن و هدایت چرخ های آن انقلاب در مسیر واقعی آن دور می زند. یعنی همان که در این مقاله نیز بدان پرداخته شده است. بدین لحاظ است که جنبش کنونی تحول خواهی مردم ایران، کوششی است با بار عظیم انقلابی. خلاصه ای از این مقاله را در زیر می خوانید:

پس از سرنگونی روبسپیر، حکومت دیرکتوار "هیات مدیره" برپا شد. انقلاب کبیر فرانسه با روی کار آمدن "دیرکتوار" وارد دوره ارتجاع شد و این خود زمینه را برای تفوق بناپارت فراهم ساخت. خیزش بزرگ بورژوازی، زنجیره رژیم پادشاهی-فئودالی را از هم گسسته بود؛ املاک را از دست نجبا و کشیشان بیرون آورده بود، ولی سرانجام، ثروت را در جنگ عده ای نسبتا قلیل متمرکز ساخت.

"بابوف" در چنین شرایطی و برای دفاع از آرمان های انقلاب وارد میدان شد.

پس از کودتای ترمیدور و اعدام روبسپیر در سال ۱۷۹۴، بابوف عده ای از انقلابیون را که مصمم به دفاع از هدف های انقلاب بودند جمع کرد و روزنامه ای بنام "تربیون مردم" را منتشر ساخت. او نه تنها خواستار برابری سیاسی، بلکه طالب برابری اقتصادی نیز شد. بابوف علنا اعلام داشت که حتی جنگ داخلی را به "هم پیمانی منحوس با کسانی که گرسنگان را خفه می کنند"، ترجیح می دهد. کسانی که اموال نجبا و کلیسا را مصادره کرده بودند (کسانی که در مرحله اول انقلاب با مردم و انقلاب بودند، اما در مراحل بعد علیه انقلاب و مردم عمل کردند)، همچنان به اصل مالکیت وفادار بودند، روزنامه "تربیون مردم" را توقیف و بابوف و

بابوف در دادگاه گفت: سلطنت طلبان و طرفداران تاج و تخت علنان می گویند قانون اساسی جدید کاملاً مطابق میل آنان است، فقط اگر به جای پنج مدیر عضو دیارکتور، تنها یک مدیر وجود داشت. انجمن برابران دلاتلی در دست دارد که قتل عامی مشابه قتل عام جمهوری طلبان در جنوب فرانسه در انتظار آنهاست. او سپس تصویری چنان مهیب و تکاندهنده از تعقیب و آزار جمهوری طلبان بدست ارتجاعیون ترسیم کرد که قضات او را وادار به قطع سخنان و ادامه آن را موقوف به روز بعد کردند.

بابوف گفت: من از حکم اعدام نه می ترسم و نه از آن تعجب خواهم کرد. من در طول رسالت انقلابی خویش به زندان و مرگ غیر طبیعی عادت کرده ام و همین تسلی برای من و پیروانم کافی است که همسران و فرزندان ما هرگز از آنچه بر شوهران و پدرانشان گذشته شرمسار نبوده اند.

دادگاه پس از اختلاف نظر بسیار، سرانجام رای به محکومیت بابوف داد و او به سبک رومیان قدیم با خنجر که پسرش به او رسانده بود شکم خود را درید و زخمی هولناک برداشت. روز بعد، یعنی ۲۷ ماه مه ۱۷۹۷ را با به گیوتین سپردند. از جمع پیروانش ۳۰ نفر اعدام و بسیاری محکوم به حبس با اعمال شاقه شدند. دفاعیات او تقریباً تا صد سال به اطلاع جهانیان رسانده نشد. روزنامه ها فقط بخش هایی از آن را گزارش دادند. متن کامل این دفاعیات در سال ۱۸۸۴ انتشار یافت. |

انتخابات ژاپن

ائتلاف محافظه کاران حاکم در ژاپن (به رهبری حزب لیبرال دمکرات) در انتخابات مجلس نمایندگان آن کشور که در ۲۵ ژوئن برگزار شد، ۶۵ کرسی نمایندگی را از دست داد. در این انتخابات حزب لیبرال دمکرات و متحدینش با تغییر سیستم نمایندگی به نسبت آراء که به بهترین وجهی تصمیم و انتخاب رای دهندگان را منعکس می کند و با توسل به کثیف ترین شیوه های تبلیغاتی علیه نامزدهای حزب کمونیست در انتخابات شرکت کردند. قبل از انتخابات جزوات و اعلامیه های تحریف آمیز بدون نام ناشر و یا با نام و نشانی و حتی شماره تلفن های جعلی علیه کمونیست ها در سراسر کشور به نحو وسیعی پخش شد.

حزب کمونیست ژاپن طی بیانیه ای اعلام کرد به رغم این شرایط، حزب کمونیست ژاپن توانست همه کرسی های خود را در مناطقی که سیستم انتخاباتی نمایندگی به نسبت آراء، دست نخورده باقی مانده را حفظ کرده و رویه مرفته ۶ میلیون و هفتصد هزار رای (۱۱٫۲۳ درصد کل آراء و ۲۰ کرسی نمایندگی را بدست آورد.

در حوزه هایی که سیستم نمایندگی به نسبت آراء تغییر کرد حزب کمونیست ژاپن با اینکه در مجموع ۷ میلیون و ۳۵۰ هزار رای (۱۲٫۰۸ درصد کل آراء) را بدست آورد، نتوانست حتی یک نماینده به مجلس بفرستد. یوتاکیانو، یکی از اعضای حزب کمونیست ژاپن برخوردار از حمایت شهروندان توانست برای بار دوم به سمت شهردار شهر کومه در توکیو انتخاب شود.

افشاگری های سیاسی حزب کمونیست ژاپن نقش عمده ای در روشن کردن افکار عمومی نسبت به سیاست های ائتلاف حاکم ایفاء کرد.

روبروست و انقلاب نیز محکوم به شکست است. مردم فرانسه از زایش دوره ای که از تسخیر زندان باستیل شروع شده و هفت سال به درازا کشیده بود، خسته شده بودند. آنچه از شور انقلابی مردم باقی مانده بود صرف ارتش انقلابی فرانسه می شد که در بهار آن سال به فرماندهی بناپارت در نبردهای ایتالیا هر پیروزی را با پیروزی دیگری پشت سر می گذاشت.

در دفاعیات بابوف نوعی واقع نگری و روشن بینی نهفته است که مراحل بسیار بعدی سوسیالیسم را در خاطر زنده می کند. او از سوئی به حال و از سوی دیگر به آینده می نگریست، و این در شرایطی بود که حکومت هنوز به زبان آرمان های انقلاب سخن می گفت و از آزادی و برابری و برادری دم می زد، اما اختیارش تماماً در دست طبقه ای جدید و صاحب ثروت و امتیازها و ستمگران جدید بود. بابوف گفت که مساله واقعی در پرونده اش بیش از آن که توطئه علیه حکومت باشد، نشر بعضی افکار متزلزل کننده طبقه حاکم است. او گفت که شاهد نادیده گرفته شدن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و تمرکز آن در انحصار طبقه ای خاص بوده است. من دیده ام که حقوق و امتیازات ویژه چگونه باز گردانده می شود. من دیده ام که مردم از آزادی مطبوعات و اجتماعات و حق تظلم و حق حمل سلاح چگونه محروم می شوند. من دیده ام که حق گذراندن قوانین چگونه از شهروندان سلب و به یک مجمع دوم تفویض می شود. من دیده ام که قوه مجریه دور از دسترس مردم و مستقل از نظارت عمومی تأسیس می شود. من دیده ام که یاری به مردم و آموزش و پرورش چگونه فراموش می شود و سرانجام، من دیده ام که قانون اساسی ۱۷۹۳ که با نزدیک به پنج میلیون رای متکی به احساسات راستین مردم به تصویب رسید چگونه با قانون اساسی دیگری تعویض شده که با یک میلیون رای مشکوک به مردم تحمیل شده است. از این رو، حتی اگر حقیقت داشته باشد که من توطئه و اقدام به قیام کرده ام، این توطئه و قیام بر ضد اقتدار و مرجعیتی نامشروع بوده است. اگر مردم ببینند که هنوز زیر بار فشار کمر خم کرده اند، دیگر مهم نیست حکمرانان چه بگویند، زیرا پیداست که انقلاب هنوز به پایان نرسیده است، و اگر به پایان رسیده، پس حکمرانان دستشان به جنایت آلوده است. آیا می دانید یکی از عباراتی که در کیفرخواست آورده اید درست همان عبارتی است که من از روسو نقل کرده ام. او گفت: «اگر زنجیر ردیلت ها و زشتکاری های ما را پی بگیرد، خواهید دید که نخستین حلقه زنجیر به نابرابری ثروت متصل است.» بیانیه انجمن «برابران» هیچگاه حاوی چیزی بیش از سخنان مابلی و روسو نبوده است و البته «دیدرو» که گفت: «از تخت سلطنت تا کلیسا آنچه همواره بر آدمی حکومت کرده، نفع شخصی بوده است، و نفع شخصی از مالکیت بر می خیزد». شما امروز مرا «دیوانه های خطرناک» می خوانید، چرا که در راه استقرار و برابری کوشیده ام!

نگاه کنید به «تالی بن» و «آرمان دولاموز» که امروز در رهبری دیرکتوار و مجلس قانونگذاری نشسته اند. چرا آنان را به دادگاه احضار نمی کنید؟ همین «تالی بن» بود که فقط چند سال پیش وقتی سردبیری نشریه «دوستان کولوت ها» را بر عهده داشت، به ما می گفت: «به محض اینکه ثروت ها برابر شود، هرج و مرج پایان خواهد یافت.» و یا «دولاموز» که به کنوانسیون با اطمینان گوشزد می کرد: «هر شخص بی ریائی باید تصدیق کند که برابری سیاسی بدون برابری واقعی، پندار پوچ و زجرآوری بیش نیست» و «بی رحمانه ترین خطای هیات ها و شوراهای انقلابی این بوده که از تعیین حدود حق مالکیت کوتاهی کرده اند و در نتیجه مردم را به چنگال آزمندان سودجو سپرده اند.»

"سرمایه گذاری خارجی" و "استقلال ملی"

قانونی دولت‌ها در بخش خدمات اجتماعی، محدود کردن حقوق سندیکائی و صنفی کارگران و کارمندان شرکت‌هایی است که ایجاد می‌شوند. این محدودیت‌ها تحت عنوان "قانون اساسی سرمایه‌گذاری در کشورهای جهان سوم" (قرارداد چند جانبه سرمایه‌گذاری) تنظیم شده و در چارچوب سازمان تجارت جهانی، از طرف کشورهای سرمایه‌گذاری متروپل تحمیل می‌شوند.

۲- هر نوع پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی ضرورت دارد که سمت‌گیری آن و یا حداقل، سمت‌گیری نهائی آن در جهت تقویت اقتصاد ملی و تقویت بنیه صنعتی کشور باشد. در این زمینه توجه به نکات زیر تعیین کننده است:

- سرمایه‌گذاری در بخش صنایع پایه‌ای و متکی به تکنولوژی جدید،
- سرمایه‌گذاری در بخش تقویت کننده تولید داخلی مایحتاج مصرفی،
- سرمایه‌گذاری در بخش گسترش صنایع و معادن،
- سرمایه‌گذاری در بخش تولید تکنولوژی کشاورزی و صنعتی کردن کشاورزی کشور،
- سرمایه‌گذاری در بخش گسترش تولیدات وابسته به نفت (از جمله پتروشیمی)

انتقال تکنولوژی پیشرفت در رشته‌های سرمایه‌گذاری و حق استفاده مستقل از این تکنولوژی پس از پایان قرارداد و تحکیم پایه‌های فنی آن باید از جمله شروط پذیرش سرمایه‌گذاری باشد.

در بطن سرمایه‌گذاری خارجی، خطر بزرگ نابودی استقلال ملی نهفته است و به همین دلیل است که باید درصد سرمایه خارجی و داخلی-ملی کاملاً تدقیق شده و در معرض افکار عمومی باشد. این درصد ترکیبی باید چنان باشد که خروج غیر مترقبه سرمایه خارجی-بیهر دلیل سیاسی و یا اقتصادی-موجب ورشکستگی و نابودی سرمایه داخلی و یا کل سرمایه‌گذاری نشود. به همین دلیل و برای پیشگیری از هر حادثه‌ای در این زمینه، ضروری است تا شرایط خروج سرمایه در قراردادها تنظیم شود. این همان تدبیری است که دولت چین نیز برای پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی اندیشیده و به موجب آن حداکثر سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور ۳۰ درصد است.

از جانب ایران آن نوع سرمایه‌گذاری خارجی می‌باید مورد توجه بوده و بعنوان استراتژی پذیرش سرمایه‌گذاری در نظر باشد که صدور محصولات تولیدی آن، علاوه بر مصرف داخلی، در بازار منطقه نیز امکان رقابت و عرضه داشته باشد.

در این زمینه و در بهترین حالت آن متعهد شدن سرمایه‌گذار خارجی و شرکت‌های تابع و یا وابسته به آن در امر بازار یابی و عرضه تولیدی در حد رقابت در بازارهای جهانی و منطقه است. بدین ترتیب است که می‌توان امید داشت بخشی از سود سرمایه، بصورت صادرات کالاهای تولیدی به حساب ایران باز گردد. اهمیت اقتصادی-سیاسی این امر در آن است که در صورت عدم تعهد سرمایه‌گذار خارجی برای صدور کالا بجای بخشی از سود، موقعیت ایران در بازار خارجی جهت تولیدات ایرانی تضعیف می‌شود. از سوی دیگر، این عدم تعهد و یا حق امتناع از

سفر محمد خاتمی به کشور آلمان و فراهم شدن زمینه قراردادهای بزرگ اقتصادی بین دو کشور، اعلام آمادگی مجلس شورای اسلامی برای آغاز بررسی و تصویب لایحه سرمایه‌گذاری خارجی در ایران و سرانجام، بیانیه نمایندگان ادوار گذشته مجلس اسلامی درباره اولویت‌های مجلس ششم که در آن بر ضرورت طرح "رفاه عمومی" تاکید شده است، یکبار دیگر ضرورت تدقیق سمت‌گیری اقتصاد ملی را در دستور روز قرار داده است.

دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، که طی آن و در پشت درهای بسته و دور از افکار عمومی بزرگترین بدهی خارجی به مردم ایران تحمیل شد و علیرغم شعارهای توخالی مبارزه با استکبار جهانی، برنامه جهانی صندوق بین‌المللی پول برای جهان سوم، تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" در کشور به اجرا گذاشته شد، بدرستی اذهان عمومی مردم ایران و بویژه احزاب و سازمان‌های قدیم و جدید کشور را که طی تمام دوران اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" با آن مخالفت کرده‌اند، اکنون نسبت به سمت‌گیری قراردادهای بین‌المللی، مصوبات مجلس و سمت‌گیری طرح‌های اقتصادی در جهت عدالت اجتماعی و یا ادامه خصوصی‌سازی‌های خانمان برانداز و ضد ملی حساس و هوشیار کرده است.

این نگرانی و حساسیت اگر دقیق‌تر توجه شود، نگرانی عمومی مردم ایران نسبت به سرانجام سه شعار عمده و اساسی انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی، یعنی عدالت اجتماعی، آزادی و استقلال ملی است. یعنی: ۱- مردم، که تجربه تلخ بی‌اطلاعی از امور اقتصادی-اجتماعی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را پشت سر دارند، برای جلوگیری از تکرار آن می‌خواهند بدانند اقتصاد کشور به کدام سو می‌رود و این آگاهی جز با گسترش آزادی‌ها در جامعه ممکن نیست،

۲- مردم نگران استقلال ملی کشورند و به همین دلیل نسبت به قراردادهای اقتصادی با کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و ورود سرمایه‌های خارجی به کشور از خود حساسیت نشان می‌دهند و خواهان پیگیری دقیق این امور هستند،

۳- اکثریت مطلق مردم ایران خواهان دگرگونی سیستم مافیائی اقتصاد در کشورند و از سمت‌گیری برنامه‌های دولت به سوی "رفاه عمومی" دفاع می‌کنند، که این نیز، یعنی خواست عمومی برای "عدالت اجتماعی".

بدین ترتیب، جنبش کنونی مردم ایران از اصول پایه‌ای قانون اساسی جمهوری اسلامی در ارتباط با زیربنای اقتصادی ایران حمایت می‌کند و تمامی نهادهای قانونی کشور، که متکی به اصول حکومتی قانون اساسی ارگان حاکمیت را در سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه برعهده دارند، موظف به پیگیری اصول اقتصادی قانون اساسی‌اند.

از آنجا که بحث درباره ورود سرمایه‌های خارجی به ایران و شرایط سرمایه‌گذاری در کشور بصورت لایحه‌ای در مجلس مطرح است، برخی نکات مرکزی درباره شرایط پذیرش سرمایه‌گذاری در ایران، در چارچوب قانون اساسی و حفظ استقلال کشور یاد آوری می‌شود:

۱- هر نوع سرمایه‌گذاری خارجی در ایران و یا هر لایحه‌ای که در این زمینه تهیه و برای تصویب به مجلس برده شود، باید نفی کننده شروط سیاسی باشد. یعنی، در قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی ضرورت دارد قید شود که شروط سیاسی پذیرفته نمی‌شود. از جمله این شروط که اغلب در کشورهای جهان سوم، بعنوان پیش شرط سرمایه‌گذاری خارجی به آنها تحمیل می‌شود، محدود شدن وظائف

وابسته به واردات بسیاری از اقلام کشاورزی بوده‌اند، گرنچه در مقابل، تک محصول خود را صادر هم کرده‌اند!

سرمایه‌گذاری خارجی در بخش معادن نیز اگر با جهت‌گیری عمده استخراج و صدور آن باشد، یک فاجعه ملی است و مطابق قانون اساسی نیز هیچ دولتی مجاز به عقد چنین قراردادهایی نیست. سرمایه‌گذاری خارجی در بخش معادن نیز می‌بایستی با توجه به نیاز صنایع تولیدی صورت گیرد و مکمل یکدیگر باشند. طبیعی است که در این زمینه بحث بر سر جهت‌گیری عمده است.

این اصول پایه‌ای را می‌بایست در مطبوعات داخل کشور به بحث عمومی تبدیل کرد و مجلس شورای اسلامی نیز زمانی به تعهد ملی خود عمل کرده‌است که تن به قراردادهای مخفیانه نداده، جزئیات طرح‌ها را در معرض افکار عمومی قرار داده و نظر کارشناسان، احزاب و سازمان‌های سیاسی را در این زمینه بخواهد و در چارچوب قانون اساسی عمل کند!

وداع با گذشته، در مکزیک

در انتخابات ۲ ژوئیه مکزیک، یک مدیر عامل سابق شرکت کوکاکولای آن کشور به ریاست جمهوری برگزیده شد و ۷۱ سال حکومت "حزب انقلاب نهادی" به پایان رسید. با این وجود حزب "نئولیبرال، اقدام ملی، حزب رئیس جمهور منتخب نتوانست اکثریت را در هیچ یک از دو مجلس، کنگره مکزیک بدست آورد. "وینسنت فاکس" مجبور به تشکیل یک دولت اقلیب بوده و به حمایت یکی از دو حزب اصلی اپوزیسیون، یعنی حزب حاکم سابق "انقلاب نهادی" و با حزب مرکزی-چپ "انقلاب دموکراتیک" احتیاج خواهد داشت.

اگر چه سیاست‌های "حزب انقلاب نهادی" مانند پیوستن به نفتا، ایجاد منطقه آزاد تجاری در شمال کشور، عملیات نظامی علیه چریک‌های چپ‌گرای زاپاتیست در جنوب و پیروی از سیاست‌های اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، هیچ خطری برای منافع آمریکا دربرنداشت، اما اخیراً شواهدی از حرکت آن حزب به سمت استقلال از سلطه آمریکا بچشم می‌خورد. در این مورد از مواضع مکزیک در رابطه با کوبا، خصوصیت مکزیک با سیاست آمریکا در قبال کارگرانی که خواهان یافتن اشتغال در آمریکا هستند، و نسبت به اقدام تهاجمی ایالات متحده در جریان بحران پولی مکزیک می‌توان نام برد.

شکست "حزب انقلاب نهادی" با استقبال شدید و گرم وال استریت روبرو شد. در مکزیکوسیتی، بازار سهام مکزیک در یک روز بالغ بر ۶ درصد افزایش نشان داد.

فاکس یک سیاست تهاجمی در دفاع از نفتا و حذف موانع باقی مانده در راه "سرمایه‌های فرامیتی" امپریالیستی را اعلام کرده است. او همزمان قول "زندگی بهتر" برای میلیون کارگر و کشاورز فقیر که نسبتاً از "حزب انقلاب نهادی" حمایت می‌کردند را داده است، باید منتظر شد و دید فاکس چگونه می‌خواهد با در پیش گرفتن و تشدید سیاست‌هایی که باعث فقر میلیون‌ها نفر شده است به جنگ فقر برود.

صدور تولیدات، همانند "خروج غیر مترقبه سرمایه"، می‌تواند بحران تولید در کشور ایجاد کند.

برای درک عمیق‌تر از اهمیت این تعهد، می‌توان به مقاومت ایالات متحده آمریکا در برابر عضویت جمهوری خلق چین در "سازمان تجارت جهانی"، جهت جلوگیری از صادرات چین به آمریکا در برابر صادرات این کشور به چین اشاره کرد. نسبت این صادرات اکنون چنان است که مازاد صادرات به چین به آمریکا ۷۰ میلیارد دلار در سال است. مخالفت آمریکا با عضویت چین در سازمان تجارت جهانی، عملاً به آمریکا این امکان را داده‌است تا هر لحظه که صلاح می‌داند و برای ایجاد فشار سیاسی-اقتصادی به چین، بازار آمریکا را به روی کالاهای این کشور ببندد.

همین تجربه (چین-آمریکا) نشان می‌دهد که عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، تا لحظه‌ای که کالای قابل عرضه به بازار جهانی ندارد و کیفیت تولیدات ایران در سطحی نیست که بتواند با تولیدات مشابه در بازار جهانی رقابت کند، به صلاح نیست. فشاری که در این زمینه از سوی سرمایه‌داری تجاری ایران به دولت وارد می‌آید، عملاً موجب تقویت بخش تجاری در برابر بخش تولیدی می‌شود. با آگاهی از استقبال سرمایه‌داری مترویل برای پیوستن ایران در شرایط کنونی (ضعف تولید و تسلط تجارت) به سازمان تجارت جهانی است که محمدجواد لاریجانی در مذاکرات خود در لندن و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، به طرف انگلیسی خود "نیک براون" (سفیر کنونی انگلستان در جمهوری اسلامی) رسماً اعلام داشت که برنامه دولت ناطق نوری، در صورت پیروزی در انتخابات پیوستن فوری به سازمان تجارت جهانی است!

در ارتباط با سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، قطعاً می‌بایستی نظارت دولت بر بازرگانی خارجی تقویت شود. نظارتی که مطابق قانون اساسی باید برقرار باشد، اما چنین نیست و این بخش از قانون اساسی بکلی کنار گذاشته شده‌است. ضرورت اجتناب ناپذیر این امر از آنجا ناشی می‌شود که هر دولتی با سمت‌گیری تقویت اقتصاد ملی و تولید ملی در جهت حمایت از صنایع، ناچار از فراهم ساختن امکان واردات مواد خام و مورد نیاز صنایع است.

این نظارت، که در جهت تقویت صنایع و سرمایه‌داری تولیدی در کشور است، قطعاً می‌بایستی تا عرصه کنترل واردات کالاهای مصرفی نیز گسترش یابد و در گام اول از ورود کالاهای لوکس مصرفی از کشورهای سرمایه‌گذار جلوگیری شود.

در این زمینه نیز ایران در موقعیتی نیست که بتواند تن به قراردادهای برابر حقوق بدهد و از محدودیت‌های ذکر شده در بالا چشم‌پوشد. اولاً این چشم‌پوشی خلاف قانون اساسی است و دوم آنکه تا کیفیت تولیدات داخلی ایران در سطح رقابت با تولیدات مشابه در سطح جهانی نباشد، مناسبات برابر حقوق و باز گذاشتن مرزهای کشور به روی کالاهای دارای کیفیت بالاتر، عملاً باعث تضعیف تولید و جلوگیری از کوشش سرمایه‌گذار خارجی برای بالا بردن کیفیت تولید در ایران می‌شود.

یکی دیگر از نکات محوری در پذیرش سرمایه‌گذاری نحوه صدور سود سالانه سرمایه‌است. این امر باید به گونه‌ای در قراردادها تنظیم و محدود شود که به امکان انباشت اولیه و تراکم سرمایه در کشور لطمه نزد.

آنچه که مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی در بخش کشاورزی می‌شود، محوری‌ترین نکته آنست که این نوع سرمایه‌گذاری‌ها منجر به تسلط سیستم تک محصولی به کشاورزی ایران نشود. این شیوه شناخته شده‌ایست که سرمایه‌گذاران خارجی در کشورهای جهان سوم، طی سالیان طولانی دنبال کرده‌اند و به همین دلیل این کشورها همیشه

اخبار کارگری

مجلس و دولت منتخب

مردم چه برنامه‌ای برای

اشتغال دارند؟

یوسف ابراهیم (آرام)

بزرگ جهانی به خوبی می‌دانند که با دیکتاتورهای راحت‌تر می‌توان به توافق رسید تا با منتخبین مردم. نگاهی به کشورهای از آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین که از منابع غنی برخوردارند، روشن می‌کند که غارتگران نفت و الماس و مس و ... اصولاً هیچ علاقه‌ای به آزادی و دموکراسی ندارند؛ چگونه آنها می‌توانند با آزادی در کشورهای غنی آفریقا و آمریکای لاتین مخالف باشند اما در کشور ما موافق آن؟

مشکل شدن کارگران و زحمتکشان در سازمان‌های صنفی و سیاسی خود، که جز با گشایش همه جانبه فضای سیاسی ایران ممکن نیست، بخشی از مبارزه ملی مردم ما با همین قدرت‌های جهانی است. همانگونه که تولید داخلی سیاست ملی در راستای اقتصاد ملی و خود کفاست!

مردم ایران پدرستی واقفانند که مبارزه واقعی با امپریالیسم و دفاع از استقلال ملی کشور، از استقلال اقتصادی و تشکیلات آگاهانه مردم ممکن است، نه در شعارهای بی پشتوانه و به آتش کشیدن پرچم کشورها. گسترش صنایع ملی که امروز گلولی آن در مشت سرمایه داری تجاری بزرگ کشور است و موجب بیکاری گسترده در کشور و نابودی آن شده، وظیفه یک دولت ملی است، که باید امیدوار بود دولت کنونی به کمک مجلس ششم گام‌های بلند در این عرصه بردارد.

با داشتن یک برنامه مشخص برای اشتغال و تقویت تولید و مصرف کالای داخلی، به ایران این اجازه را می‌دهد تا وارد همکاری و هماهنگی اقتصادی-سیاسی برابر حقوق در منطقه شده و در برابر یورش و فشار گسترده مالی و صنعتی سرمایه فراملی و فرامنطقه‌ای ایستادگی کند.

۵۰ درصد کارگران کار خود را از دست دادند!

در جریان دیدار نمایندگان زحمتکشان استان مازندران با نماینده ساری در مجلس شورای اسلامی با اظهار نگرانی شدید از وضع کارخانه‌ها و پلاتکلیفی کارگران این استان اعلام داشتند ظرف سال‌های ۷۴ تا ۷۸ نزدیک به ۵۰٪ کارگران شاغل در مازندران شغل‌های خود را از دست داده‌اند. «دریابگی»، دبیر اجرایی خانه کارگر مازندران با اعلام مطلب فوق منجمله گفت: «عمده مسائل و مشکلات جامعه کارگری این استان مانند سایر نقاط کشور ورود بی‌رویه کالاهای خارجی، مستهلک شدن ماشین آلات و سوء مدیریت واحدها است.»

پنج هزار کارگر چگونه زندگی کنند؟

«دریابگی»، دبیر اجرایی خانه کارگر استان مازندران طی سخنانی ضمن ارائه گزارشی از فعالیت‌های خانه کارگر مازندران تصریح کرد: ظرف ماه‌های گذشته بیش از پنج هزار از کارگران این استان مدت ۳ تا ۸ ماه است که حقوق نگرفته‌اند و در شرایط اقتصادی بسیار وخیم زندگی را سپری می‌نمایند.

کارخانه‌های نساجی!

حسن صادقی، رئیس کانون عالی شورای اسلامی کار کشور که در جمع نمایندگان کارگران مازندران سخن می‌گفت، با انتقاد شدید از وضعیت بحرانی در صنایع نساجی و کفش کشور گفت: صنعت نساجی کشور با ده‌ها سال سابقه در آستانه رکود کامل و نابودی قرار گرفته، صنعت کفش به دلایل متعددی در حال از هم پاشیدگی است و امنیت شغلی ده‌ها هزار کارگر دچار مخاطره است. چرا باید صنایع بزرگ و

نگاهی به اخبار واحدهای تولیدی و وضعیت اشتغال در کشور نشان می‌دهد که بین رشد تصاعدی آمار نیروی کار کشور و رشد آمار ایجاد محل کار اختلاف فاحشی وجود دارد که ناشی از سیاست‌های اقتصادی دهه گذشته است. برای جلوگیری از ادامه این روند باید برنامه و طرحی ملی و همه جانبه داشت. در این راه بایستی از همه توان انسانی و مالی کشور بهره گرفت. باید تولید ملی را در داخل کشور تشویق و حمایت کرد و با حمایت از تولید داخلی، همزمان با مبارزه علیه بیکاری، به رشد کشور صنعتی-تولیدی کشور نیز یاری رساند. تجربه کشور هند برای رهایی از قید استعمار انگلیس تجربه موفق است که باید به آن توجه کرد.

نخستین گام برای حمایت ملی از تولید داخلی، شاید تشکیل سمینارهایی با شرکت نمایندگان زحمتکشان و نمایندگان صاحبان صنایع داخلی و نمایندگان دولت و کارشناسان و صاحب نظران باشد. مهمترین وظیفه این نشست مشترک آن خواهد بود که به کمک همه مردم به تدوین و ارائه طرح‌ها و برنامه‌های مشخص و سازنده دراز مدت برای برون رفت از این معضل اجتماعی اقدام کند که نه فقط مشکل امروز جامعه ماست، بلکه تا آینده دور نیز همچنان مطرح خواهد بود. به عبارت دیگر در اینجا تدوین یک برنامه ملی دراز مدت باید در نظر باشد؛ چنانکه شرایط اقتصادی و سیاسی داخلی و بین‌المللی را نیز در نظر داشته باشد.

آگاه ساختن مردم و بویژه زحمتکشان با نتولیرالیسم نیز، در همین ارتباط وظیفه اجتماعی و ملی است. مردم باید بدانند که مخالفان تولید داخلی، در پشت تر تجارت با پول نفت چگونه به زیر بنای اقتصاد ملی کشور لطمه می‌زنند.

این جای خرسندی است که برخی نمایندگان مجلس ششم با صراحت از ضرورت حمایت از صنایع داخلی سخن می‌گویند، ولی این حمایت بدون ارائه یک طرح مدون و بدون کوشش برای دخالت دادن نیروی عظیم کار کشور و بدون حمایت دولت و تغییر دیدگاه اقتصادی دولت ممکن نیست. برای دستیابی به این هدف باید نهادهای مستقل زحمتکشان را تشکیل داد. جلب حمایت مجلس و تصویب قوانین لازم در این مورد اجتناب ناپذیر است.

بدون سازماندهی تولید داخلی، کشور ما همچنان یک مصرف کننده بزرگ و نهایتاً طعمه‌ای برای امپریالیسم جهانی خواهد بود. بخشی از توطئه‌های کنونی برای جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی ایران در راستای همین خواست و هدف امپریالیسم جهانی جهت جلوگیری از نهادینه شدن آزادی‌ها و رشد آگاهی مردم است. قدرت‌های

کارگران شهرداری گرگان اخراج شدند

جمعی از کارگران اخراجی شهرداری گرگان همراه خانواده‌هایشان با اجتماع در مقابل ساختمان شورای شهر این شهرستان ضمن اعتراض به عملکرد شهرداری خواهان پاسخگویی مسئولان شدند. کارگران معترض گفتند: بعد از مدت‌ها به انتظار یافتن کار، سرانجام با معرفی‌نامه اداره کار در شهرداری مشغول بکار شدیم و اینک پس از گذشت چهار سال ما را اخراج می‌کنند و افراد جدیدی را استخدام می‌کنند.

باز خرید ۲۴ هزار کارگر گیلانی

«ایزدی»، دبیر اجرایی خانه کارگر تشکیلات گیلان در حضور مدیر کل کار گیلان و مدیر کل کارگری و کارفرمایی وزارت کار در محل خانه کارگر رشت با اشاره به وضع نامطلوب صنعت و اشتغال در استان گفت: کارگران بسیاری از کارخانجات مانند «آسانسورسازی گیلان، «گیلنان»، «ترنج طلائی»، «جوراب گیلان»، نساجی شمال «شیر پاستوریزه» «تن‌ساز» و بسیاری از واحدهای دیگر از ۴ تا ۴۰ ماه است که حقوق دریافت نکرده‌اند و مسئولی که مشکل صنعت و اشتغال استان را رفع کند، وجود ندارد. مشکلات بیان شده در اکثر استان‌های کشور یکسان است و سال‌هاست که همین مسائل به عنوان مشکلات جامعه کاری بیان می‌شود، اما بدون چاره‌جویی. وی با اشاره به اینکه بیش از ۱۵ هزار نفر در سال ۱۳۷۷ و بیش از ۹ هزار نفر در سال ۱۳۷۸ از کار در کارخانه‌های استان بصورت بازنشستگی و بازخرید خارج شده‌اند، گفت: این در حالی است که بیش از ۱۵۰۰ نفر در این سال‌ها آن هم بصورت قراردادی استخدام نشده‌اند. وی بخشنامه قراردادهای برادرگی مضاعف کارگران خواند و افزود: در استان گیلان بیش از ۳۰ هزار کارگر در شرکت‌های خدماتی مشغول کارند که این عده از حداقل‌های قانونی نیز بی‌بهره‌اند. مدیر کل کارگری و کارفرمایی وزارت کار نیز در سخنرانی خود گفت: چرا این همه کارگر و دیگر زحمتکشان در سطح کشور نمی‌توانند خواسته‌های منطقی خود را به نمایندگان مجلس جهت تصویب قوانین، انعکاس دهند؟ چرا شاهد تصویب خارج شدن کارگاه‌های زیر ۵ کارگر از مشمول قانون کار هستیم؟ چرا تصویب قانون «کارهای سخت» و زیان‌آور در مجلس با مشکل روبرو است و بسیاری چراهای دیگر»

خصوصی‌سازی، یعنی ناامنی شغلی

حسن صادقی، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور که در گردهمایی نمایندگان کارگران شمال غرب کشور در محمودآباد مازندران سخن می‌گفت، تصریح کرد: خصوصی‌سازی باید همراه با ایجاد اشتغال و امنیت شغلی و بهره‌وری کمی و کیفی نیروی انسانی باشد و نه انهدام و اضمحلال صنایع کشور و غارت اموال بیت‌المال توسط افراد فرصت‌طلب که فقط بدنبال کسب منافع اقتصادی خود هستند.

ایشان در خاتمه می‌گوید: امروز وظایف شورای اسلامی کار حمایت از تولید و اشتغال است و هرگونه غفلت از این امر قابل جبران نخواهد بود.

اشتغال‌زا دچار چنین بحرانی شوند؟ آیا داستان نابکاری که از واردات و تجارت و دلالتی حمایت می‌کنند در ایجاد چنین بحرانی مقصر اصلی نیستند؟

صنایع نساجی اصفهان رو به نابودی است

سید حسن هاشمی، رئیس هیأت مدیره کانون اسلامی کار در برابر جمعی از نمایندگان کارگران، در ارتباط با معضلات کارگری استان اصفهان تصریح کرد: صنعت نساجی اصفهان رو به نابودی کامل است. کارخانه «مهیاریان» اصفهان با ۳۰۰ کارگر ۷ ماه است تعطیل شده، کارخانه‌های «ریسمان» و «کوه خرد» در معرض نابودی‌اند، چه کسانی پاسخگوی این وضعیت هستند؟ و تکلیف کارگران آنها چیست؟ وی تاکید کرد: در شرایط موجود اگر بفکر محل کار جدیدی نیستیم، لااقل در اندیشه حفظ شغلی موجود باشیم. وی در پایان هشدار داد که «در بسیاری از محیط‌های کارگری، کارفرمایان به بهانه‌های متعدد کارگران دائمی را اخراج کرده و بعد از مدتی با قرارداد موقت آنان را دوباره «استخدام» می‌کند و با ترفندهای گوناگون حقوق زحمتکشان را تضییع می‌کنند.

برای چندمین بار جاده‌ها را مسدود کردند

جمع کثیری از کارگران «علالدین» در اعتراض به شیوه مدیریت و مشخص نبودن وضعیت کاری خود، در تاریخ ۲۴ خرداد ماه اتوبان تهران-کرج را مسدود کردند.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان «ایسنا» کارگران معترض که برای اعتراض به نحوه پرداخت حقوق و مشکلات رفاهی خود، دست به اعتصاب زدند. کارگران پلاکارت‌هایی در دست داشتند که روی آن‌ها نوشته شده بود: «کارگران «علالدین» را از چنگ تروریست‌های اقتصادی که باعث ورشکستگی شرکت شده‌اند، نجات دهید»، «ما کارگران چهار ماه است حقوق دریافت نکرده‌ایم».

یکی از کارگران معترض گفت: کارگران این واحد تولیدی نزدیک به چهار سال است بالاتکلیفی هستند و مسئولان شرکت نیز اقدام به قطع آب و برق و همچنین تلفن این واحد نموده‌اند. افزودنی است که از موقعی که این واحد تولیدی از دارائی عمومی (دولتی) به بخش سرمایه خصوصی فروخته شده، تمامی ۳۱۰ کارگر این شرکت با مشکل بیکاری و عدم دریافت حقوق روبرو هستند.

۲۷۰ روز است کار بی‌مزد!

رئیس کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار خوزستان اعلام کرد ۲۷ روز است حقوق کارگران این استان پرداخت نشده‌است. وی همچنین با اظهار نگرانی از وضعیت بیکاری در خوزستان که در حال حاضر مقام چهارم کشور را دارد ضمن انتقاد شدید از ورود کالای خارجی که در کشور هم می‌توان تولید کرد، گفت: ورود کالا از خارج تاثیر بسیار منفی بر روند تولیدات داخلی دارد و افزود در شرایطی که شرکت‌های کشت و صنعت نیشکر کارون شوشتر و هفت تپه با مشکل فروش محصول مواجه هستند و ۱۳۵ هزار تن شکر در انبار مانده است، چرا باید شاهد ورود بی‌رویه محصولات خارجی باشیم؟

معرفی کتاب

او معتقد است که فقط بخش کوچکی از جامعه امکان می‌یابد که از مزایای پیشرفت علمی و تکنولوژیکی بهره‌مند شود. در سیستم نئولیبرالیستی موسسات بزرگ مایلند جامعه را به یک کلوپ سهامداران تبدیل کنند. همه باید سهامدار موسساتی باشند که برای سود آور بودنشان صرفه‌جویی در مخارج کارکنان آنها ضروری است و این یعنی اخراج!

این سهامداران کوچک، یعنی مردم عادی، به امید اینکه سودی نصیب سهامشان شود، خود به اخراج خود و دیگران رای می‌دهند؛ و این پدیده گلوئی خود آنها و فرزندان آنان را هم می‌گیرد، بطوری که می‌توان گفت انسان به گرگی در میان گرگ‌های دیگر تبدیل می‌شود، زیرا او بعنوان همکار گرگ‌های بزرگتر باید خود و امثال خود را بخورد.

او می‌گوید: «بیهوده می‌کوشند به ما بقبولانند که این تنها مدل اقتصادی ممکن است. آنها می‌کوشند با بکارگیری واژه سحر انگیز "جهانی کردن" و "فشار رقیبانه در بازار" این مسابقه را به کمک ادغام‌ها، گسترش بیکاری و فقر میلیون‌ها انسان توجیه کنند. کسانی یافت می‌شوند که سیاست‌های اشتغالی ایالات متحده را تحسین می‌کنند، اما نمی‌گویند که در ثروتمندترین کشور جهان تعداد فقرا از مرز ۱۹ در صد هم گذشته‌است» بانو فورسترز می‌گوید: خوشبختانه بر خلاف این تبلیغ‌کنندگان، جنبش‌های مردمی در عرصه جهانی علیه این سیستم به پا خاسته‌اند و علیه آن مبارزه را آغاز کرده‌اند و قادرند بدون خشونت نیز به هدف‌های خود دست یابند. نمونه‌های مقاومت صلح آمیز علیه قرار داد چند جانبه سرمایه‌گذاری و یا تظاهرات سیاتل این حقیقت را نشان داد، زیرا این دیکتاتوری شتابگیر، همواره انسان‌های بیشتری را به حاشیه اجتماعی می‌راند. (کتاب‌های فوق معمولاً در کتابخانه‌های عمومی در دسترس هستند)

۲- در اواخر سال ۱۹۹۹ کتابی در آلمان منتشر شد تحت عنوان "اقتصاد قدرت" (۲) که در مدتی کوتاه جای خود را در میان منتقدان قدرت متکی به سرمایه مالی باز کرد.

کتاب به فصل‌های مختلف چنان تقسیم شده‌است که خواننده از خواندن آن خسته نمی‌شود. در فصل اول کتاب، تحت عنوان "جامعه ارزش‌ها، یا جامعه اوراق بهادار" مولف به بررسی قدرت سهامداران پرداخته است که با بهره‌گیری از انقلاب دیجیتال، به نفوذ در عرصه‌های قدرت با بی‌رحمی هر چه بیشتر اقدام کرده‌اند و بیکاری و خانه‌خوابی را برای زحمتکشان فکری و یدی فراهم ساخته‌اند.

خواننده با مطالعه کتاب، به چگونگی انتقال قدرت از سیاستمداران منتخب جامعه بدست صاحبان سهام که هیچ مسئولیتی در مقابل جامعه و انتخاب‌کنندگان ندارند، پرداخته و مکانیسم تبدیل سیاستمداران به کارگران سرمایه‌مالی را نشان می‌دهد. او با روشنی و بیان ساده و قابل فهم نشان می‌دهد که گسترش این روند تمرکز قدرت مالی در بورس‌ها بر روند تصمیم‌گیری سیاسی-اجتماعی تأثیر می‌گذارد و در نهایت سیاستمداران را به میانشان سرمایه‌مالی تبدیل می‌کند که تنها وظیفه آنها تصویب برنامه‌های ارائه شده از جانب این سرمایه‌مالی متمرکز از یکسو و بکارگیری قدرت انتظامی برای سرکوب مخالفان و معترضان تمامی گروه‌ها، لایه‌ها و طبقات اجتماعی از سوی دیگر خواهد بود.

1- Terror der Oekonomie
Horror Economico

2- Eine seltsame Diktatur
une dictature e tran

رفقای گرامی!

برای مقابله با گسترش تفکر نئولیبرالی در کشور، پیشنهاد می‌کنم کتاب‌های مناسب را در نشریه معرفی کنید تا آن دسته از ایرانیان که امکان مطالعه و ترجمه آنها را به زبان فارسی دارند همت کرده و از این طریق، ضمن مقابله با دیدگاه‌ها و نظراتی که در مطبوعات داخل کشور و در تأیید نئولیبرالیزم منتشر می‌شود بر آگاهی جنبش در داخل کشور افزوده شود. آنچه را برایتان ارسال داشته‌ام و امیدوارم منتشر کنید، کوششی است در همین جهت.

ح.ا

۱- بانو "ویرویان فورسترز" هفتاد و پنج ساله، شهروند فرانسه است و منتقد ادبی، او مارکسیستی با دیدگاه‌های فمینیستی و از یک خانواده ثروتمند یهودی‌الاصل است. پدرش در اثر جنگ دوم جهانی به فقر رسید. چهار سال پیش، او کتابی تحت عنوان "دهشت و تنفر از اقتصاد" (۱) را منتشر کرد که سرعت به زبان آلمانی و سایر زبان‌ها ترجمه شد. از این کتاب در جهان بیش از یک میلیون نسخه به فروش رسیده‌است. تنها در فرانسه بیش از چهار صد هزار نسخه و در آلمان بیش از دویست هزار نسخه از این کتاب را مردم خریده‌اند.

نشریات مترقی انگلستان با عناوینی مانند "معروف‌ترین مولف اقتصاد بعد از کارل مارکس" از او نام برده‌اند. کارگران اتومبیل سازی رنو، در تظاهرات علیه اخراج‌های دسته جمعی، روی پلاکارت‌های خود نوشتند: «مرگ بر ترور اقتصادی»

کتاب دوم او در زمینه اقتصاد، با عنوان "دیکتاتوری عجیب و غریب" (۲) در بهار امسال در فرانسه منتشر شد و احتمالاً تا پایان سال به زبان‌های آلمانی و انگلیسی و اسپانیایی ترجمه و منتشر خواهد شد. او در پاسخ به منتقدانش که او را برای نگارش کتاب در زمینه اقتصاد مورد انتقاد قرار می‌دهند، همواره می‌گوید: «چرا آدم باید فقیر باشد تا از فقرا دفاع کند؟»

منتقدان می‌گویند: او نئولیبرالیسم را عامل همه دردها معرفی می‌کند، بدون اینکه راه‌حلی برای آن مطرح کند. وی پاسخ می‌دهد: «وقتی خانهای در شعله‌های آتش می‌سوزد، باید ابتدا بفکر خاموش کردن آتش بود نه آنکه طرح و نقشه برای ساختن آن کشید.»

او خود را موظف به کشیدن آژیر خطر می‌بیند و به همین جهت مردم را به مقابله با این سیستم اقتصادی دعوت می‌کند. سیستمی که تلاش می‌شود به کمک رسانه‌ها، بعنوان تنها راه نجات به خورد مردم داده شود. او می‌گوید: «ما باید تسلط این سیستم یگانه را بر جهان مانع شویم، زیرا این سیستمی است که تنها به موفقیت خود می‌اندیشد. این سیستمی خطرناک است، زیرا در فکر و مغز ما این مطلب را جا می‌اندازد که گویا انسان‌ها موجوداتی اضافی هستند و این تفکر را با چنان زیرکی متکی به حيله و تزویر گسترش می‌دهد که در نهایت انسان‌ها خود اضافی بودن خود را تأیید می‌کنند و این بزرگترین موفقیت آن است.»

"بنیادگرایی" چه مقوله‌ایست و ریشه‌های طبقاتی آن را در کجا باید جستجو کرد؟

"بنیاد گرا" کیست؟

"بنیادگرایی" چیست؟

اشاوه - اخیراً در شهر "آتن" پایتخت کشور یونان، کنفرانسی جهانی با شرکت احزاب کمونیست و کارگری تشکیل شد. هسته مرکزی این کنفرانس یافتن مبانی تئوریک و کارزارهای عمومی برای مبارزه با گلوبالیسم و سرمایه‌داری امپریالیستی مهاجم در سطح جهانی است. پیش از این کنفرانس، در شهر "پراگ" در جمهوری چک نیز کنفرانسی مشابه تشکیل شده بود، که خبر آن در شماره ۹۷ راه توده منتشر شد.

در کنفرانس "آتن"، بنام "حزب توده ایران" نیز نماینده‌ای شرکت داشته که دیدگاه‌های "نامه مردم" را نمایندگی می‌کرده است. وی در این کنفرانس که عمدتاً مسئله جهانی مبارزه با گلوبالیسم و ضرورت استراتژی واحد جهانی و تدوین مبانی تئوریک این مبارزه برای احزاب کمونیست شرکت‌کننده در کنفرانس مطرح بوده، پیشنهادهای زیر را بعنوان مبنای مبارزه مطرح ساخته است: «مبارزه بر ضد همه اشکال نژادپرستی، بنیادگرایی و بیگانه ستیزی، باید در راس دستور کار ما باشد.» (نقل از "نامه مردم" شماره ۵۸۷)

برای همه آنهایی که با اندیشه‌های بنیادین حزب توده ایران در طرح دیدگاه‌های حزب ما در کنفرانس‌هایی مشابه آشنا هستند، البته تأسف‌آور است که کسانی در چنین کنفرانس‌هایی شرکت کنند و نظرات و دیدگاه‌های غیر طبقاتی و عمدتاً متأثر از کارزارهای تبلیغاتی-تئوریک سرمایه‌داری جهانی را، آن گونه که در "نامه مردم" و بنام حزب توده ایران چاپ شده، طرح کنند. اتحادی که احزاب کمونیست جهانی در جستجوی دستیابی به آن هستند تا استراتژی واحدی را برای مبارزه جهانی با گلوبالیسم و سرمایه‌داری امپریالیستی تدوین و مبانی تئوریک آن را تنظیم کنند، بی‌شک در آن پیشنهادهایی که نماینده نامه مردم عنوان کرده است، نمی‌گنجد. نژاد پرستی، بنیادگرایی و بیگانه ستیزی فرعیات و تبعات آن سیستم مهاجم و در عین حال بحران‌زده جهانی (امپریالیسم) است، که مبارزه با آن قطعاً در وسیع‌ترین اتحادها در سطح جهانی، بر سر ملموس‌ترین شعارهای برخاسته از واقعیات जनیتکارانه و غارتگرانه امپریالیسم جهانی از سوی توده مردم ممکن است.

برای آشنائی ریشه‌ای‌تر با مقولاتی که نماینده نامه مردم در کنفرانس آتن بعنوان مبنای همکاری جهانی احزاب کمونیست مطرح کرده و جلب توجه امثال وی به سیاست‌ها و نگرش‌های شناخته شده حزب توده ایران، مقولات طرح شده توسط نماینده نامه مردم را یک به یک و در شماره‌های مختلف راه توده می‌شکافیم:

پیروان مذهب کاتولیک به آمریکا، از طرف برخی از رهبران پروتستانیسم آمریکا شکل گرفت.

"بنیادگرایی" برشماری از باورهای مذهبی، مانند اعتقاد به کلام خدا بودن و عاری از خطا بودن کتاب مقدس، ظهور قریب‌الوقوع دوباره مسیح، زایش مسیح از مادر باکره، رستاخیز و کفاره، بعنوان اصول بنیادین مسیحیت تکیه می‌کند. ریشه‌های تاریخی "بنیادگرایی" را در جنبش "هزاره باوری" در ایالات متحده می‌توان یافت.

طی دو دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ هیجان اجتماعی زیادی پیرامون ظهور دوباره مسیح و شروع سلطنت هزار ساله او در این جهان از طرف برخی از رهبران کلیسای پروتستان در آمریکا ایجاد شد. جنبش "هزاره باوری" با برگزاری "کنفرانس انجیل نیآگارا" در سال ۱۸۷۲ از طرف کشیشی بنام "جیمز اینگلیس" از حالت پراکندگی خارج و بصورتی متمرکز در درون کلیسای پروتستان در آمریکای شمالی (ایالات متحده و کانادا) شکل گرفت.

در پایان قرن نوزدهم کشیش پروتستان دیگری بنام "دوایت مودی" طی کنفرانس‌های سالانه خود در منطقه "نورت فیلد" اولین برنامه جنبش "هزاره باوری" را منتشر کرد. بعد از جنگ جهانی اول، "هزاره باورها" نگران از رشد لیبرالیسم در درون کلیسای پروتستان و در جهت مقابله با پدیده‌ای که آنها آنرا فساد اجتماعی می‌نامیدند، تعدادی کنفرانس

بنیادگرایی - واژه "بنیادگرایی" طی دو دهه اخیر تحت تاثیر مستقیم تبلیغات مراکز خبری و فرهنگی امپریالیستی و در نتیجه بی‌اطلاعی، ساده‌پسندی و سهل‌انگاری حرفه‌ای برخی نویسندگان، روزنامه‌نگاران و فعالین سیاسی ایرانی، وارد فرهنگ سیاسی کشور ما شده است.

بگار گرفتن این واژه برای توصیف جنبش سیاسی-طبقاتی ایران که شکل مذهبی دارد و یا حتی بخش‌هایی از آن، نه تنها غیرعلمی، بلکه در عمل گمراه‌کننده است. نوشته حاضر منشاء تاریخی پیدایش و تحول این واژه، ناخوانی آن با واقعیات اجتماعی-سیاسی جامعه ایران و انگیزه مبلغین آگاه آن را بررسی می‌کند. امید می‌رود که این نوشته مورد توجه جدی آنهایی که در زمینه فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی، قلیا خواهان پایبندی به رعایت اصول علمی هستند، چه مسلمان و چه دگرنادیش، قرار گیرد.

منشاء واژه "بنیادگرایی"

بنیادگرایی ترجمه لغت انگلیسی "فاندا منتالیسم" (Fundamentalism) است که به یک جنبش محافظه‌کارانه در درون پروتستانیسم آمریکایی اشاره می‌کند. این جنبش در اواسط قرن ۱۶ میلادی، در بستر گسترش نارضایتی‌های اجتماعی، در اوج مهاجرت

گرایش‌های طبقاتی این گرایش‌ها توجه داشته باشیم. آنوقت، مبارزه با بنیادگرایی بار طبقاتی-اجتماعی جدی به خود گرفته و توده‌های مذهبی مردم را نیز می‌توان و باید به این مبارزه فراخواند.

پیش از مرور برخی مواضع رسمی حزب توده ایران در این مورد، نظر پرفسور "آبراهامیان"، نویسنده، مورخ و صاحب‌نظر در تاریخ جنبش‌های معاصر ایران را در زیر نقل می‌کنیم. وی در یکی از آثار خود در این رابطه چنین می‌نویسد:

«لقب ناچسب "فاندمانتالیست" آنقدر در مورد خمینی به کار برده شده که حتی پیروان خود او در ایران که نتوانسته‌اند معادل فارسی یا عربی آن را پیدا کنند نیز با افتخار با ترجمه تحت‌اللفظی آن، واژه جدید بنیادگرا را ضرب کرده‌اند. برغم استفاده وسیعی که از این برچسب می‌شود، من بر این نظرم که اطلاق واژه‌ای که در اوایل قرن نوزدهم، بوسیله پروتستان‌های امریکای شمالی ابداع شده، به یک جنبش سیاسی معاصر در خاورمیانه، به دلائل زیر نه تنها موجب سردرگمی شده، بلکه گمراه‌کننده و مطلقاً نادرست است.

- اگر بنیادگرایی به معنای قبول "از خطا مبرا بودن" متن کتاب مقدس است، در اینصورت همه مومنین مسلمان، بنیادگرا خواهند بود، چرا که یکی از ارکان اسلام اعتقاد به کلام خدا بودن قرآن است. بر اساس این تعریف همه سیاستمداران خاورمیانه مانند انورسادات در مصر، شاه حسن در مراکش، صدام حسین در عراق و محمدرضا شاه در ایران که به نوعی به اسلام متوسل شده‌اند نیز باید بنیادگرا تعریف شوند، چه رسد به گروه‌های سیاسی مانند اخوان المسلمین، وهابیان، سازمان مجاهدین در ایران و مجاهدین افغانستان و...

- اگر بنیادگرایی به معنای دنباله‌روی قشری از سنت و رد جامعه مدرن است، در اینصورت این شامل خمینی نمی‌شود. او به کرات بر نیاز مسلمانان به وارد کردن تکنولوژی، کارخانه‌های صنعتی و تمدن جدید تاکید می‌کرد...

- اگر واژه بنیادگرایی را به معنای اعتقاد به توانایی یک مومن در درک معنی واقعی مذهب، از طریق مراجعه مستقیم به کتاب مقدس و یا دور زدن روحانیون و علما در نظر بگیریم، خمینی به هیچ وجه دارای چنین نظری نبود...

- اگر بنیادگرایی بر رد مفهوم ملت-دولت و مرزهای رسمی معاصر اشاره داشته باشد، در اینصورت هم شامل خمینی نمی‌شود. او به دفعات از کشور ایران، ملت ایران، میهن دوستان ایران و مردم شریف ایران سخن می‌گفت...

- واژه بنیادگرایی، بعلمت ریشه آن در پروتستان‌نیم امریکائی، بطور روشن دارای مضمون و بار محافظه کارانه است. بنیادگرایان امریکائی، در واکنش به مبلغین هوادار مکتب "انجیل اجتماعی" استدلال می‌کردند که هدف مذهب واقعی تغییر جامعه نبوده، بلکه نجات روح انسان‌ها، از طریق تعبیر تحت‌اللفظی انجیل بویژه در رابطه با موضوعات عقیدتی مانند آفرینش و روز قیامت است. خمینیسیم، برعکس در حالیکه موضوعات عقیدتی را به هیچ وجه نادیده نگرفته، بطور برجسته و عمده به مباحث اجتماعی-سیاسی مانند انقلاب علیه نخبگان سلطنتی، اخراج امپریالیست‌های غربی و بسیج مستضعفان علیه مستکبران توجه داشت. (نگاه کنید به خمینیسیم: مقالاتی در باره جمهوری اسلامی، نوشته آبراهامیان، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، برکلی ۱۹۹۳ ص ۱۷-۱۳)

در شهرهای نیویورک و فیلادلفیا برگزار کردند و سرانجام در سال ۱۹۱۹، بدون آنکه تغییری در ماهیت اصلی خود داده باشند، با تاسیس "انجمن جهانی بنیادهای مسیحی" و پذیرش برنامه جدیدی که بمدت ۳۰ سال تا شروع جنگ سرد و رشد کمونیسم در امریکا، راهنمای آنها بود، به فعالیت خود ادامه دادند.

با نگرانی از رشد روز افزون تئوری تکامل داروین در مدارس و موسسات مذهبی وابسته به کلیسا و در جهت مقابله با انتقاد از کتاب مقدس، طی دهه ۱۹۲۰ بنیادگراها با بسیج نیرو در صدد اعمال نفوذ بر روند قانون‌گذاری و وضع منع قانونی بر آموزش تئوری داروین برآمدند. آنها بطور مرتب موفق شدند که آموزش تئوری تکامل را در ایالت "تسی" امریکا، با وضع یک قانون ویژه متوقف کنند، با شروع جنگ سرد از طرف محافل حاکم در امریکا، بنیادگرایان در کمونیسم ستیزی طبقات حاکم زمینه و فرصت مناسب برای تسویه حساب با مخالفان و رقیبال خود در کلیسای پروتستان و مقابله با تئوری تکامل داروین را یافتند.

فعالیت‌های ضد کمونیستی بنیادگراها در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، تکرار جهاد آنها در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول علیه تئوری داروین بود. بنیادگراها که طی دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و در نتیجه رشد جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش رفع نابرابری و تبعیض نژادی در امریکا به دامان مدارس، دانشگاه‌ها، موسسات فرهنگی و فرستنده‌های رادیو تلویزیونی خود پناه برده بودند، با ظاهر شدن رونالد ریگان بر صحنه سیاسی امریکا و با رشد نتولیزالیسم در آن کشور، از حالت منفصل خود بیرون آمده و نقش فعالی در انتخابات ریاست جمهوری آن کشور در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴ که منجر به انتخاب ریگان شد ایفاء کردند. بنیادگراها در حال حاضر، در زمینه مذهبی، در دشمنی و مقابله با آموزش‌های الهیات رهائی‌بخش در کلیسا و در زمینه سیاسی-اقتصادی در حمایت از نتولیزالیسم فعالانه شرکت دارند.

ایران و بنیاد گرایی

چنانکه مختصراً نشان داده شد، واژه بنیادگرایی اشاره به یک جنبش محافظه کارانه در درون کلیسای پروتستان ایالات متحده دارد. سئوالی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان نبرد رهائی بخش و ملی که در شکل مذهبی و تحت شعارهای مذهبی، با انقلاب بهمن در ایران شکل گرفت را در ردیف و در سطح جنبش بنیادگرایی که فاقد هرگونه ویژگی عام بوده و مختص بخشی از حیات مذهبی جامعه امریکاست، قرار داد؟

ممکن است عده‌ای به نظرات عده‌ای از روحانیون ارتجاعی ایران که طی دهه دوم جمهوری اسلامی به تحمیل دیدگاه‌های خود از مذهب به جامعه برآمدند، اشاره کنند. در این زمینه، ابتدا باید توجه داشت که این دسته از روحانیون از کدام پایگاه طبقاتی برخاسته‌اند و مدافع کدام سیستم اقتصادی هستند و سپس این نکته بسیار مهم را نیز مورد توجه قرار داد که در میان غیر روحانیون نیز کسانی امروز مدافع ارتجاع مذهبی هستند که گاه دو آتشه‌تر از آنها برای اعمال اصول ارتجاعی مذهب تلاش می‌کنند و در این راه دوشادوش روحانیون مرتجع از هیچ جنایت و خیانت ملی رویگردان نیستند. بنابراین و برای روشن شدن اذهان توده‌های مردم، ابتدا باید پایگاه طبقاتی و ریشه‌های اقتصادی ارتجاع مذهبی و کسانی که مدافع و مروج آن هستند را برای خود و مردم روشن ساخت. بدین ترتیب، مبارزه با ارتجاع مذهبی و بقولی "بنیادگرایی مذهبی" از این معبر می‌گذرد، به شرط آنکه تمام مذهب را "بنیادگرایی" تلقی نکنیم و به تکتیر در برداشت از مذهب و اسلام بر مبنای

ارزیابی حزب توده ایران

از زمان شروع خیزش‌های توده‌ای که در نهایت به انقلاب ۵۷ انجامید، محافل خبری و فرهنگی وابسته به امپریالیسم، در جهت مقابله با ارزیابی علمی طبقاتی هواداران و پیروان سوسیالیسم علمی تبلیغ نظری را در پیش گرفتند که بر اساس آن "مدرنیزه کردن" سریع جامعه ایران بوسیله رژیم شاه و بی‌توجهی این رژیم به تضاد بین "مدرنیسم" و سنت‌های بومی، علت اصلی شرکت توده‌های میلیونی در انقلاب و سرنگونی رژیم شاه بوده‌است. در توضیح و اثبات این نظر، ده‌ها کتاب و صدها مقاله منتشر شده‌است و انقلاب ایران بعنوان "نمونه کلاسیک" از برخورد بین نیروهای هوادار مدرنیسم و نیروهای سنت‌گرا، بنیادگرا، در کلاس‌های جامعه‌شناسی و حکومت‌های تطبیقی دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی غرب تدریس می‌شود.

نظرات حزب توده ایران در این باره، در اطلاعیه هیات اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران مورخ مهرماه ۱۳۵۷ چنین منعکس است: «این واقعیت که جنبش بطور عمده رنگ مذهبی به خود گرفته‌است، از طرفی از آن جهت است که رهبران مذهبی ضد رژیم در جهت خواست‌های خلق گام برداشته‌اند و از طرف دیگر از آن جهت است که در شرایط استبداد سیاه ۲۵ ساله برای این شکل مبارزه امکاناتی فراهم بود. لذا تعبیرات جراید بورژوازی غرب که می‌خواهند جنبش را یک واکنش قرون وسطایی و ارتجاعی علیه شاهی که گویا مصلح و نوآور است جلوه دهند، سفسطه‌ایست پوچ و مردود.»

حزب ما از قبل از پیروزی انقلاب، مبارزه علیه تئوری غیر طبقاتی جنگ بین مدرنیسم و بنیادگرایی را در زمینه‌های تئوریک و عملی در پیش گرفت. مقاله "نقش مذهب و پایگاه طبقاتی مبارزان مذهبی در ایران" به قلم زنده یاد احسان طبری که در مجله صلح و سوسیالیسم شماره ۱۲، دسامبر ۱۹۸۲ برای اولین بار منتشر شد و در شماره ۹۷ راه‌توده، خلاصه‌ای از آن به چاپ رسید، چکیده نظر تئوریک حزب ما در این زمینه‌است.

نشست ۶۰ حزب کمونیست و کارگری در یونان

ضرورت همسوئی

در مبارزه با امپریالیسم!

در نشست سه روزهای که به میزبانی حزب کمونیست یونان پیرامون موضوع "تجربه کمونیست‌ها در اتحاد و همکاری" برگزار شد، ۶۰ حزب کمونیست و کارگری از ۴۷ کشور جهان شرکت کردند. شماری از احزاب نیز، پیش‌تر تمایل خود را برای شرکت در این نشست اعلام داشته بودند، اما بنا به وضعیت حاکم در کشورشان نتوانستند در این نشست شرکت کنند.

جلسات سه روزه شاهد بحث‌های پر بار و تبادل نظر پیرامون موضوع کنفرانس بود. اشاره بسیاری از سخنرانان به ضرورت ادامه و افزایش چنین نشست‌هایی نشان داد که احزاب کمونیست و کارگری به رغم دشواری‌های بین‌المللی و محلی، به مبارزه ادامه داده و آماده تبادل نظر جهت اتحادهای قاره‌ای در سراسر جهان هستند.

در نشست یونان، همچنین بر این نکته تاکید شد که سیاست اتحاد با احزاب دیگر، گرچه بطور جدائی ناپذیر به مبارزات روزانه هر حزب در سطح ملی مربوط است، ولی در عین حال جوانب ملی و بین‌المللی مبارزه را به هم پیوند می‌زند.

بسیاری از شرکت‌کنندگان نشست بر نیاز به ابتکار عمل در زمینه بزرگ‌زاری نشست‌های بین‌المللی پیرامون موضوعات ویژه و همچنین نشست‌های منطقه‌ای (امریکا، آفریقا، آسیا، اروپا)، در کنار بسط و گسترش نشست‌هایی که تاکنون برگزار شده، اشاره کردند.

همچنین، به این نکته توجه شد که به رغم نظرات گوناگونی که طبیعتاً در میان احزاب کمونیست و کارگری وجود دارد، در اینگونه نشست‌ها و از آنجمله در نشست کنونی، نظرات مشترکی پیرامون مبارزه با امپریالیسم و مبارزه برای رهائی عمومی و مبارزه زحمتکشان جهان در بین احزاب کمونیست و کارگری مشاهده شد. در همین نشست به این نکته نیز توجه شد که فاصله بین باصطلاح شمال و جنوب، به ضرر مردم جنوب که اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند دائماً در حال گسترش است. این واقعیت، جنوب را به یک میدان مهم درگیری با امپریالیسم تبدیل کرده‌است. همچنین بر این نکته تاکید شد که تظاهرات در سیاتل، داووس، واشنگتن، بانکوک و تظاهراتی که بمناسبت هر نشست سران جامعه اروپا برگزار می‌شود (از جمله تظاهرات اخیر در پرتغال) عنصر جدیدی از تجربه کمونیست‌ها را تشکیل می‌دهد. این تظاهرات علیه سیاست‌های نهادهای تجاری و مالی بین‌المللی تحت نفوذ امپریالیسم، مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی که از طریق بدهی‌های عظیم، بسیاری از کشورها و خلق‌های جهان را به وابستگی و انقیاد کشانده‌اند صورت می‌گیرند. به امکانات جدیدی که این تظاهرات و اعتراضات فراهم ساخته و ضرورت شرکت فعال‌تر و هماهنگ‌تر کمونیست‌ها در آنها نیز اشاره شد.

تعدادی از شرکت‌کنندگان به نظم جدیدی که امپریالیسم از طریق استراتژی جدید ناتو، بمباران یوگسلاوی و ایجاد یک حقوق بین‌المللی مبتنی بر سلطه قوی‌ترین، درصدد تحمیل آن است اشاره کردند. در این نشست بر اهمیت واکنش‌های توده‌ای علیه سیاست‌های استیلا طلبانه امپریالیسم امریکا تاکید شد.

شرکت‌کنندگان در نشست، در سخنرانی‌های خود بر اهمیت خاص تمرکز هماهنگ مبارزات جنبش‌ها و سازمان‌های سندیکائی علیه سیاست‌های تجدید ساختاری سرمایه‌داری و تهاجم آن به حقوق و دستاوردهای کارگران تاکید کردند به مبارزه علیه شرکت‌های فراملی و یورش آنها به دستاوردهای جنبش کارگری و بر ضرورت اینگونه مبارزات علیه همه شعب و شرکت‌های وابسته به فرامیلتی‌ها در کشورهای مختلف نیز توجه شد. بسیاری از سخنرانان بر ضرورت هماهنگی بین‌المللی اینگونه مبارزات و بر نقش ویژه کمونیست‌ها در آنها تاکید کردند.

اولین شماره "بولتن اطلاعاتی" که هر حزب کمونیست و کارگری می‌تواند اسناد خود را در آن منتشر کند، توزیع شد. همزمان، نتایج مثبت اولیه عملکرد مرکز اطلاعاتی سریع از طریق اینترنت که تحت نام (SOLIDNET.ORG) کار می‌کند ارائه شد.

نشست بر این عقیده پای فشرده که نظرات مطرح شده در این نشست، به مساعی احزاب کمونیست و کارگری در پاسخ به نیازهای روز افزون وضعیت موجود، به هماهنگی و مقابله با تجاوزگری رو به گسترش امپریالیسم و در پاسخ به نیاز بشریت به یک راه‌حل سوسیالیستی کمک خواهد کرد.

طی جلساتی که در سه روز برگزاری نشست تشکیل شد، شرکت‌کنندگان فرصت یافتند تا روابط دو جانبه خود را گسترش داده و با احزاب دیگر ارتباط برقرار و تبادل نظر کنند.

سرمایه‌داری در آسیا - قسمت سوم (ترجمه: م. زادفر)

پیش به سوی رستاخیز سوسیالیسم

بحران همه جانبه‌ای که میهن ما "ایران" را در بر گرفته‌است، کدام راه‌حل سیاسی-اقتصادی را می‌طلبد؟ این مهم‌ترین سئوالی است که اکنون در برابر همه طرفداران جنبش عمومی مردم ایران قرار دارد. بسیاری از نظریه پردازان اقتصادی حاضر در ایران و همفکران آنها در خارج از کشور، حل شدن در سیستم حاکم جهانی و پیروی از فرمانروایی اقتصادی-سیاسی امریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ و امپریالیستی را یگانه راه حل این بحران معرفی می‌کنند. اتفاقاً فضای بسیار محدود سیاسی که در سال‌های اخیر در ایران باز شد، عمدتاً امکان طرح نظرات اقتصادی این طیف را در مطبوعات داخل کشور فراهم ساخت. این درحالی است که همین فضای سیاسی اندک نیز به روی صاحبان نظریات مقابل این طیف بسته ماند. نظراتی که در دفاع از عدالت اجتماعی و سوسیالیسم بعنوان راهبردی اجتناب ناپذیر برای کل جهان و ضرورت همسویی همه ملت‌ها برای مقابله با امپریالیسم جهانی حرف، سخن و استدلال بسیار دارد.

حاکمیت جمهوری اسلامی، درحالی‌که علیه استکبار شعار می‌دهد و پرچم امریکا آتش می‌زند، درعمل سیاسی شعارهای نیروهای واقعا ملی و ضد امپریالیستی را در اذهان مردم از محتوا تهی جلوه می‌دهد و در عمل اقتصادی نیز همان مسیر اقتصادی را پی می‌گیرد که اگر امریکا در تهران سفارتخانه هم داشت بیش از این از نظر اقتصادی چیزی نمی‌خواست. مقابله مجلس پنجم با تشکل‌ها و قوانین کارگری، تغییر برنامه سوم به سود خصوصی سازی، کاهش بودجه دولت به سود بنگاه‌ها اقتصادی خارج از اختیار و نظارت دولت و... تنها نمونه‌هایی است از یک مجموعه طرح جلب سرمایه‌گذاری خارجی نیز که اکنون در مجلس ششم مطرح است، معلوم نیست سرانجام و تحت تاثیر گروهبندی‌های طرفدار خصوصی سازی و لیبرالیسم در این مجلس و فشارهای محافل قدرت سیاسی و اقتصادی در خارج از مجلس به مصوبه‌ای در جهت منافع و مصالح ملی به تصویب خواهد رسید یا خیر!

این نگرانی‌ها را ادامه تبلیغات علیه سوسیالیسم و مترادف معرفی کردن سوسیالیسم با "دولتی کردن" در مطبوعات مخالف جنبش از یکسو و ایجاد رعب و هراس در جامعه برای دفاع آشکار از سوسیالیسم و در صحنه مبارزه علنی و قانونی نبودن احزاب طرفدار سوسیالیسم از سوی دیگر، در مجموع خود بر نگرانی‌ها افزوده‌است. بر این نگرانی، سرگیجه اقتصادی-سیاسی متاثر از تبلیغات ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری جهانی و چپ نمایی شعارگونه و بی محتوای برخی دیگر از سازمان‌های چپ خارج از کشور و بیگانگی آنها با جزئیات روند حوادث و خواست‌های جنبش مردم در داخل کشور، بر این نگرانی‌ها دو چندان افزوده‌است.

بخش سوم مقاله تحقیقی پرفسور اقتصاد دان هندی "براب هات پانتانیک" را که همخوانی بسیاری با بحث‌های مربوط به بحران اقتصادی ایران در داخل کشور دارد، با مقدمه‌ای که بر آن نوشتیم می‌خوانید. بخش‌های اول و دوم این مقاله را در شماره‌های ۹۶ و ۹۷ راه‌توده منتشر کرده‌ایم و در آینده هر سه بخش را بصورت یکجا، روی شبکه اینترنت قرار خواهیم داد. مطالعه دقیق این مقاله، و بویژه بخش سوم آن را به همه خوانندگان راه‌توده و علاقمندان آگاهی از بحث‌های جدی احزاب کمونیست جهان پیرامون سوسیالیسم و مبارزه علیه امپریالیسم توصیه می‌کنیم.

انتقاد از سیاست‌های غلط کشورهای آسیایی دستخوش بحران، در واقعیت امر، نوعی شعبده‌بازی است زیرا فقط اخبار را مستند می‌کند و نه چیزی بیش از آن. این منتقدان و نظریه پردازان طرفدار پرورش ببرهای آسیائی در عین تأیید خطاهای حکومت‌های آسیایی، نسبت به اجتناب ناپذیر بودن چنین بحرانی که ناشی از لیبرالیزه کردن سرمایه مالی بود، سخن نمی‌گویند. امری که از طرف انستیتوهای وابسته به قرارداد "برتن‌وودز" و از سوی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری با سماجت توصیه و تحمیل می‌شد.

۴- بحران شرق و جنوب شرقی آسیا پدیده عیق‌تری را نیز نشان می‌دهد: نرخ بالای رشدی که زمانی برخی کشورها از زائده‌های امپریالیستی تجربه کردند، دیگر هیچگاه نمی‌تواند هدف قرار گیرد؛ نه از سوی همان کشورهایی که روزگاری چنین رشدهایی داشتند و نه از طرف دیگر کشورهای جهان سوم. عقب‌ریزه ساعت امپریالیسم در جهت رکود و سکون متمایل است. سکونی که منحصر به خود امپریالیسم نیست، بلکه بویژه در جهان سوم مشهود تر به چشم می‌آید. یعنی همان جایی که تفاوت بین کشورهای وابسته به امپریالیسم و کشورهای گسسته از آن از لحاظ اقتصادی روز به روز کمتر و کمتر می‌شود.

مدافعان آن سرمایه‌داری که در جنوب شرقی آسیا، یک ببر کاغذی را پرورش داد هنوز نمی‌خواهند بپذیرند که از پای درآمدن این ببر، در یکی از بحران‌های ادواری سرمایه‌داری اجتناب ناپذیر بود. آنها برای گریز از پذیرش این واقعیت هنوز بر این نظریه غلط پافشاری می‌کنند، که اغلب کشورهای مورد بحث بدین علت با بحران مواجه شدند، که اجازه دادند کسری تراز پرداخت‌هایشان بیش از حد افزایش یابد. عبارت دیگر این کشورها نمی‌بایستی اجازه می‌دادند که سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در چنین مقیاسی از حدود دارائی‌های این بخش تجاوز کند.

طرفداران این نظریه درک غلطی از دینامیسم یک اقتصاد با بازارهای مالی خصوصی دارند. در چنین اقتصادی، دولت حقیقتاً نقش ناچیزی دارد و توان آن برای حفاظت از اقتصاد ملی در برابر سرمایه خارجی بسیار کم است.

نرخ بهره مهمترین سلاح دولت‌ها در کنترل جریان سرمایه است، اما کاهش آن با هدف فرو نشاندن سیلان سرمایه این مخاطره را در بردارد که موجب فرار سرمایه از کشور و تشدید بحران شود؛ و این درحالی است که کاهش نرخ بهره نیز هنگامی موثر خواهد بود که میزان این کاهش بقدر کفایت باشد.

حد قابل توجهی با خطر غرق شدن در گرداب سرمایه مالی بین‌المللی مقابله نمود. این عقیده، نظری سطحی می‌باشد. اگر این محدودسازی، بخشی از یک توافق بین‌المللی می‌بود، به نحوی که تمام کشورها آن را به مرحله اجرا می‌گذاشتند، هیچ کشوری تحت فشار فرار سرمایه قرار نمی‌گرفت. اما سرمایه مالی جهانشمول شده علیه چنین تدابیری با چنگ و دندان خواهد جنگید. کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (بعنوان جانشین یک دولت امپریالیستی جهانی شده یگانه، که فعلاً وجود ندارد) نیز که از این سرمایه با قدرت تمام حمایت می‌کنند، ایستادگی خود را در برابر چنین طرح‌هایی تقویت می‌کنند. سازمان‌های وابسته به قرارداد برتن وودز، مستقل از اینکه چه تعداد اقتصاددانان با انصاف در آنها مشغول به کار هستند، اهداف خود را دنبال خواهند کرد.

از سوی دیگر، اگر این محدودیت‌ها توسط کشورهای معینی برقرار شوند، این کشورها فوراً با مشکلاتی روبرو خواهند شد، زیرا این تدابیر باعث فرار سرمایه می‌شوند. خلاصه آنکه وضعیت امروزی جهان سوم غم‌انگیز است. وضعیت موجود نه تنها به خاطر فروغلتیدن در گرداب سرمایه مالی جهانشمولی دردناک است، بلکه بیرون آمدن و نجات از آن نیز بسیار دردآورد است.

بدین علت، خارج شدن از بحران می‌بایستی از طرف ملت‌ها مورد حمایت قرار گرفته شود. بدین معنی که ایجاد محدودیت در مقابل سرمایه مالی بین‌المللی، مستلزم وجود یک برنامه اقتصادی جایگزین می‌باشد که برای مردم نتایج مفید و محسوس به بار آورد و همچنین از وجود یک طرح سیاسی جایگزین، که دربردارنده مضامین مردم‌سالارانه در سطح اجتماعی و در دستگاه دولت باشد، برخوردار باشد. مردم می‌بایستی بدون واسطه درفرآیند تصمیم‌گیری‌ها نقش بازی کنند و چنان در صحنه سیاسی فعال بمانند که پشت به امپریالیسم قدم بردارند.

مرزهای دقیق این برنامه از کشور به کشور متفاوت خواهد بود. اصلاحات ارضی (آنجا که هنوز به انجام نرسیده است)، احیای سرمایه‌گذاری‌های بخش عمومی بویژه در زیر ساخت اقتصادی مناطق روستایی و برنامه‌های اشتغال‌زا که از طریق اخذ مالیات از ثروتمندان تامین هزینه خواهند شد، کاستن از میزان نابرابری درآمد اقشار فقیر و غنی به نحوی که عرضه و تقاضا را در طیفی از کالاهای ساده و غیر وارداتی توسعه دهد، تمرکززدایی منابع و مراکز تصمیم‌گیری به نفع انتخابات مستقیم در سطح مناطقی که باعث تقویت نهادهای دموکراتیک و شفاف شدن عملکردهای دولت خواهد شد، هسته اصلی این برنامه جایگزین را تشکیل می‌دهد. جریان و سیلان سرمایه و بخش مالی اقتصاد طبعاً باید تحت نظارت قرار گیرد (در اینجا نقش سیاسی بانک مرکزی اهمیت خاص دارد) به نحوی که این بخش در خدمت ضرورت‌های توسعه تولید و تجارت قرار گیرد، ارزاق عمومی تامین شوند و از وارداتی که سبب نابودی صنایع داخلی شود، جلوگیری کند.

در حالی که ناسیونالیسم بورژوازی به بن‌بست رسیده است، نبرد ملی ضد امپریالیستی که از حمایت کارگران و دهقانان برخوردار باشد در دستور کار روزانه ماست. وجود چنین برنامه جایگزینی این نبرد را تسهیل خواهد نمود. برای سوسیالیست‌ها عجیب خواهد بود که از یک برنامه ملی برضد جهانشمولی صحبت شود که همچنان نوعی از انترناسیونالیسم را تداعی می‌نماید و در عین حال دربردارنده شیوه‌های بورژوازی نیز می‌باشد- در این طرح آنچه تغییر ناپذیر است، قرار داشتن مردم در تنها کانون عملی نبرد علیه امپریالیسم است. در گذار از انترناسیونالیسم بورژوازی که در حال حاضر خود را به شکل جهانشمولی نشان داده است، به یک انترناسیونالیسم نوین، براساس اتحاد انسان‌های کاربر، بعنوان واسطه، نیاز است. این واسطه یک برنامه موقت ملی و ضد امپریالیستی است که از طرف کارگران و دهقانان مورد حمایت قرار می‌گیرد.

نرخ رشد یک اقتصاد لیبرالیزه شده (خصوصی‌سازی شده) نهایتاً به نرخ رشد صادرات آن به کشورهای متروپل وابسته است. یکی از بارزترین نقطه نظرات در مورد تجربه رشد در کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی بر آن دلالت می‌کند که صادرات، هنگامی که صحبت از محصولات صنعتی مدرن باشد، در طیف بسیار ضعیفی محدود نگه داشته شده‌اند - بویژه در محدوده ماشین آلات و خودرو و همچنین ماشین‌های اداری و تجهیزات مخابراتی. گسترش فعالیت‌های صنعتی مدرن‌تر در این شاخه‌ها به تعداد محدود و معینی از فعالیت‌ها منحصر مانده است. اگر آسیای جنوب شرقی صادرات خود را افزایش دهد، بطور غیرقابل اجتناب موجب وارد آمدن خسارت به آسیای شرقی می‌شود، و اگر چین صادرات خود در همین شاخه‌ها را افزایش دهد، به بی‌یلان صادراتی اقتصادهای آسیای جنوب شرقی صدمه خواهد خورد. در مقابل گستره محدود فعالیت‌های اقتصادی و این حقیقت که فعالیت‌های جدید از سوی متروپل‌ها به کشورهای زائیده منتقل نمی‌شوند، نرخ رشد صادرات زائیده‌های امپریالیسم نهایتاً به نرخ رشد کشورهای متروپل وابسته می‌شود. چون از هنگام شروع دوران جهانشمولی سرمایه مالی، رشد اقتصادی در کشورهای متروپل در تمامیت آنها کند شده است. کشورهای صادرکننده موفق در جهان سوم در آینده موفقیت کمتری خواهند داشت و از رشد کمتری نسبت به امروز برخوردار خواهند بود. معجزه‌های اقتصادی بسیار خرد و نامحسوس خواهند بود، زیرا آنها در شرایطی به لیبرالیزه کردن اقتصاد خود روی آورده‌اند که همزمان رشد اقتصادی متروپل‌ها به کندی گرائیده است.

کوتاه سخن آنکه ما مرحله جدیدی را در توسعه سرمایه‌داری تجربه می‌کنیم. نه تنها کلیه کشورهای متروپل دچار رشد ضعیف اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری خواهند شد، بلکه مجموع کشورهای جهان سوم نیز از رشد اقتصادی کمتری نسبت به گذشته برخوردار خواهند گردید. فقر در جهان سوم بخاطر شرایط تورمی بشدت افزایش خواهد یافت و روز به روز میزان بیشتری از سرمایه‌ها و ثروت‌های ملی تحت مالکیت صاحبان سرمایه‌های بزرگ در کشورهای متروپل در خواهد آمد.

۵- این فاز جدید نقطه پایانی بر ناسیونالیسم اقتصادی بورژوازی به معنی یک پروژه عملی سیاسی در جهان سوم خواهد بود. عبارت دیگر پایان تلاش بورژوازی جهان سوم برای ایجاد یک منطقه آزاد برای خود و بنا نهادن آن سرمایه‌داری ملی که در مقابل امپریالیسم نسبتاً خودمختار عمل کند.

در میان کشورهای آسیایی دو "مدل" بسیار متفاوت وجود دارد: هند و کره جنوبی. دوران هر دو نوع رهبری اقتصادی - که هر دو به شیوه خاص خود با پروژه ناسیونالیسم بورژوازی مرتبط هستند - به انتها رسیده است. صعود سرمایه مالی بین‌المللی در کشورهای متروپل در کلیت خود، و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، هر دو با هم، مرحله جدیدی از سرمایه‌داری جهانی را بوجود آورده‌اند؛ به نوعی که برای بورژوازی جهان سومی هیچ امکانی وجود ندارد که راه رشد نسبتاً مستقلی در پیش گیرد. این فروریزش پروژه ناسیونالیسم بورژوازی زمینه‌ساز منازعات و کشمکش‌های سیاسی-مذهبی و بنیادگرایانه دایمی امروز در سرتا سر جهان سوم می‌باشد.

اما به سر رسیدن عصر ناسیونالیسم بورژوازی بدین معنا نیست که برنامه ضد امپریالیستی برای جهان سوم اعتبار خود را از دست داده باشد. برعکس مبارزه ضد امپریالیستی اکنون بیش از نیمه دوم قرن گذشته میلادی ضرورت یافته‌است، گرچه می‌بایستی به شکل کاملاً متفاوتی به اجرا درآید.

۶- عقیده براین است، که با محدود کردن جریان حرکت سرمایه و نظارت تنظیم‌کننده بر خصوصی‌سازی بخش مالی اقتصاد، می‌توان به

نامه‌ها و پیام‌ها

تفرقه افکنان در جستجوی کدام هدف هستند؟

سوئد - اخیراً و بمناسبت هشتادمین سالگرد حزب کمونیست ایران، به ابتکار رفقای "نامه مردم" جشنی در استکهلم برپا شد. در این جشن که روز شنبه ۲۴ ماه ژوئن برپا شد و قرار بود رفقای مقیم کشورهای اسکندیناوی در آن شرکت کنند، عده‌ای از رفقای اکثریت (چهار مسئول) از حزب ملت ایران ۵ نفر، چند تن از کمونیست‌های کشورهای دیگر و بالاخره عده‌ای از رفقای توده‌ای، که مجموعاً ۴۰ رفیق (ترکیبی از هواداران نامه مردم و طرفداران مشی و سیاست راه‌توده) بودند، شرکت داشتند. علیرغم همه تلاشی که شده بود، تعداد شرکت‌کنندگان کم بود و همین امر، یعنی تعداد کم شرکت‌کنندگان باعث بحث‌های مختلفی شد، که یکی از آنها بحث روی سیاست "نامه مردم" بود و این که این سیاست رفقا را به انفعال کشانده‌است. کسانی که گذشته‌ها را بخاطر دارند می‌دانند که معمولاً در چنین جشن‌هایی گاه بیش از هزار نفر شرکت می‌کردند، اما اکنون متأسفانه این رقم به ۵۰ نفر رسیده‌است.

جشن برگزار شد و بعد هم همانطور که انتظارش می‌رفت گفت و شنود بین رفقای توده‌ای و رفقای سازمان اکثریت بالا گرفت. این بحث‌ها عمدتاً پیرامون مسائل سیاسی ایران، خط مشی سازمان‌های سیاسی نسبت به حوادث، شکل و محتوای حکومت، استراتژی و تاکتیک دور زد. از جمع ۴ رفیق فدائی که در جشن و این بحث‌ها شرکت کرده بودند، سه نفر حداقل در گفتگوها و حرف موافق نظرانی بودند که راه‌توده ارائه می‌دهد و یک نفر هم مخالف بود و از سیاست "نامه مردم" حمایت می‌کرد. البته "نامه مردم" بدون "لنینیسم"!

این بحث‌ها بدون کوچکترین برخوردی ادامه یافت و همگان از ادامه آن راضی بودند، تا زمانی که مراسم پایان یافته اعلام شد و رفقای فدائی سالن را ترک کردند.

از این لحظه به بعد، بحث‌ها کمی مشخص‌تر و انتقادی‌تر شد، که موضوع عمده نیز سیاست "نامه مردم" در انتخابات مجلس ششم بود و این که چرا توصیه کرده بود به مستقلین رای بدهند. در حالیکه همگان می‌دانند مستقلین عمدتاً از چه گرایش‌هایی بودند و برای چه نقش منفی به صحنه آمده بودند.

عده‌ای از رفقای که در بحث شرکت داشتند، بسیار صادقانه به استدلال‌های طرفین گوش می‌کردند. صحنه بسیار آموزنده‌ای بود و من شخصا چند بار به این فکر افتادم که اگر گفتگوهای درون حزبی روی محورهای سیاسی و مهم همینطور سازمان داده شود، چقدر مهم است و می‌تواند راه را برای پایان بخشیدن به وضع آشفته کنونی باز کند، اما متأسفانه حوادثی در وسط همین بحث‌ها پیش آمد، که نشان داد همین شیوه‌ها و اعمال کنندگان آن مانع این بحث‌ها و وحدت حزب هستند. در آن بحث عده‌ای صادقانه معتقد شدند که اطلاعاتشان از ایران کم است، اما عده دیگری بر سیاست‌های نامه مردم پافشاری می‌کردند و هر جا استدلال نداشتند به توجیه می‌پرداختند. در ادامه همین بحث‌های آرام و رفیقانه ناگهان رفیقی که گویا مسئولیت هم در سوئد دارد و چند

انترناسیونالیسم نوین یک ایده‌آل صد در صد نیست، چون کارگران و دهقانان در همه جای جهان سوم و در کشورهای سوسیالیستی سابق به درد مشترکی گرفتار شده‌اند، زمینه عملی اتحاد آنان علیه هژمونی سرمایه مالی بین‌المللی به روشنی دیده می‌شود و این اتحاد قادر است در طول زمان حتی طبقه کارگر جهان پیشرفته را نیز که صدمات زیادی از کساد، بیکاری، لغو خدمات اجتماعی و محدود شدن قدرت اتحادیه‌ها خورده‌اند، به خود جلب نماید. اما راه رسیدن به چنین انترناسیونالیسمی از بطن یک برنامه ملی ضد امپریالیستی عبور می‌کند. این راه هموار نیست. فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در وسیع‌ترین بخش‌های جهان و رقابت‌های بین امپریالیست‌ها، که خود را نسبتاً ضعیف نشان می‌دهد، چنین القاء می‌کند که بازی برای امپریالیست‌ها آسانتر شده است. اما وقتی دامنه پیکارجویی از جانب کشورهای بزرگ و از جانب دسته‌ای از کشورها رشد کند، هنگامی که آن کشور یا کشورها از حمایت وسیع مردم خود برخوردار باشند و وقتی نهادهای دمکراتیک که مردم را در صحنه سیاسی حفظ می‌کنند (البته نه از قماش‌هایی که در کشورهای سوسیالیستی تجربه شدند و به نام مردم دیکتاتوری حزبی را برقرار کردند) به عنوان نیروی کمکی در کنار پیکارگران قرار گیرند، آنگاه می‌توان رستاخیز دوباره سوسیالیسم را تجربه کرد.

پیروزی ساندنیست‌ها در انتخابات "السالوادور"

در پی انتخابات اخیر در السالوادور، جبهه آزادیبخش فارابوندومارتی با کسب اکثریت آراء به بزرگترین حزب در مجلس ملی السالوادور و به نیروی سیاسی غالب در آن کشور تبدیل شد.

جبهه آزادیبخش فارابوندومارتی ضمن حفظ کنترل خود بر پست مهم و کلیدی شهردار "سان سالوادور" پایتخت کشور، تعداد شهرداری‌های تحت کنترل خود را دو برابر کرد. در انتخابات برای شهردار پایتخت، که عموماً بعنوان گامی به سمت ریاست جمهوری ارزیابی می‌شود دکتر "هکتور سیلوا" از جبهه آزادیبخش فارابوندومارتی به پیروزی رسید. دکتر سیلوا در اولین سخنرانی بعد از پیروزی انتخاباتی خود بهبود شرایط زندگی مردم را بعنوان مهمترین هدف خود اعلام کرد.

جبهه آزادیبخش فارابوندومارتی که بمدت ۱۲ سال علیه یکی از فاسدترین دیکتاتورهای مورد حمایت آمریکا که با اسلحه آمریکایی و ترور گروه‌های مرگ راستگرایان بر سر کار بود، مبارزه کرد. این جبهه در سال ۱۹۹۲ پس او فروپاشی اتحاد شوروی، یک قرارداد صلح که با میانجیگری سازمان ملل تهیه شده بود را امضاء کرد. در پی انتخاباتی که در چارچوب این قرارداد و تحت نظارت سازمان ملل برگزار شد، گروه‌های سیاسی که از منابع مالی کافی و کنترل بر رسانه‌های عمومی و مطبوعات برخوردار بودند به پیروزی رسیدند.

اتحادیه جمهوری‌خواهان ملی (آدنا) با وجود اینکه سال‌ها در ارتباط با گروه‌های مرگ قرار داشت در این انتخابات به پیروزی رسید و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی را در پیش گرفت. سیاست‌هایی که موجب بیکاری و فقر جامعه شد. در انتخابات اخیر، "آدنا" به برنامه "مبارزه با افزایش جرائم" و جبهه آزادیبخش فارابوندومارتی با یک برنامه جدید اجتماعی در سمت مبارزه با فقر و در نتیجه آن کاهش جرائم، برای کسب آراء شهروندان مبارزه کردند.

در برابر سؤالات مطرح می‌کشاند. باید کوشید این عکس‌العمل‌های عصبی جای خود را به منطق و گفتگو بدهد تا مشکلات از سطح شایعه‌راکنی خارج شده و حل شود.

آلمان - رفقای عزیز! اتحاد، بعنوان یک نیاز عمیق در حزب، امروز خود را به معرض نمایش گذاشته‌است. شایسته‌است همه دوستانی که از مشکلات ناشی از عدم اتحاد رنج می‌برند و شاهد روند این مشکلات بوده‌اند، در این برهه حساس فعالانه دست به دست هم بدهند.

مقاله "رنسانس دینی همگام با جنبش مردم" راه‌توده شماره ۹۶ نمونه‌ای از یک تحلیل طبقاتی چشمگیر بود که مایه بسی خرسندی است که اگر امروز زنده یاد رفیق کیانوری در میان ما نیست، اما رهروان وفادار سیاست شناخته شده حزب، هم‌چنان بینش ظریف و نکته‌سنجانه حزب را درباره شناخت نبرد طبقاتی "که بر که" ادامه می‌دهند. اگر چه نمونه این مقالات در نشریه راه‌توده به کرات مشاهده شده‌است. به یاد او که سخنان آخرین سال‌های عمرش را با نشریه راه‌توده در میان گذاشت.

عضو ساده سابق و امروز حزب توده ایران همراه این نامه، آدرس مکاتبه کامپیوتری خود را به ضمیمه ۵۰ مارک آلمان به یاد رفیق کیانوری برایتان ارسال داشتیم.

آلمان - مونستر - با سلام و امید موفقیت برای دست اندرکاران راه‌توده. اینجانب کتاب "شوکران اصلاحات" را در دست مطالعه دارم که دفاعیات آقای عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت است. نکات بسیار روشن و صریحی در این دفاعیات عنوان شده است که لازم دیدم به شما پیشنهاد کنم چنانچه این کتاب را در اختیار ندارید اطلاع بدهید تا من با کمال میل یکی کپی از آن را برای شما ارسال دارم تا از آن استفاده کنید. ر.ا.

راه‌توده: دوست گرامی "ر.ا." از محبت شما سپاسگزاریم. کتاب شوکران اصلاحات را در اختیار داریم و از بخش‌هایی از آن را نیز در دو شماره راه‌توده و بلافاصله پس از پایان دادگاه عبدالله نوری، تحت عنوان دفاعیات عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت چاپ کردیم. البته، چنانچه مایل به هدیه این کتاب به کتابخانه راه‌توده باشید با کمال میل از آن استقبال می‌کنیم، زیرا برخی همکاران راه‌توده در کشورهای مختلف که مایل به خواندن متن کامل آن باشند می‌توانند از این طریق آن را بدست آورده و پس از مطالعه بار دیگر به کتابخانه باز گردانند.

آلمان - برلین - دوست گرامی "س.ا." کارت ارسالی شما رسید. همانگونه که خواسته‌اید تا دریافت آدرس جدید شما، نشریه را برایتان ارسال نخواهیم کرد. خوشحالیم که مطالب شماره ۹۷ راه‌توده با عنوان "حکایت هم‌چنان باقی‌است" چنان جاذبه‌ای برای شما داشته که تهیه‌کننده آن را با جمله "دست مرزاد" تشویق کرده‌اید!

آلمان - ویسبادن - دوست گرامی "ع." نامه و تقاضای شما برای آبونمان شش ماهه راه‌توده دریافت شد. حق اشتراک سالانه راه‌توده ۶۶ مارک آلمان است و طبعاً آبونمان شش ماهه نشریه نیز ۳۳ مارک است، که این مبلغ را می‌توانید به شماره حساب اعلام شده در صفحه آخر نشریه با قید آبونمان و نام خود واریز کنید. ما هم، چون شما آرزوی وحدت دوباره حزب توده ایران و جمع شدن همه دوستان و رفقای توده‌ای در صفوف حزب توده ایران را داریم.

سال هم در زندان جمهوری اسلامی بوده، بدون مقدمه و بسیار عصبی و هیستریک با حالتی تهاجمی گفت: "راه‌توده با ضد اطلاعات همکاری می‌کند". بلافاصله چند نفر از جمع خواهان ارائه مدرک از او شدند، اما مدرکی نداشت و فقط پرخاشگری می‌کرد.

بحث ادامه یافت، اما نه در آن سطح رفیقانه و آرام قلبی. تهمت و افترا دو طرفه شد. یکی از کسانی که در جمع ایستاده بود از آن رفیق عصبانی و مهاجم سؤال کرد: توجیه اشتباهات سیاسی و عدول از خط مشی حزب و این پدیده منفی در حزب را چگونه می‌توان با برچسب زدن به این و آن توجیه کرد؟ چگونه می‌توان به خود اجازه داد به رفقای که سال‌های سال زندگی، عمر و حتی سلامتی خودشان را وقف زندگی سیاسی، اجتماعی و حزبی کرده‌اند و اکنون هم با کمترین امکانات و بدون کوچکترین توقعی این وظیفه را در راه‌توده دنبال می‌کنند، تهمت زد؟ این شیوه، شیوه حزبی و توده‌ای نیست، این روش باعث رواج تهمت زنی در کل حزب می‌شود و در بیرون از حزب هم به اعتماد به حزب لطمه می‌زند.

با کمال تأسف آن رفیق عصبی و مهاجم به شیوه خود ادامه داد. او آنقدر به این شیوه ادامه داد که سرانجام و با توسل به شیوه خودش از او سؤال شد: حالا خوب است به تو هم گفته شود که با تعهد از زندان آزاد شده و به خارج فرستاده شده‌ای که این نقش منفی را ایفاء کنی و با کمک به ادامه سیاست غلط نامه مردم جلوی وحدت درونی حزب را بگیری؟ تعهد داده‌ای که بی‌ای و کسانی را به انزوا بکشیانی که خط مشی واقعی حزب را دنبال می‌کنند؟

پس از این جملات، عکس‌العمل همان بود که انتظارش می‌رفت و جمع هم منتظر آن بود: کشید این شایعات را ضد اطلاعات رژیم پخش می‌کند!

در پاسخ به او گفته شد، چطور است که وقتی علیه شما تهمت و دروغ پخش می‌شود، کار ضد اطلاعات است، اما، وقتی برای رفقای راه‌توده همین شایعات را پخش می‌کنید، کار ضد اطلاعات نیست؟

پس از این صحبت‌ها، رفیق عصبی و پرخاشگر به داخل اتاق دیگری رفت و بقیه رفقا به بحث پیرامون چپ روی نامه مردم و سیاست اتخاذ شده آن درباره دوم خرداد و پافشاری بر اشتباهات سیاسی از سوی این نشریه ادامه دادند. جالب است که بیشتر رفقای که بحث را ادامه دادند، برچسب زنی را محکوم کردند.

چند تنی از طرفداران سیاست نامه مردم مدعی شدند که یکی از دست اندرکاران نشریه راه‌توده در ماجرای یورش به حزب دستگیر شده و بعداً با تعهد آزاد شده است تا علیه حزب فعالیت کند.

از این رفیق ابتدا سؤال شد که اگر آن رفیقی که نام می‌برید آزاد شده که سیاست حزب را آنگونه دنبال کند که در راه‌توده دنبال می‌شود، که این ادامه همان سیاستی است که رژیم برای جلوگیری از ادامه نفوذ آن در جامعه به حزب حمله برد، بنابراین رژیم چه اصراری باید داشته باشد که آن سیاست را در حزب حفظ کرده و ترویج کند؟ تازه، بحث بر سر سیاست‌های غلط نامه مردم است و نه سیاست راه‌توده که ادامه منطقی سیاست حزب توده ایران است. نکته بعد هم اینکه، اتفاقاً رفیقی را که اینطور بی‌پروا به او تهمت می‌زنید، در همان تاریخی که می‌گوئید در خانه یکی از رفقا بنام "حسن" مخفی بوده و این رفیق نیز امروز در استکهلم زندگی می‌کند و خود شاهد زنده است و گزارشش را هم به حزب داده‌است.

در پایان این نامه که امیدوارم بتوانید، حداقل قسمت‌هایی از آن را منتشر کنید، می‌خواهم اضافه کنم: امروز، سیاست نامه مردم چنان است که هواداران خود را نامتعادل ساخته و به عکس‌العمل‌های عصبی

در صفحات شماره ۹۸ راه توده می‌خوانید

۱ و ۲: سرمقاله

۳: اصلاحات انقلابی، درک و اراده انقلابی می‌خواهد!

۵: اصلاحات با حضور مردم پیش می‌رود، نه در غیاب مردم!

۶: حجتیه در پی ایجاد جنگ سنی-شیعه در ایران است!

۵: پنج سنگر ممنوعه در جمهوری اسلامی

۹: دست‌های پنهان امریکا و انگلیس (۲۸ مرداد و جنبش کنونی)

۱۴: برگزاری کنگره "جبهه مشارکت ایران اسلامی"

۱۵: پیام تبریک به جبهه مشارکت ایران اسلامی و نهضت آزادی ایران

۱۷: حسینیه‌های تیمی، بازوی ترور مؤتلفه اسلامی

۲۶: مرگ و حیات انقلاب ۵۷ در گرو جنبش کنونی مردم!

۲۸: سرمایه‌گذاری خارجی و ضرورت دفاع از استقلال ملی

۳۰: اخبار جنبش کارگری ایران

۳۲: معرفی کتاب

۳۳: "بنیادگرا" کیست و "بنیادگرایی" چیست؟

۳۵: نشست ۶۰ حزب کمونیست و کارگری در یونان

۳۶: پیش به سوی رستاخیز سوسیالیسم

۳۸: نامه‌ها و پیام‌ها

۴۰: به مناسبت مرگ شاملو: ● امریکا در تدارک دخالت در ایران

ضمیمه: گفتگوی رادیویی راه توده با رادیو ایران در امریکا

آخرین اجلاس تدارکاتی کنفرانس ملی - مذهبی‌ها

آخرین اجلاس تدارکاتی سمینار بررسی موقعیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی نیروهای ملی - مذهبی ایران، در آستانه انتشار شماره ۹۸ راه توده برگزار شد. در این اجلاس، علاوه بر اعضای کمیته برگزاری این سمینار، تعدادی از همکاران مستقیم نشریه راه توده و گروه دیگری از رفقای توده‌ای که علاقمند به برگزاری این سمینار هستند نیز شرکت داشتند. راه‌حل‌ها و پیشنهادهای ارائه شده در این اجلاس پیرامون نحوه برگزاری، زمان و محل آن مورد بحث قرار گرفت و تصمیمات لازم گرفته شد. از جمله تصمیمات این اجلاس انتخاب شهر "برلن" بعنوان محل برگزاری سمینار و هفته‌اول سپتامبر آینده، بعنوان زمان آن بود. ضمناً با انتخاب شرکت کنندگان در اجلاس، یک کمیته اجرایی محلی، برای تدارک برگزاری سمینار در شهر برلن نیز تشکیل شد. زمان و آدرس محل برگزاری کنفرانس در شماره ۹۹ راه توده اعلام خواهد شد. اجلاس از همه علاقمندان به این سمینار خواست تا پیشنهادات خود را از طریق آدرس و شماره پیام‌گیر راه توده به اطلاع کمیته برگزاری سمینار برسانند.

مرگ "شاعر"

احمد شاملو "الف. یامداد" سر به آستانه اجبار گذاشت و به تاریخ پیوست. او به هدایت، به طبری، به گلشیری، به نیما، به کسرائی و نسل بزرگی از شاعران، داستان نویسان و بزرگان ادبیات فارسی پیوست. به نسلی که علی‌اکبر دهخدا از آن بود، همانگونه که فروغ و توللی و شاهرودی و نصرت رحمانی از آن بودند. آنها دو خصبه بزرگ داشتند: بشارت‌دهندگان دنیای نوین به مردم ایران و دل‌باختگان مردم ایران! همه آنها زمانی قلم بدست گرفتند که اندیشه بزرگ اجتماعی تاریخ بشر، یعنی "سوسیالیسم" پرچم آفراشته آزادی بشریت و آرمانخواهی آن شد. این پرچم را در میهن ما "حزب توده ایران" برافروخت و همه آنها که نامشان برده شد و دیگرانی که از تبار آنها هستند، یا زیر این پرچم جمع شدند و یا اگر هم از آن دور شدند، به آرمان‌های آن وفادار باقی ماندند. احمد شاملو نیز چنین بود و نخستین مجموعه شعرش بنام "قطعنامه" به فریادی علیه ظلم می‌مانست. او که از جمع نخستین شاگردان و پیروان "نیما" بود، تنها به شاعری بسنده نکرد. روزنامه نویس، محقق و مترجم نیز بود. گرچه از اندیشه دوران جوانی‌اش جدا شد، اما همراهی با مردم و پیشاتازان آزادی و بهروزی مردم ایران را هرگز ترک نگفت و این راه دشوار را تا پایان رفت. تا لحظه‌ای که در بیمارستان چشم بر جهان فرو بست. برای "مرتضی کیوان"، یکی از زیباترین شعرهایش را سرود و همگان را فراخواند تا "به یاد آورید، از مرتضی سخن می‌گوییم"، بر فراز پیکر شکنجه شده و زبان نگشوده "وارثان"، آنگاه که "زیرپنجره گل داد یاس پیر" ماندنی‌ترین مرثیه را ساخت، برای گل‌سرخ شعر سرود و در غم به خاک و خون افتادن نسل عصیان زده‌ای که "سیانور" در دهان و نارنجک به پا وارد میدان مبارزه با دیکتاتوری شاه شده بود بسیار سرود و بر این به خاک افتادگان بی‌هنگام بسیار گریست! راه را تا پایان رفت. ده‌ها کتاب ترجمه، مجموعه شعر، قصه و مقاله از خود بر جای گذاشت و کار سترگ اجتماعی‌اش، یعنی "کتاب کوچه" را که هنوز ۴۰ جلد دیگر در راه چاپ و انتشار است.

به پاس این پیشینه مردمی بود که مراسم تشییع پیکر او به مراسمی با شکوه تبدیل شد!

امریکا در انتظار فرصت
برای دخالت در امور ایران!

اخیراً برای مدت بسیار کوتاهی اسنادی قابل توجه روی شبکه الکترونیکی "اینترنت" قرار گرفت و سپس پاک شد. مطابق مندرجات این سند، ایران یکی از پنج کشور است که در محور اصلی فعالیت‌های جاسوسی سیا در جهان قرار گرفته‌است.

روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۲۳ جولای اظهار داشت که این اسناد جزو آن دسته از اسناد محرمانه‌ای بوده که سیا مطابق قراردادهای خود با سازمان‌های اطلاعاتی دولتی رد و بدل می‌کنند. بموجب این سند، سازمان سیا از طرق مختلف، مشغول جمع‌آوری اطلاعات نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در پنج کشوری می‌باشد که ایران یکی از آنهاست.

Rahe Tudeh No. 98 August 2000
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany
شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵

http://www.rahetude.de

آدرس اینترنت:

گفتگوی "راه‌توده" با رادیو ایران در آمریکا، پیرامون انتخابات آینده ریاست جمهوری، تصورات اپوزیسیون و شرایط واقعی در ایران، دستاوردهای جنبش و سهم و نقشی که هر ایرانی باید بر عهده بگیرد!

آنها که نا امید شده‌اند به خود پاسخ بدهند:

در این جنبش سهم ما چیست؟

است. همین حسین شریعتمداری، نماینده رهبر در کیهان، از جمله کسانی بود که در کنار آیت‌الله جنتی فشار سنگینی را در جلسات بحث و گفتگو به آقای خاتمی می‌آوردند که یا سیاستش را در وزارت ارشاد عوض کند و یا کنار برود. آقای خاتمی تسلیم تغییر نظراتش نشد و کنار رفت. مدیریت کنونی کیهان، که هدایت آن را حسین شریعتمداری و حسن شایانفر برعهده دارند، در واقع ادامه آن جنایاتی بود که این افراد و همفکرانشان در زندان‌های جمهوری اسلامی مرتکب شدند. پس از قتل‌عام زندانیان سیاسی و باصطلاح خودشان پاکسازی زندان‌ها، این آقایان کیهان را قیضه کردند و آن را پایگاهی کردند برای ادامه آن‌چه که در زندان‌ها کرده بودند. اینها تواب ساز زندان‌ها بودند. یعنی شکنجه جسمی و روحی و فشار روانی به زندانی برای پذیرش شستشوی مغزی از طریق پخش بی وقفه نوارهای روضه‌خوانی و موعظه مذهبی، توی سر خود زدن، نفی شخصیت خود، پذیرش زورگوئی، جمع شدن در حسینه‌های زندان‌ها و خودزنی و حتی شلاق زدن دوستان خود و یا شرکت در اعدام آنها. این آقایان در زندان‌های جمهوری اسلامی اینکاره بودند. خود حسین شریعتمداری نام این شکنجه‌ها را گذاشته است "گفتگو با زندانی" و می‌گوید که به این گفتگوها افتخار هم می‌کند، خوب البته در شرایطی که از لاجوردی پوستر ۵۰ متری درست کنند و علیرغم نفرت مردم آن را بعنوان سمبل حزب‌الله در خیابان نصب کنند، جا دارد که حسین شریعتمداری هم بابت این گفتگوها به خودش مدال افتخار بدهد. آنها کیهان را به تربیون همین اندیشه و روش تبدیل کردند تا بلکه جامعه را با استفاده از تجربه‌ای که در زندان‌ها اندوخته بودند، شستشوی مغزی بدهند. جالب است، که بدلیل همین نقش، یگانه روزنامه‌ای که در زندان‌ها بصورت مجانی در اختیار زندانیان سیاسی گذاشته می‌شود، همین کیهان است که در واقع بولتن روزانه "تواب سازی" است. حالا نه فقط در داخل زندان، بلکه در سطح جامعه. حالا بگردیم که در این کار شکست فاحشی خوردند و پاسخ این تلاش خودشانرا هم در انتخابات دوم خرداد گرفتند، اما این شکست نافی تلاش ده ساله آنها در این زمینه نیست. البته در کنار این شستشوی مغزی، این آقایان در جنایاتی هم که اتفاق افتاد شرکت داشته و سهیم‌اند. از جمله قتل‌های زنجیره‌ای ده سال گذشته، همانطور که در فاجعه قتل‌عام زندانیان سیاسی شریک و سهیم بودند.

روزنامه ایران و خبرگزاری جمهوری اسلامی که افشاگری درباره کیهان را شروع کرده‌اند، نام مدیران و گردانندگان کیهان را بنا بر ملاحظات آن که قطعاً بخشی از آن ملاحظات حقوقی و حکومتی است بطور کامل ذکر نکرده‌اند. ابتدا من برای شما نام کامل این افراد را که در روزنامه ایران و خبرگزاری جمهوری اسلامی فقط حروف اول اسم و فامیل آنها منتشر شده می‌گویم، تا ببینیم کیهان با چه رشته‌هایی به کجا وصل است و چه قدرت‌هایی از آن حمایت می‌کنند:

راه‌توده: پیش از هر چیز اجازه بدهید از اینکه رادیوی شما این وقت را به من می‌دهد که دیدگاه‌های منتشره در "راه‌توده" را در پاسخ به سئوالاتی که در این برنامه طرح می‌شود بیان کنم تشکر کنم. فاصله گفتگوهای ما با هم بسیار کوتاه شده‌است و در اینجا، من و همکاران و دوستانمان، این امر را ناشی از توجه و علاقه شنوندگان شما نسبت به مطالبی می‌دانم که در این گفتگوها طرح می‌شود. امیدوارم اشتباه نکرده باشیم.

خدابخشیان: خیر! اشتباه نکرده‌اید. مطالبی که از جانب شما عنوان می‌شود، شنوندگان و علاقمندان بسیاری دارد و با توصیه و تشویق آنهاست که ما فاصله این گفتگوها را کوتاه کرده‌ایم. البته همه با تمام دیدگاه‌ها و مطالبی که شما طرح می‌کنید موافق نیستند، اما جالب است که همین مخالفان هم، به محض وقوع یک رویداد مهم در ایران، علاقمند شنیدن نظرات شما و این گفتگوها هستند، اگرچه با حزب توده ایران هم موافق نباشند. از جمله امشب. با آنکه ما برای برنامه خودمان پیش بینی گفتگوهای دیگری را کرده بودیم، افشاگری‌های روزنامه "ایران" و خبرگزاری "ایرنا" علیه روزنامه کیهان موجب شد تا ما بخشی از برنامه پیش‌بینی شده خودمان را حذف کنیم و گفتگو با شما را جایگزین آن کنیم. در دو روز اخیر، برخی از شنوندگان رادیو با اشاره به افشاگری‌های خبرگزاری "ایرنا" و مقایسه آن با مطالبی که از ۵ سال پیش در "راه‌توده" پیرامون نقش کیهان منتشر شده از ما می‌خواستند تا با شما گفتگو کنیم. من یادم هست که یکی از عنوان‌های "راه‌توده" ۷ یا ۸ ماه پیش این بود "کیهان، روزنامه نیست، ستاد کودتاست!". واقعاً درباره سرنوشت افشاگری‌های اخیر خبرگزاری جمهوری اسلامی در باره روزنامه کیهان چه فکر می‌کنید؟

راه‌توده: صرفنظر از اینکه این افشاگری تا آخر ادامه پیدا کند یا نه؟ و به تصمیمی قاطع برای پاکسازی این روزنامه از عده‌ای جنایتکار ختم بشود یا نشود؟ آن‌چه که در این لحظه و شرایط اهمیت تاریخی دارد، پرده‌ایست که از روی یک مافیای مطبوعاتی-جنائی در داخل مملکت ما برداشته شد و مردم در مطبوعاتی که تازه تاسیس‌اند و مردم تا حدودی به اخبار و گزارش‌های آن‌ها اعتماد دارند با بخشی از آن‌چه که پشت این پرده بود بیشتر آشنا شدند. آن‌چه که ما تاکنون در این ارتباط گفته و نوشته‌بودیم و بسیار هم بیشتر از آن چیزی بود که حالا در مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شود، البته به این آسانی بدست و به اطلاع مردم نمی‌رسید که حالا در مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شود.

خدابخشیان: این مدیریت مافیایی چگونه توانست بر کیهان مسلط شود؟

راه‌توده: روزنامه کنونی کیهان، حاصل توطئه ناچار ساختن آقای خاتمی به استعفا از وزارت ارشاد اسلامی در دولت هاشمی رفسنجانی

این مرحله نزدیک می‌شوند که آشکارا سؤال کنند: چرا باید یک آدمی با این پیشینه، بعنوان نماینده رهبر و ولی فقیه در راس یک موسسه بزرگ مطبوعاتی بنشیند و سال‌ها به اعمال جنایتکارانه‌اش ادامه بدهد و باصطلاح فرهنگ مملکت را بخواهد اداره بکند؟

خدابخشیان: راه‌توده همیشه "حسن شایانفر" را هم در کنار شریعتمداری مطرح کرده‌است.

راه‌توده: اینها همه شان ابتدا در قزل‌حصار بودند تا آنکه در سال ۶۱ به حزب توده ایران حمله شد. رهبران حزب را به زندان توحید که همان زندان کمیته مشترک سابق و زمان شاه باشد و در جمهوری اسلامی به بند ۳ هزار هم نامیده می‌شد، منتقل شدند تا بازجویی از رهبری حزب توده ایران را به عهده بگیرند. البته زیر دست علی فلاحیان و بعنوان کارمندان زیر دست سعیدامامی. علی فلاحیان در آن زمان بعنوان سر بازجوی رهبری حزب توده ایران و با نام مستعار "حاج امین" در زندان توحید معروف بود. "گفتگو" با زنده یاد احسان طبری را دادند به همین آقای شریعتمداری، که خودش هم در یکی از سخنرانی‌هایش در مدرسه حقانی قم به این امر اعتراف و افتخار کرده‌است. حالا ببینیم این "گفتگو" را ایشان در کجا ترتیب داد. البته پیشتر ما در راه توده و بعنوان گفتگوهای برادر حسین نوشته‌ایم. طبری را در یکی از توالت‌های قدیمی کمیته مشترک و یا زندان توحید می‌اندازند که در انتهای سالن یکی از بندها قرار داشته‌است. کف این زندان همیشه از پیشاب توالت‌های دیگر مرطوب بوده و معروف بوده به سلول نفس‌گیر. یعنی تنفس توام با بوی تعفن. شما ببینید، یک انسان دانشمند و فرهیخته‌ای بنام طبری را مدت‌ها در چنین سلولی نگهداری می‌کند، به این امید که راضی به گفتگو با او شود.

همانطور که گفتیم اهمیت این افشاگری در آنست که حالا بتدریج مردم می‌پرسند که افرادی مثل صفارهرندی، شریعتمداری، شایانفر و بقیه گردانندگان کیهان که دستشان در قتل فروهرها، قتل‌عام زندانیان سیاسی و انواع جنایات و توطئه‌های دیگر آلوده‌است، چطور و چرا نماینده ولی فقیه شده‌اند. من یقین دارم که در ماه‌های آینده ما شاهد بحث بسیار جدی و مهمی درباره همین نمایندگان ولی فقیه و پیشینه و عملکرد سال‌های اخیر آنها خواهیم بود. با این افشاگری‌ها، مردم بتدریج به گذشته‌ها مراجعه می‌کنند و جنایات درون زندان‌ها بصورت همگانی افشاء خواهد شد. مردم کنجکاو شده‌اند و بیشتر هم کنجکاو خواهند شد تا بفهمند این نمایندگان را ولی فقیه تعیین می‌کند و یا یک شورای پنهانی؟ اگر شورای است، چه شورای در آن پشت صحنه انتخاب و یا منصوب می‌کند؟ چه شرایطی اینها باید داشته باشند تا آن شورا انتخابشان کند؟ نقش رهبر چیست؟ آیا خودش این برگمارها را می‌کند؟ و یا برگمار می‌کنند و او تأیید می‌کند؟ بالاخره مملکت دست کیست؟ ما در ماه‌های آینده شاهد ورود جنبش به این مرحله بسیار مهم خواهیم بود.

خدابخشیان: شما همیشه در باره آینده جنبش با خوش‌بینی قضاوت و تحلیل می‌کنید. در حالیکه بعد از پروژه برلین، دستگیری خانم عبادی و آقای رهامی و دیگران خیلی‌ها معتقد بودند و هنوز هم هستند که "بت خاتمی هم شکست". یعنی نوعی ناامیدی دارد رشد می‌کند.

راه‌توده: من پیش از اینکه به سؤال جدید شما پاسخ بدهم، این جمله کوتاه را هم در ادامه بحث مربوط به کیهان بگویم؛ و آن اینست که تا آنجا که به ما اطلاع رسیده‌است این هیأت اداره‌کننده کیهان هر هفته

خبرگزاری جمهوری اسلامی می‌نویسد: "م. م. این محمد مهاجر است، ح. ص. این حسن صفارهرندی، سردبیر کیهان است، ح. ش. این حسن شایانفر، مدیر کنونی کیهان است، ر. ا. این رضا امرالهی و بعد هم ح. ش. که حسین شریعتمداری است. همه این‌ها اولاً عضو حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران هستند، تمام اینها بازجو و شکنجه‌گر بوده‌اند در زندان‌ها و همه‌شان هم نقش داشتند در نامه کودتائی که به امضای فرماندهان سپاه به خاتمی نوشته شد. نامه را همان موقع هم راه‌توده نوشت که حسین شریعتمداری به توصیه آیت الله موحدی کرمانی، نماینده ولی فقیه در سپاه نوشته و امضای تعدادی از فرماندهان را پای آن گذاشته‌است. حالا رتبه‌های نظامی-امنیتی این مدیران را ببینید.

حسن صفارهرندی که در حال حاضر نقش سردبیر را در کیهان باز می‌کند سردار سرتیپ سپاه و معاون مطبوعاتی فرمانده سپاه است. بنابراین، کیهان سخنگوی چنین طیفی است در مملکت. شما نگاه کنید، ببیند چه پشتوانه پر قدرتی پشت این روزنامه‌است. از زندان تا تعدادی از فرماندهان سپاه. تمام تحولاتی که طی سه سال و نیم اخیر اتفاق افتاده، پس از انتخاب آقای خاتمی و بعد از آن، مقابله با همین خط است. یعنی، اصلاً جنبش علیه این ماجراست و این آقایان هم درست علیه جنبش می‌خواهند به کارشان ادامه بدهند. یعنی همان کاری که در زندان با زندانیان سیاسی کردند، می‌خواستند در بیرون زندان با مردم بکنند. البته اهداف این آقایان در اینجا ختم نمی‌شود. آنها در انتظار فرصت بازگشت به زندان هستند. بنظر ما بمحض وقوع یک سرکوب خونین، اگر اینها موفق به تسلط موقت هم بشوند فوراً به زندان و به دیدار نوری‌ها، کدیورها، گنجی‌ها، باقی‌ها خواهند رفت و همان تجربه دهه ۶۰ را برای شکستن و نابود کردن روح و روان و جسم آنها بکار خواهند گرفت.

حالا ببینیم این آقای شریعتمداری کیست. روزنامه ایران، به نقل از افشاگری خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشته که ایشان، بعد از انقلاب ابتدا در تعاونی توزیع مطبوعات کار می‌کرده و بعد رفته‌است به زندان قزل‌حصار. یعنی تمرین شکنجه و تواب‌سازی را از قزل‌حصار شروع کرده‌است. حالا من به شما می‌گویم:

در همان سال‌های اول انقلاب، وقتی کسی را به بهانه توزیع اعلامیه‌های حزب توده ایران و یا مجاهدین و یا دیگر گروه‌ها و احزاب در خیابان‌های اطراف این کمیته می‌گرفتند، او را به همین محل می‌بردند. در واقع این محل کارش فقط توزیع روزنامه‌ها نبود، بلکه یک کمیته محلی هم بود. به محض ورود فرد دستگیر شده این آقای شریعتمداری که پیشانی برآمده‌ای هم دارد با کله توی دماغ فرد دستگیر شده می‌کوبیده و دماغش را می‌شکسته‌است. به همین دلیل او معروف بود به "حسین جناغی". یعنی شکننده جناغ دماغ. با همین سابقه و شناخت بود که جزو اولین کسانی بود که در ابتدای دهه ۶۰ لاجوردی او را زیر پرو بال خودش گرفت. حالا این آدم در آن ماجرای سقوط مینی‌بوس نویسندگان به دره که نشد، در قتل‌های سیاسی-حکومتی، در دستگیری همین فرج سرکوهی، بازجویی‌هایی از او و سناریوی آوردن او به فرودگاه مهرآباد برای اعتراف به بازگشت از ترکمنستان به تهران، در تمام این مسائل نقش داشته. خوب، حالا یک موسسه عظیم مطبوعاتی و شاید در زمان خودش بزرگترین و مجهزترین موسسات مطبوعاتی خاورمیانه را سپردند دستش.

آن‌چه که اهمیت دارد اینست که با این افشاگری که آقای وردی نژاد، مدیرعامل خبرگزاری جمهوری اسلامی رفت به سمت آن، نه تنها مقابله با این خط وارد مرحله تازه‌ای می‌شود، بلکه بتدریج مردم به

جنبش به آن چیزهایی که اینها در تصور داشته‌اند دست پیدا نکرده و یا آقای خاتمی چنان نکرده‌است که اینها انتظار داشته‌اند. این مربوط به تصورات و توهمات خود این افراد است! آقای خاتمی وعده نداده‌بود و اساسا برای این به صحنه نیامده بود که آقای خامنه‌ای را از جایش بلند کند و جای او بنشیند، او نیامده بود که بجای مردم مبارزه کند؛ ایشان خودش هم گفت و هنوز هم می‌گوید برای اجرای همین قانون اساسی که هنوز معتبر است و در جمهوری اسلامی رسمیت دارد به میدان آمده‌است. حالا اگر عده‌ای فکر می‌کردند قانون اساسی باید عوض می‌شد و حکومت باصطلاح "لائیک" تشکیل می‌شد، این به خود آنها و امیدها و ناامیدی‌هایشان مربوط است، نه به جنبش و نقش آقای خاتمی.

این یک نکته بود. اما نکته بسیار مهم دیگر آنست که باید از کسانی که احساس ناامیدی می‌کنند پرسید: ممکن است بفرمائید شما در این سه، چهار سال اخیر برای جنبش چه کرده‌اید؟ کدام سهم را در جنبش داشته‌اید؟ کدام افشاگری را کرده‌اید؟ کدام واقع بینی را توصیه کرده‌اید؟

به صرف نامه پراکنی و انتقاد مردم هیچ کسی را با این روش بخشی از جنبش به حساب نمی‌آورند. مگر این آقای وردی نژاد که افشاگری درباره کیهان را پذیرفته و حالا به دادگاه هم فراخوانده شده، ابتدا خواهان حمایت آقای خاتمی شده بود؟ پست و مقام و موقعیتش را به خطر انداخته که به وظیفه‌اش در برابر مردم و جنبش آنها انجام بدهد. مگر این آقای عمادالدین باقی و یا اکبر گنجی و دیگران کنار به انتظار معجزه آقای خاتمی کنار گود نشستند و فقط شعار دادند و هورا کشیدند؟ تخیر! به وظیفه‌شان عمل کردند، همانقدر که آقای خاتمی باید به وظیفه‌اش عمل کند. آیا همه ما صادقانه و واقع‌بینانه به وظیفه خودمان در این سال‌ها عمل کرده‌ایم؟ شما این مطبوعات خارج از کشور را ورق بزنید، از راست تا چپ، اگر در آنها یک خط خبر در این سال‌ها درباره همین کیهان داخل کشور پیدا کردید؛ مگر باز انتشار اخبار منتشر شده در داخل کشور در این ماه‌های اخیر! خب، آنها که احساس ناامیدی می‌کنند از خودشان بیرسند، در تمام این سال‌ها با دوستان، هواداران، اقوام، آشنایان و اعضای خود در داخل تماس گرفتند و از آنها خواستند تا درباره این مسائل مهم جنبش اطلاعی به ما برسانند تا در اینجا فاش کنند و در حد خودمان به جنبش کمک کنند؟ این آقایان صاحب اطلاع رژیم گذشته، با این همه امکانات مطبوعاتی و رادیویی خودشان تا حالا هرگز مبتکر این نوع افشاگری‌ها در خدمت جنبش بوده‌اند؟ شما به یاد دارید که از سوی اینها خبری درباره حجتیه و واعظ طوسی فاش شده باشد؟ حتی حالا که در مجلس علنا در باره حجتیه می‌گویند و نشریات طرفدار جنبش درباره آن می‌نویسند یا به اهمیت آن پی نمی‌برند و یا به صلاحشان نمی‌بینند با چاپ این نوع اخبار وارد مقولات شوند!

بنابراین، می‌خواهم نتیجه بگیرم: جنبش قرار نیست و قرار نبوده آن کاری را که عده‌ای توهّم آن را دارند و در انتظار تحقق آن هستند انجام بدهد. اینها هستند که چون به انتظاراتشان نرسیده‌اند، حالا با همان جناح راست ضد تحولات در داخل کشور هم‌صدا شده و می‌گویند: نشد! آن چه ما می‌خواستیم انجام نشد! و بعد هم زبان گویای مردم داخل کشور می‌شوند و مردم را سرخورده و نومید معرفی می‌کنند! در حالیکه جنبش آن چه را می‌تواند انجام می‌دهد و به پیش می‌رود، نه آن چه را عده‌ای دور از صحنه، از آن انتظار دارند. من فکر می‌کنم کسانی که در مهاجرت احساس ناامیدی می‌کنند و از تعلل‌های فرضی محمّدخاتمی گله دارند، ابتدا به نقش و درک خودشان در رویدادهای همین یکی دو سال اخیر نگاهی بیاندازند و اگر انتقادی به خودشان وارد

یک دیدار، که گویا روزهای چهارشنبه و یا سه شنبه است، با رئیس دفتر رهبری، یعنی آیت‌الله "گل‌بایگانی" دارد. حالا این آقای گل‌بایگانی چه مناسباتی با اینها دارد، اختیار خط دادن به اینها را دارد و یا ندارد، و یا چه مناسباتی با رهبر دارد؟ او از این دیدارها اطلاع دارد و یا ندارد؟ اینها را نمی‌دانیم. ایشان پل ارتباطی کیهان با آن پشت پرده‌است. پشت پرده‌ای که بنظر ما رهبر هم در چارچوب حرکت‌های آن جمع پشت پرده حرکت می‌کند. نماینده ولی فقیه را بنظر ما آقای خامنه‌ای نمی‌تواند به تنهایی انتخاب کند و چنین اجازه‌ای را هم به او نمی‌دهند. اینها جلوی "آیت‌الله خمینی" ایستادند، آقای خامنه‌ای که از پشتیبانی مردمی و درجات مذهبی آیت‌الله خمینی هم محروم است، جای خود دارد! امیدواریم در ماه‌های آینده این مسائل بیشتر در رسانه‌ها مطرح شود.

اما آن نکته‌ای که شما گفتید درباره آقای خاتمی و حوادث مربوط به کنفرانس برلین. اتفاقا چند ساعت پیش خبر آزادی آقای رهامی و خانم شیرین عبادی اعلام شد و عقب نشینی‌های دیگری هم صورت خواهد گرفت. حوادث بسیار قابل توجه دیگری هم اتفاق افتاده‌است. شما نگاه کنید! از سال ۱۳۶۸ تا حالا نهضت آزادی نتوانسته بود کنگره‌اش را تشکیل بدهد و حالا روزهای ۱۷ و ۱۸ همین تیر ماه این کنگره را تشکیل داد. جبهه مشارکت ایران اسلامی کنگره‌اش را تشکیل داد که حادثه بسیار مهمی بود، گویا با آزادی رهبران حزب ملت ایران از زندان برخی ریزنی‌ها برای تشکیل کنگره جبهه ملی در داخل کشور هم جریان دارد. و البته بتدریج "چپ" هم باید به خودش پاسخ بدهد که می‌خواهد چکار بکند؟ بنشیند در اینجا و نامه پراکنی کند برای محمد خاتمی و یا بحث کند برای رفتن و یا نرفتن به ایران؟ اساسا احتیاجی به نیرو اعزام کردن هست؟ نیرو باید اعزام کرد و یا سیاست را باید واقع بینانه کرد؟

بهرحال می‌بینید که روند حوادث در مجموع خودش مثبت و امیدوار کننده‌است، نه ناامید کننده. ما باید این عادت را که با یک حادثه بد و منفی نسبت به آینده جنبش بدبین شویم و یا یک خبر خوب و مثبت امیدوار ترک کنیم. باید روند چندساله را تابلوی سیاسی خود کنیم. شما ببینید در آستانه انتخابات مجلس پنجم وقتی کارگزاران سازندگی که در کابینه هاشمی رفسنجانی متحد روحانیت مبارز و رسالت و مولفه اسلامی بودند، فقط یک اعلامیه دادند و گفتند می‌خواهند بصورت یک گروه سیاسی عمل کنند، چه فشار سنگینی همین کیهان و رسالتی‌ها و مولفه‌ای‌ها به این گروه تازه تاسیس آوردند. گفتند اعضای دولت حق تشکیل گروه سیاسی را ندارند و حتی خطر دستگیری آنها را مطرح کردند. بالاخره هم تعداد زیادی از آنها کناره‌گیری خودشان را اعلام کردند و فقط همین عطاءالله مهاجرانی و فائزه هاشمی و کرباسچی و چند نفر دیگر روی حرف و عملشان ماندند و البته فشار سنگینی را هم تحمل کردند. حالا از انتخابات مجلس پنجم تا انتخابات مجلس ششم ببینید چه مسیری طی شده‌است. جبهه مشارکت ایران اسلامی که عمدتا از اعضای دولت خاتمی هستند رسماً کنگره‌ای با آن وضعت که لابد از آن اطلاع دارید تشکیل داد و به فاجعه حکومت تک حزبی "مولفه اسلامی" خاتمه بخشیده شد، اعضای رهبری همین جبهه اکثریت مجلس را در اختیار دارد، مجلس گروه تحقیق و تفحص روی عملکرد قوه قضائیه تشکیل می‌دهد. البته در طول این مسیر جنبش زخم هم برداشته، خون هم از بدنش رفته، اما در مقایسه با زخم‌های کاری که طرف مقابل برداشته و خونی که از بدنش رفته بسیار اندک‌تر است. بنابراین چرا باید ناامید شد؟ اصلا چرا مبلغ و مشوق ناامیدی می‌شوند؟ از چه چیز عده‌ای ناامید شده‌اند؟

ببینیم ریشه این ناامیدی کجاست. عده‌ای با تصورات و انتظارات خودشان اخبار جنبش مردم را دنبال می‌کنند و یا حتی در آن بسته و گریخته سهمی هم قبول کرده‌اند. حالا در طول زمان می‌بینند

چرا مطبوعات را بستند؟ چرا دانشجو را زدند؟ چرا جاده را برای ما هموار نمی‌کنی؟

دومین تاکتیک اینست که به وظیفه خودمان در برابر جنبش عمل کنیم. ما هم بخشی از جنبش شویم. همانطور که دیگران در داخل کشور هستند. کجاست حاصل فعالیت‌های ما در کنار جنبش؟ آسان‌ترین کار همین نامه پراکنی‌هاست که متأسفانه دوستان اکثریتی ما در آن استاد شده‌اند. گاهی نامه فدایت شویم و گاهی غیر فدایت شوم! این کارها به چه درد می‌خورد؟ چه دردی را درمان می‌کند؟ ما اگر غفلت کنیم، یک فرصت تاریخی را از دست داده‌ایم.

الان این مسئله تحمیل خط اعتدال به جنبش مطرح است. یعنی همان اعتدالی که "سایروس ونس" تئوریزه کرده بود و ما هم در شماره ۹۵ راه‌توده افشا کردیم.

خدابخشیان: در گفتگو با خود ما هم مطرح کردید.

راه‌توده: بله! خوب این خط اعتدال را قرار بود هاشمی رفسنجانی پیش ببرد. یعنی بخش چپ طرفدار جنبش را حذف کنند و دستش را از همه جا کوتاه کنند، سازش پذیرترین بخش طرفداران اصلاحات در حاکمیت را دست‌چین کنند، آقای شریعتمداری را در کیهان نگهدارند، آقای رازینی را برای رهبری قوه قضائیه در آن پشت نگهدارند، محافل پنهان را پنهان نگهدارند، آقایان محمد یزدی و مصباح یزدی و جنتی هم فتوای قتل را صادر کنند، سمت‌گیری فاجعه‌آمیز اقتصادی دوران هاشمی رفسنجانی هم با کمی رفوکاری حفظ شود و همه اصلاحات را خلاصه کنند در عوض کردن رنگ و روغن در و دیوار ادارات. یعنی یک انقلاب سفید به سبک انقلاب شاه و ملت! این همان خطی است که امریکا هم از آن حمایت می‌کند و در همین کنگره امریکا هم تلویحا مطرح شده‌است.

حالا بفرمائید که این اپوزیسیون چه همتی برای افشای این توطئه و مقابله با آن کرده‌است؟ مولفه اسلامی که در جبهه راست مرتب کنگره می‌کند، جبهه مشارکت هم که بعنوان بخشی از حاکمیت امروز کنگره‌اش را تشکیل داد، نهضت آزادی هم که بعنوان نیروی ملی-مذهبی خارج از حاکمیت کنگره کرد، دفتر تحکیم وحدت هم که بصورت نوبتی اردوی سراسری، که همان کنگره است تشکیل می‌دهد، جبهه ملی هم که بزودی کنگره داخل کشور خواهد کرد، حالا بفرمائید چپ چه می‌خواهد بکند تا از کشانده شدن جنبش به سمت اعتدال راست و امریکائی جلوگیری کند؟

خدابخشیان: اصلا می‌توان این را مبنای یک گفتگوی دنباله‌دار با مفسران کرد؛ واقعا چپ چه می‌خواهد بکند؟

راه‌توده: این گفتگو را وسیع‌تر کنید. از همین حالا تا انتخابات ریاست جمهوری حدود ۱۰ ماه باقی مانده‌است، چرا نیروهای سیاسی خارج از کشور نباید برای این انتخابات برنامه هماهنگ داشته باشند؟ بیاییم نقش مطبوعات خارج از کشور و احزاب و سازمان‌های خارج از کشور را پیش از انتخابات دوره هفتم و در طول چند انتخاباتی که تا رسیدن به انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری برگزار شد، بررسی کنیم و از دل این بررسی یک برنامه عمل مشترک برای انتخابات آینده ریاست جمهوری بیرون بیاوریم. شما عیبی می‌بینید که بجای صدور اعلامیه‌های شتابزده در آستانه انتخابات، از هم اکنون برای انتخابات ریاست جمهوری آماده شویم؟

خدابخشیان: موافقم!

راه‌توده: ما از هم اکنون آمادگی خودمان را اعلام می‌کنیم!

است ابتدا اعلام کنند. مثلا در ارتباط با همین حمله به کوی دانشگاه و تحصن دانشجویی در سال گذشته. دعوت به تظاهرات خیابانی رهنمود درستی بود؟ افرادی را بعنوان رهبران دانشجویان معرفی کردن و برایشان تبلیغ رادیویی راه‌انداختن، درست بود؟ انفعال در کنفرانس برلن درست بود؟ زیاد دور نرویم. در همین تیرماه جاری و در ارتباط با سالگرد حمله به کوی دانشجویی این تبلیغات سنگین رادیویی که برای تکرار ماجراجویی‌های سال گذشته صورت گرفت، درست بود؟ اینها خواست مردم بود؟ مردم و جنبش از این نوع ماجراجویی‌ها استقبال می‌کنند؟ توازن نیروها، سازمان‌یافتگی جنبش و رهبری جنبش به گونه‌ای هست که انتظار اشکال دیگری از مبارزه را داشته باشیم؟ اگر نیست، که نیست، برای این کمبود چه کرده‌ایم؟

ما فکر می‌کنیم، ابتدا باید انتقاد را از خودمان شروع کنیم، تا سپس بتوانیم جایی برای خودمان در جنبش پیدا کنیم. هر وقت در دل جنبش حرکت کردیم، آنوقت توقعاتمان از آقای خاتمی و یا هر کس دیگری را مطرح کنیم. فعلا آنها که بیش از همه تبلیغ ناامیدی می‌کنند، در مرحله جنبش نامه‌پراکنی به خاتمی‌اند و انتظار دارند ایشان به جای آنها هم مبارزه کند!

بنابراین، ما باید روند جنبش را ببینیم و عمده کنیم، نه حوادث را. الان شاهدیم که آنها خیز برداشتند، حتی آقای رهامی را بجای لباس روحانیت با لباس زندان به دادگاه بردند، برای شیرین عبادی بیانیه قضائی صادر کردند و از تلویزیون خواندند؛ شاید خیلی کارها می‌خواستند بکنند، اما زورشان نرسید. جو عمومی علیه قوه قضائیه چنین اجازه‌ای را به آنها نداد و عقب نشینی کردند. دستگیری رهامی و عبادی باعث شد تا در وسیع‌ترین حد ممکن مردم برای بدست آوردن نوار اعترافات فرشاد ابراهیمی تلاش کنند، این نوار وسیعا تکثیر، دست نویس و پیاده شد، رادیوها گفتند، مطبوعات نوشتند و خلاصه به یک آگاهی وسیع تبدیل شد. این خیزی که برداشته بودند بجای آنکه درمان زخم‌هایشان باشد به نمکی تبدیل شد روی زخمشان. عقب نشستند، اما با همین خیز برداشتن و عقب نشستن، کلی به آگاهی مردم افزودند و فشار به قوه قضائیه را به یک فشار عمومی و ملی تبدیل کردند. من راجع به امروز صحبت می‌کنم، ممکن است فردا توازن نیروها طور دیگری بشود، ممکن است آنها امکان اعدام این و آن را هم پیدا کنند، ولی فعلا جنبش به پیش می‌رود! این حکم همه جنبش‌ها و خیزش‌های انقلابی است. در سال ۵۶ و ۵۷ هم همین طور بود. مگر همین آقای فروهر و عده‌ای را که برای بزرگداشت مصدق جمع شده بودند، در بازگشت، در کاروانسرا سنگی چماق بدست‌های ساواک روی سرشان نریختند و نزدند. مگر دستگیرشان نکردند تا باصطلاح در زندان با آنها مذاکره کنند؟ سپهبد ناصر مقدم می‌خواست به شیوه همین حسین شریعتمداری در زندان با این آقایان، یعنی بازرگان و فروهر گفتگو و مذاکره کند!

سینه همه ما، مملو از این خاطرات است، مهم اینست که آنها را فراموش نکنیم و مدام با مرور آنها، مقایسه جنبش‌ها و حوادث آنها، به درک تحولات کمک کنیم.

خدابخشیان: یعنی شما فکر می‌کنید جای خالی کسانی که از اهل قلم دستگیر می‌شوند را کسان دیگری پر خواهند کرد؟

راه‌توده: قطعاً! اگر تصور این باشد که جنبش متکی به چند نویسنده‌ایست که در مطبوعات مطلب می‌نویسند و یا هنوز می‌نویسند که این یک فاجعه‌است. این تصویری است که جناح راست می‌کند!

من باز هم تکرار می‌کنم، که دو تاکتیک در برابر خاتمی و جنبش وجود دارد: یکی اینکه بنشینیم کنار و مدام و بر سر هرحادثه‌ای از آقای خاتمی بپرسیم: چرا حسن را گرفتند؟ چرا قوه قضائیه چنین می‌کند؟